



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : هفدهم

دسامبر 2025 میلادی مطابق قوس 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. قصر سفید مرکز فاشیسم و صدور تروریسم
2. منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است
3. اهمیت ساقط کردن رژیم فاشیستی ترامپ برای رهایی بشریت
4. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
5. اسطوره معصومیت: فانتزی فرهنگی و زن در افغانستان
6. سکوتی که جنایت را تکرار می کند
7. روش استدلال ضعیف، حقایق را وارونه جلوه می دهد
8. پیروزی مسجد
9. «نینواز» هنرمند متعهدی که به اسارت نه گفت و ایستاده جان داد
10. فهم درست از سیاست هویت و یا به بیان ساده سیاست قومی، مذهبی و سمتی و لسانی...
11. باید از نو و از صفر شروع کنند
12. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
13. شیخ و دختر
14. د ماشومانو نړیواله ورځ
15. پیشکش به سیاست بازان مستبد،
16. سلاح سفر یه رت
17. جهل
18. امپریالیسم، متهم همیشه طلبکار
19. عقلانیت نیاز مبرم جامعه ما
20. به مناسبت ششم جدی
21. بازی شیطان



1

قصر سفید مرکز فاشیسم و صدور تروریسم

سه شپاد عصر حاضر
(پوتین ، شی و ترامپ)

سخن را با این نقل قول آغاز میکنیم :

« نبوغ شما آمریکایی ها در این است که هرگز حرکت احمقانه ی صریحی انجام نمی دهید. شما فقط حرکات احمقانه ی پیچیده ای می کنید که ما را به حیرت می اندازد ؛ چندان که امکان دارد ما را احتمالاً دچار تردید کند که حلقه ای این وسط مفقود شده است.»

جمال عبدالناصر 1957 (بازی شیطان جلد اول)

گرچه این گفته هفت دهه قبل در مورد شرارت و خباثت در قصر سفید آمریکایی ها بکار رفته ، اما تا امروز نیز نه تنها که صدق می کند بلکه گسترده تر، پیچیده تر و مغلق تر از گذشته شده است.

سال 2025 میلادی با چالشها و تنش های ژئوپلیتیک ، عمدتاً از جانب سه شپاد عصر حاضر (پوتین ، شی و ترامپ) به سیاست نظم قدیم پایان داد و بر مبنای سیاست های شیدانه این ها سیمای ژئوپلیتیک قرن بیست یکم در سال 2026 میلادی روشن تر خواهد شد. اما در این میان افغانستان به مثابه هیزم در متن و شعله های آتش این تحولات منطقوی و بین المللی خواهد سوخت . اوضاع ملی و بین المللی با درنظرداشت تحولات و اتفاقات مغلق و پیچیده

استخباراتی که مانند رعد و برق با شتاب غیر قابل پیشبینی دراقصی نقاط گیتی و منجمله وطن ما افغانستان هر چند گاهی به وقوع پیوسته و می پیوندد؛ نتایج بس زیانبار انسانی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی را برای جامعه بشری منجمله افغانستان به بار آورده که همه ما و شما شاهد عواقب ناگوار و لجام گسیخته آن هستیم و خواهیم بود . در راس همه ، نقش کلیدی سازمان «سیا» آمریکا تحت رهبری فاشیست های از نوع ترامپ در سیر تحولات و حوادث جاری در گستره پهنای گیتی با گذشت هر روز نسبت به گذشته عریان تر شده میرود .

سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در چندین کودتا و تغییر رژیم در آسیا ، آفریقا ، آمریکای لاتین و حتی در اروپا عمدتاً در دوران جنگ سرد، نقش مستقیم و فعال داشته است. اسناد تاریخی و تحقیقات آکادمیک به موارد زیر به عنوان نمونه های کلیدی اشاره می کنند:

- گواتمالا(1945)کدعملیات: PBSuccess.

رئیس جمهور "خاکوبو آربنز" با اصلاحات ارضی خود منافع شرکت آمریکایی "یونایتد فروت" را تهدید کرد. سیا با تبلیغات گسترده و برچسب زدن "کمونیزم" به آربنز، نیروهای شورشی را آموزش و مسلح کرد. آربنز سرنگون شد. یک دیکتاتوری نظامی برقرار گردید که به دهه ها جنگ داخلی و نقض گسترده حقوق بشر منجر شد.

- اکوادور (1963)، سیا عملیاتی را برای

سرنگونی رئیس جمهور کارلوس خولیو آرسینا موثری ترتیب داد. دلیل اصلی این اقدام، خودداری او از قطع روابط با کوبا تحت فشار



"آگوستو پینوشه" به قدرت رسید. دوره 17 ساله دیکتاتوری او با نقض فاحش حقوق بشر همراه بود.

- ترامپ فاشیست زیر نام مقابله با قاچاق مواد مخدر و مهاجرت غیرقانونی سیاست تقابل با ونزوئلا را تشدید کرده، رئیس جمهور آن را تهدید به استعفا و کناره گیری از قدرت نموده است، حریم هوایی آن را بر روی پروازها مسدود ساخته و مرزهای آن را با نیروهای نظامی مجهز با تجهیزات مدرن محاصره نموده است. بدین طریق میخواید دولت قانونی آن را سقوط دهد و به جایش دولت دلخواه خود را بالای مردم ونزوئلا تحمیل نماید. تا به سادگی از منابع معدنی و مواد خام آن سود جوی نماید.

- جنگ و تشنج در آفریقای مرکزی و جنوبی با مداخله فاشیست های آمریکایی، دولت آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل با سودان، سومالی و منطقه «سومالی‌لند» (منطقه ای جدایی طلب در سومالی که به طور بین المللی به رسمیت شناخته نشده) تماس گرفته اند تا درباره کوچاندن فلسطینیان به این مناطق گفتگو کنند. این طرح ترامپ فاشیست درباره غزه است که از حمایت رژیم صهیونیستی نیز برخوردار است.

آمریکا و همچنین نگرانی از بی ثباتی دولتش گزارش شده است. یک حکومت نظامی ضد کمونیستی روی کار آمد که احزاب چپگرا را ممنوع و سیاست های مورد نظر واشنگتن را در پیش گرفت.

- برزیل (1964)، سیا از کودتای نظامی علیه رئیس جمهور "ژائو گولارت" به دلیل اصلاحات اجتماعی و سیاست های ملی گرایانه او حمایت کرد. یک دیکتاتوری نظامی دوستدار آمریکا برقرار شد که تا سال ۱۹۸۵ ادامه یافت.

- بولیوی (1971) ایالات متحده از کودتای ژنرال هوگو بانزر علیه رئیس جمهور "خوان خوزه تورس" حمایت کرد. تورس که تمایلات چپگرایانه داشت، شرکت های آمریکایی را ملی اعلام کرده بود و روابط نزدیکی با کوبا و بلوک شرق داشت. بانزر یک رژیم دیکتاتوری سرکوبگر را تأسیس کرد که در ادامه، کمک های مالی قابل توجهی از آمریکا دریافت کرد.

- شیلی (1973) سیا برای جلوگیری از به قدرت رسیدن "سالوادور آلنده" (رئیس جمهور منتخب سوسیالیست) و سپس سرنگونی او، به مخالفان کمک مالی رساند، تبلیغات ضد کمونیستی کرد و اقتصاد را بی ثبات نمود. آلنده در کودتای خونینی سرنگون و ژنرال



تنش‌های قومی صرفاً ابزاری برای اجرای این طرح بوده‌اند. در گذشته از «حاشیه‌نشینی گروه‌های آفریقایی» به‌عنوان بهانه‌ای برای شعله‌ور کردن درگیری استفاده می‌شد، اما امروز روشن است که این توجیهات فقط پوششی برای اجرای یک نقشه بزرگ‌تر و از پیش طراحی‌شده بوده‌است. این در حالی است که جنگ داخلی سودان؛ بزرگ‌ترین فاجعه و بحران انسانی قرن بوده که در حال وقوع است (جنگ ویرانگر سودان که در اپریل 2023 بین ارتش سودان (SAF) و نیروهای پشتیبانی سریع (RSF) آغاز شد. برخلاف روایت‌های ساده‌انگارانه که این جنگ را صرفاً یک درگیری بر سر قدرت معرفی می‌کنند، برعکس بحران سودان نایجریا و سومالی محصول مستقیم سیاست‌های دیرینه استعماری و تبعیض ساختاری است که توسط حکومت‌های پس از استقلال، وابسته به لانه فاشیسم ادامه یافته است).

- جنگ ، تشنج و صدور گسترده تروریسم در خاورمیانه ، کشورهای آسیای میانه و جنوب شرق آسیا ، تشنج بین تایلند و کمبودیا ، جاپان و چین ، چین و آمریکا بر سر تایوان ، ویتنام و برما و جنگ های امپریالیستی و توسعه طلبانه روسیه و اوکراین، اشغال غزه توسط رژیم سفاک اسرائیل و حملات نظامی اسرائیل بالای جمهوری آخوندی ایران به حمایت گسترده امپریالیسم جهانی در راس

- رقابت ژئوپلیتیک مصر و اتیوپی در سومالی ، سومالی در معرض تبدیل‌شدن به صحنه‌ای جدید از درگیری‌ها قرار دارد. زیرا تنش‌ها میان مصر و اتیوپی بر سرسد نوزایی بزرگ اتیوپی (GERD) شدت یافته و منازعات محلی را با رقابت ژئوپلیتیک گسترده‌تر در هم می‌آمیزد. در سال‌های اخیر، بازیگران خارجی از جمله فاشیست های ایالات متحده، در چارچوب اقدامات (عوامفریبانه به اصطلاح) ضد تروریستی تلاش کرده‌اند امنیت سومالی را بهبود بخشند، اما گروه‌های داعش و الشباب همچنان در بخش‌های مختلف کشور حضور خود را گسترش بخشیده است. در این میان، دخالت مستقیم مصر و اتیوپی می‌تواند درگیری‌های محلی را به منازعات نیابتی منطقه‌ای تبدیل کنند.

- خشونت و درگیری دوباره در دارفور بر اساس منافع کشورهای تغییر می‌کند که حامی بی‌ثباتی در سودان هستند؛ مانند فاشیسم ایالات متحده، که پیش‌تر شورش را با پوشش «مداخله انسانی» پشتیبانی می‌کرد. آن زمان آمریکا و غرب به شورشیان سلاح می‌دادند و مدعی بودند هدفشان توقف نقض حقوق بشری است، اما در حقیقت صدور تروریسم و اشاعه شرارت و خباثت است. اکنون همین سلاح‌ها از طریق امارات متحده عربی و با چراغ سبز صهیونیسم اسرائیل، به دشمنان سابق شورشیان یعنی جنجود می‌رسد.



حالا باید همه خانه برویم.» حالا به سادگی می‌توان نکته ظریف و میانه استراتژیک پاکستان و اسرائیل را درک کرد. دفاع از آمریکا تا سرحد بی‌آبرویی، مسابقه برای چاپلوسی به ترامپ در حد اسرائیل فرزند بزرگ و پاکستان فرزند کوچک، حمایت از حیثیت امریکا در حد بی حیثیتی!

ترامپ فاشیست رئیس‌جمهور آمریکا، در میانه رقابت‌های شدید خود با دوشیاد دیگر شی جین‌پینگ و ولادیمیر پوتین، روز پنج‌شنبه 6/نوامبر/2025 میزبان رهبران 5 کشور آسیای میانه، شامل قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان بود.

اولین نشست «سی 5 + 1» اول نوامبر 2015 در شهر سمرقند ازبکستان برگزار شده بود، بعد از یک دهه دوباره دونالد ترامپ که همزمان با رقابت‌های سیاسی و شکستن نفوذ چین و روسیه در مناطق مختلف جهان به مواد معدنی نیز علاقه وافر دارد، خواهان برگزاری دومین نشست با سران این پنج کشور شد و آنها را به کاخ سفید یا همان لانه فاشیسم دعوت کرد که در نوع خود یک نشستی جالب و کم سابقه محسوب می‌شود.

دیدار گودیگک بنام احمد شرع از واشنگتن و دومین سفر او به آمریکا پس از سفر تاریخی‌اش به مقر ملل متحد در نیویارک در ماه سپتامبر است. این داعیشی بنام احمد شرع که به حمایت و مداخله مستقیم لانه صدور تروریسم به صفت رئیس‌جمهور بالای مردم

فاشیست های آمریکا، حملات گسترده فاشیسم آمریکا بر مراکز حوثیها در یمن و حملات متقابل حوثی های یمن بر کشتی ها و مهمات سلاح آمریکایی، جنگ ارتجاعی رژیم های پاکستان و هند، حمله بزدلانه نظامیان پاکستان به خاک افغانستان، کشتار اطفال و زنان از اثر حملات هوایی نیروهای نظامی پاکستان و دیکته سناریو جنگ زرگری بین نظامیان پاکستان و طالبان از جانب لانه فاشیست های آمریکایی، سفر پوتین به هند، اشتراک پوتین در کنفرانس عشق اباد همه اینها نمونه ها و بیان گر سیاست های این سه شیداد بزرگ میباشد.

- اراجیف گویی رئیس‌جمهور کشور 255 میلیونی مسلمان پاکستان در نشست مجمع عمومی سازمان ملل که ترامپ فاشیست را مرد تاریخ، انسان تکرار نشدنی، بانی صلح جهان از جمله هند و پاکستان، بهترین نامزد جایزه صلح ... و واژه های تملق‌بار شرم‌آوری را ردیف کرده و نثار رییس‌جمهور مغرور و فاشیست امریکا کرد. آن‌گاه ترامپ فاشیست به شانه‌ی شهباز ناشریف حقه باز دست نوازش گرانه کشید و نگاه های پدراشه‌اش را به همه رهبران حدود 30 کشور جهان انداخته و گفت: «او (شهباز شریف) سنگ تمام گذاشت و همه چیز را بیان کرد.



در سال 1945، فرانکلین دلاتو روزولت به جست و جوی نفت به شرق رفت و اسلام خود را برپا کرد. روزولت به همراه ابن سعود پادشاه عربستان سعودی، هدایت کشتی سرنوشت ساز و پرمخاطره ای را به عهده گرفت که برای ایالات متحده، آغاز واقعی درگیر شدن در مسائل سیاسی و نظامی منطقه بود. از آن به بعد رابطه عربستان و آمریکا تاکنون بر پایه نفت و اسلحه بود که رابطه ضعیفی نبود.

در دهه شصت، علیرغم کوشش های بازدارنده ایالات متحده، جناح چپ ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب، از مصر تا الجزیره، سوریه، عراق و فلسطین گسترش یافت. برای مقابله با خطری که در چشم انداز بود، ایالات متحده به قصد استفاده از بازوی سیاست خارجی اش که بنیادگرایان وهابی بودند، با عربستان سعودی به وحدت عمل رسید. ایالات متحده در وحدت عمل با ملک سعود و شاهزاده فیصل (که بعدها شد ملک فیصل) برای برپا کردن بلوک اسلامی، از شمال آفریقا تا پاکستان و افغانستان به کاری جدی پرداخت. عربستان سعودی نهادهایی را تاسیس کرد تا طیف راست مذهب وهابی و اخوان المسلمین را فعال کند. فعالان مورد حمایت سعودی، در سال 1961 مرکز اسلامی را در رنو، در سال 1962 وحدت جهانی عرب را، در سال 1969 سازمان کنفرانس اسلامی و نهادهای مشابه را برپا کردند تا هسته های مرکزی جنبش جهانی اسلامیت ها را ایجاد کنند. «بازی شیطان جلد اول»

اما این سفر نشان داد جنس این رابطه در حال تغییر است. عربستان می خواهد وزنه سنگین تری بردارد و تبدیل به شریک تکنولوژیک آمریکا شود.

سفر شاهزاده 39 ساله عربستان در نوامبر 2025 فقط یک دیدار رسمی نبود. صحنه ای بود که جهان را وادار کرد تا دوباره نقشه قدرت را ورق بزند. وقتی ولیعهد سعودی با باکس های پر از قراردادهای امنیتی، وعده های میلیون دلاری و رویاهای بزرگ تکنولوژیک وارد واشنگتن شد، یک پیام روشن نمایش داده شد؛ بازگشت عربستان به عنوان بازیگری که دیگر فقط

سوریه تحمیل و گماشته شد، به تاریخ 9 نوامبر 2025 به دعوت ترامپ فاشیست برای دیداری رسمی وارد واشنگتن شد که از آن استقبال شاندار صورت گرفت. این استقبال تنها دو روز پس از آن که ایالات متحده رسماً وضعیت او را به عنوان یک «تروریست جهانی ویژه» لغو کرد، صورت گرفت. احمد شرع داعیشی اولین رئیس جمهور سوریه است که به کاخ سفید (لانه فاشیسم) پا می گذارد. مردی که آمریکا برای بازداشت او 10 میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود.

ترامپ پیش تر در ماه می در سفر به ریاض با شرع دیدار کرد و او را مردی «جوان، جذاب، سرسخت و جنگجو» خواند و گذشته او را «بسیار قوی» توصیف کرد. (قضاوت این تعریف ها و توصیف های ترامپ فاشیست از احمد شرع با گذشته داعشی را بشما خوانندگان گرامی می گذاریم.)

سفر ترامپ به عربستان و امارت متحده عرب و همچنین سفر بن سلمان به آمریکا نقطه عطف در سیاست و ورود عربستان به عصر جدید قدرت است.

«گرچه آمریکا در میان تکه پاره های جنگ جهانی دوم خواهی نخواهی به سمت خاورمیانه لغزید. به سمت دنیایی که چندان از آن آگاهی نداشت. اگر در نیمه دوم قرن بیستم ایالات متحده در روابط و زد و بندهای خود با اسلام مرتکب اشتباهاتی شده، بخشی از دلیل آن این بود که آمریکایی ها عمیقاً نسبت به آن بی اطلاع بودند. تا سال 1941، خاورمیانه برای آمریکای جوان خطه ای ترسناک و عجیب و غریب بود؛ سرزمین رویایی شیخ ها و حرم سراها، دستارها، سلطان ها، حمام های زشت منظر و اندرونی های شهوت رانی و عیاشی، واحه های صحرا، اهرام مصر و سرزمین مقدس. در ادبیات آن زمان.



قدرت نظامی این کشور بود که ، شی جین پینگ در این نمایش قدرت نظامی ، اقتصادی و سیاسی چین را به نمایش گذاشت ؛ یکی از پیامدهای این رژه نزدیکی چین، ماسکو ، کوریای شمالی و تبدیل دشمنی تاریخی چین با هند - به دوستی و تعاون باهم دیگر می باشد. اجلاس سازمان همکاری شانگهای ، تیانجین به تاریخ 31 آگوست 2025 ، هفتمین نشست فارمات مسکو با حضور وزیر خارجه طالبان ، با صدور پیام ها و هشدار های مهم درباره افغانستان ، گفت و گوی پوتین با امام علی رحمان درباره افغانستان، حضور سران چین، روسیه، هند و کره شمالی در اجلاس سازمان همکاری شانگهای در واقع نمایش اتحادیست به سوی چندقطبی گرایی جهان .

در آخرین روزهای سال انتشار سند راهبرد امنیت ملی 2025؛ تلاش آمریکا برای مهار افول قدرت ساختاری است . این سند برای احیای قدرت ساختاری چهار بعد اصلی را باز تعریف کرده است. در امنیت از نقش پلیس جهانی به نگهبان گزینشی تغییر مسیر می دهد و بر واگذاری هزینه های دفاعی به متحدان (احاله مسئولیت) تمرکز می کند؛ در تولید احیای قدرت صنعتی و دستیابی به اقتصاد 40 تریلیون دلاری تا سال 2030 را با باز صنعتی سازی ، بازگرداندن تولید به داخل (re-shoring) ، دعوت به نزدیک سپاری (nearshoring) تولید شرکا در نیم کره غربی، اعمال تعرفه های گسترده علیه چین و تمرکز بر انرژی و مواد معدنی حیاتی دنبال می کند؛ در حوزه مالی با

سلطان نفت خاورمیانه نیست. بلکه این بازیگر می خواهد آینده امنیت، تکنولوژی و سیاست منطقه را دست کاری کند. حالا رقابت های منطقه ای، نگرانی های تسلیحاتی و معامله های پنهان معانی تازه ای برای خود پیدا کرده است . این سفر شروع یک فصل جدید است. فصل جدید برای عربستان، روسیه، چین، ایران و حتی اسرائیل.. یکی از مهم ترین سیگنال هایی که این سفر به کشورهای جهان داشت، پیام غیر مستقیمی بود که به روسیه و چین ارسال شد. ریاض روابط خوبی با شرق دارد اما این سفر نشان داد تمایل عربستان به این است که ستون راهبردی اش آمریکا باشد. تا این گونه مسکو و پکن هم بدانند عربستان فقط یک بازیگر معمولی نیست.

ادعای توسعه طلبانه و فاشیستی ترامپ مبنی بر ادغام کانادا و گروئنلند به آمریکا ، تغییر نام کانال پانامه ، چرندیات و نفرت پراکنی ، توهین و تحقیر رهبران کشور های ونزوئلا ، برزیل ، شیلی ، کلمبیا ،... توسط ترامپ در نشست مجمع سازمان ملل ، و متقابلا سخنرانی های شجاعانه روسای جمهور کلمبیا و برزیل در سازمان ملل ، مبنی بر اینکه مقر سازمان ملل تغییر یابد و دست امپریالیسم آمریکا از مداخله در امور آن کوتاه ساخته شود . از یک جهت سیلی محکم بود بر روی ترامپ فاشیست. و از جهت دیگر نوید پایان سیاست های نظام قدیم را میدهد.

از جانب دیگر رژه بزرگ ارتش چین در 3 سپتامبر 2025 ، یکی از باشکوه ترین و پرپیام ترین نمایش های



جهان است و بخش زیادی از نیازمندی خود را از روسیه خریداری می‌کند. خرید جت‌های جنگنده و سیستم‌های دفاع هوایی پیشرفته روسی، روسیه که با کمبود نیروی کار مواجه است، هند را منبع ارزشمندی از کارگران ماهر نیز می‌بیند.

- اشتراک پوتین در نشست منطقه‌ای تحت عنوان «صلح و اعتماد» در عشق آباد برگزار شده است و قرار است رهبران کشورهای مختلف در حاشیه این نشست دیدارهای دوجانبه نیز داشته باشند.
- شکاف روزافزون بین آمریکا تحت اداره ترامپ و تیمش با اتحادیه اروپا خود نشانه‌ای از تغییر سیاست است. روابط بین واشنگتن و بروکسل از زمان بازگشت ترامپ به کاخ سفید در ژانویه، پرتنش بوده است. واشنگتن و اتحادیه اروپا اکنون مرتباً بر سر تجارت، هزینه‌های دفاعی و مقررات دیجیتال با یکدیگر اختلاف نظر دارند. دو طرف همچنین بر سر جنگ اوکراین نیز با یکدیگر اختلاف نظر شدید دارند. مقامات اتحادیه اروپا پیشنهاد صلح مورد حمایت آمریکا را رد کرده‌اند و در عوض خواستار ادامه کمک‌های نظامی و مالی به کی‌یف شده‌اند.
- متقی، وزیر خارجه حکومت طالبان، به هند سفر کرده است. این اولین سفر یک مقام ارشد حکومت طالبان به هند از زمان به قدرت رسیدن دوباره این گروه در افغانستان در

تأکید بر سلطه دلار، بازمهندسی نهادهای بین‌المللی و بسیج ۷ تریلیون دلاری دارایی متحدان برای مقابله با نفوذ مالی چین موقعیت خود را تقویت می‌کند و در دانش با اولویت‌دادن به فناوری‌های پیشرفته می‌کوشد برتری فناورانه در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی، بیوتکنولوژی و محاسبات کوانتومی را حفظ کند.

- تمرکز تازه بر نیم‌کره غربی؛ خوانشی شبیه دکترین مونرو بخش محوری دیگر سند، چرخش راهبردی به نیم‌کره غربی و وعده مهار نفوذ رقبای "غیر مشترک المنافع" (غیر همسود) است. راهبرد می‌گوید واشنگتن با اتکا به قدرت اقتصادی، فناورانه و امنیتی خود، ائتلاف‌هایی در آمریکای لاتین شکل می‌دهد که به کاهش نفوذ بیرونی بر زیرساخت‌های کلیدی، بنادر و دارایی‌های راهبردی منتهی شود. برخی ناظران، این تأکید را ترجمان صریح رقابت آمریکا و چین در حیاط خلوت واشنگتن می‌دانند.
- سند جدید، آینده آسیا را حول معاملات تجاری، مسیرهای حمل‌ونقل و حفظ پیشتازی اقتصادی آمریکا چارچوب‌بندی می‌کند. درباره تایوان، بر "بازدارندگی منازعه، ترجیحاً با حفظ برتری نظامی" تأکید شده و تصریح می‌کند واشنگتن از هرگونه تغییر یک‌جانبه در وضعیت موجود در تنگه تایوان حمایت نمی‌کند.
- سفر پوتین به هند و پی آمدها و پیامی این سفر؛ هند سومین مصرف‌کننده بزرگ نفت خام



. کاهش رشد اقتصادی و درآمد سرانه در اکثر کشورهای تحت نفوذ آن

. تضعیف شدید نهادهای دموکراتیک و حاکمیت قانون در اکثر کشور های تحت نفوذ آن

. افزایش نقض حقوق بشر و ایجاد دوره های طولانی حکومت های نظامی

. لجام زدن رشد نفوذ دو رقیب استراتژیک چین و روسیه

. مهار نمودن رشد ، انکشاف و توسعه کشور های آفریقایی ، آسیایی و خاورمیانه

. جلوگیری از نهضت های ملی و آزادی خواهانه در اقصی نقاط جهان

. نقش اساسی و عمده در سقوط رژیم های ملی گرا و غیر وابسته با راه اندازی کودتا ها ، ایجاد ناامنی و حمایت از گروه های تروریستی برای برهم زدن نظم و ثابت جوامعی بشری

. حرص بیش از حد برای غارت منابع زیرزمینی و طبیعی بشمول عناصر کمیاب و قیمتی کشورها

. با روکش حمایت از حقوق بشر و دموکراسی عامل بزرگترین جنایات حقوق بشر در اقصی نقاط جهان

. عامل مهاجرت کتله های وسیع مردم از اثر سیاست ها و فعالیت های غیر انسانی در سراسر جهان .

چهار سال پیش (2021) است. سفر پنج روزه آقای متقی به هند پس از آن امکان پذیر شد که شورای امنیت سازمان ملل متحد، کمتر از دو هفته پیش، موقتاً ممنوعیت سفر او را لغو کرد. متقی در این سفر مورد استقبال گرم قرار گرفت. در این سفر بیشتر بر «همکاری های دوجانبه، داد و ستد تجاری، صادرات میوه خشک، تسهیلات در بخش صحت، خدمات کنسولی و بنادر چابهار در ایران و واگه» بازسازی سیستم دافعه هوا تمرکز شده است .

- سفر ندیم وزیر تحصیلات عالی طالبان به ایران و حضور چهره های سوخته و دزدان فراری رژیم جمهوریت به دعوت آخوند های ایران ، در واقع برای ایفای نقش در سیاست های منطقه ای ، و بخشی از تلاشها و تقلای برای بقای خود در همسوی با سایر بازیگران منطقه، به یک سلسله تحرکات تازه سیاسی دست زده است .

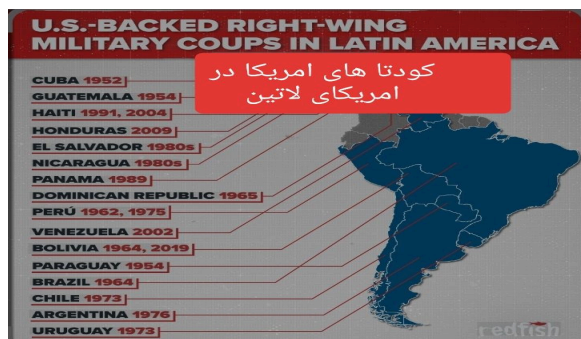
نتیجتاً :

. جنگ سرد و مهار «کمونیسم» ، اصلی ترین انگیزه جلوگیری از نفوذ شوروی و گسترش اندیشه های «سوسیالیستی» در نیمکره غربی بود.

. حفاظت از منافع اقتصادی ، شرکت های بزرگ آمریکایی در بسیاری از این کودتاها نقش عمده و کلیدی داشت و دارد.



یک جامعه انسان محور و عاری از ظلم و استبداد
دستان همدیگر را مانند حلقه های زنجیر محکم و
استوار نگه داریم.



کمیتة فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

خبرهای منطقه و جهان در آخرین روزهای سال 2025

- زد و خورد در مجلس ترکیه بر سر بودجه 2026
- ترور ژنرال ارشد روسیه در مسکو
- ژاپن پس از 15 سال بزرگترین نیروگاه هسته‌ای جهان را بازگشایی می‌کند
- چین توقیف نفتکش ونزویلا توسط آمریکا را محکوم کرد
- رئیس جمهور رومانی: در دنیای ترامپ اخلاق اهمیت چندانی ندارد
- مرشایمر: حمله مجدد به ایران ویرانگر است
- اسرائیل هیوم: جنگ آینده با ایران پیچیده تر و دشوارتر خواهد بود
- پیروزی پوتین و روزهای سیاه برای اروپا

. حمایت و گسترش تولید تسلیحات ، مهمات جنگی ،
سلاح های با تکنولوژی پیشرفته کشتار جمعی و انبار
زرادخانه های اتمی

. حمایت از کمپنی های مافیای تولید ادویه جات و
واکسین

. آلودگی محیط زیست ، ورود مواد یا انرژی مضر
پیامدهای جدی برای سلامت انسان و اکوسیستم دارد

تحولات و تعاملات در واپسین روزهای سال 2025
نشان دهنده یک تحول گسترده و نوید یک جهان
متفاوت و متشنج تر را در سال 2026 میدهد. به ویژه
در مناطق خاورمیانه ، شرق آسیا ، آسیای میانه و نیم
کره غربی بشمول افغانستان . در این همه تحولات و
تعاملات دستان آغشته بخون این سه شید عصر
حاضر (پوتین ، ترامپ و شی) دخیل بوده و است ،
توده های زحمتکش ، کارگران و میلیون ها انسان
آزاده قربانی خواسته ها و اعمال شوم این شیدان و
حقه بازان مزدور منشی شان چون ناشریف ها
زیلنسکی ها ، اردوغان ها ، محمداف ها شرع ها ،
مرتس ها،خاویر میلی ها ، نایب بوکله ها ، بنیامین ها
... خواهد بود . بنابراین؛ نیاز مبرم جوامعی بشری در
عصر حاضر از ما می طلبد تا در مقابل این همه جنایات
و خودکامه گی ها این شیدان ، با ایجاد همبستگی
جهانی و کتله های میلیونی یکپارچه با تشکیل سپر و
دیوارهای انسانی در اقصی نقاط جهان علیه این شیدان
به پا خواسته دست به عصیان زده بنیاد این فاشیست
های جانی را از بیخ و بن ویران نموده و برای اعمار



2

منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است!

نتیجه گیری

قسمت ششم

نویسنده: نعیم سلیمی



وضعیت منجر به آن می گردد که شیر مادر نیز بخشکد. یعنی که احتیاج مادر ایجاد است. و به عبارت دیگری؛ خواستن، یافتن است و بس.

آنطوریکه در قسمت های بعدی مرور نمودیم؛ با طرح پرسش ها پیرامون انکشاف رفتار های غریزه ای در مورد موجودات زنده؛ ما به موفقیت های مهم و تعیین کننده ای دست می یابیم. به گونه مثال زمانی که دانشمندی بنام **Gottlieb** تخم گذاری در ماکیان ها و مرغابی را مشاهده نمود [قسمت اول]؛ می توانست تحقیقاتش را در آنجا متوقف سازد و صاف و پوست کنده این عملیه تخم گذاری را یک رفتار برخاسته از غریزه بداند. ولی او چنین نکرد؛ در عوض او سوال بعدی را پیرامون پروسه ی انکشافی غریزه ها مطرح نمود و موفق به دریافت یافته های دیگری گردید که بنابر آن عوامل غیر آشکاری چون نقش سیستم « ردیابی شنیداری» در زمان بارداری نیز می توانند بالای رفتارهای موجودات حیه تاثیرگذار باشند. و طوریکه درین قسمت ها بررسی نمودیم؛ رفتار های خاص و منحصر بفرد می توانند پیش زمینه های مهارتی را در پروسه های شناختی و ادراکی بوجود بیاورند. در عین حال این را هم آموختیم که چنین رفتار های منحصر بفرد تحت شرایط خاص تجربوی هدایت کننده در چارچوب کانتیکست قابل اتکای ایکولوژیکی انکشاف نموده و دستخوش دگرگونی قرار می گیرد [قسمت سوم].

در مقدمه این جزوه [قسمت اول] یادآور شدیم تا زمانی که نیامندی برای کشف ، اختراع و یا ایجاد چیزی و یا وسیله ای نباشد؛ آن چیز و یا وسیله مورد نظر ایجاد نمی گردد. ضرب المثلی را تذکار دادیم اینکه « تا طفل گریه نکند ، مادر شیر نمی دهد.»؛ این را هم یاد آور شدیم که درک این بیان بسیار ساده و عامیانه است؛ اظهر من الشمس است. ولی آنچه که نزد عده زیادی وضاحت کامل ندارد این است که با تغییر در متابولیسم بدن طفل عدم تمایل به پستان مادر برای مکیدن شیر [و ادامه این



در یک نتیجه گیری کلی ؛ تا آنجائیکه مربوط به نوع انسان هموسپیانس می گردد؛ دشوار است بگوییم که ما از یک سرشت ذاتی مشخص و معینی تغییر ناپذیر برخوردار بوده باشیم.

آنچه که ما را انسان می سازد همانا ارزش های مشترک و یا اشتراکی انسانی ماست [قسمت پنجم]. و آنچه که انسان را گرگ انسان می سازد؛ نه ارزش های مشترک ما ؛ بلکه مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی ست [قسمت چهارم] که باید علیه آن مبارزه نمود!

پایان

فهرست منابع درین جزوه :

- 1-غریزه [روانشناسی] هم ارز «Instinct» ؛ منبع: گروه واژه گزینی ، جواد میرشکاری ، ویراستار. دفتر سیزدهم فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- 2-یونگ، خدایان و انسان مدرن. آنتونیو مورنو، ترجمه داریوش مهرجویی. از مجموعه فلسفه امروز، نشر مرکز. صفحه 31.
- 3-کارل مارکس «فقر فلسفه»، کلیات مارکس و انگلس ، لاورنس و ویشهارت، صفحه 192 .
- 4-کارل مارکس ، جلد اول سرمایه ، موسسه نشراتی پینگوین، 1990، صفحه 133 .
- 5-Bateson P. The corps of a wearisome debate. Science. 2002;297:2212.Google Scholar
- 6-Lorenz KZ. The evolution of behavior.Sci Am.1958;199:67-74.doi:10.1038/scientificamerican1258-6
- 7.passim.(DOI)(PubMed)Google Scholar
- 7-Burt E.H,Hailman jp.Head-Scratching among North AmericanWood-Warblers(Prulidae)Ibis.1978;120:153-170. Google Scholars
- 8- Burth EH, Bitterbaum EJ, Hailman JP.Head -Scratching Method in Swallows Depends on Behavioral Context. Wilson Bulletin. 1988; 100:679-682. Google Scholar

شرایط خاص تجربوی یکجا با کانتیکست ایکولوژیکی متضمن پروسه ای می باشد که بنام نقش رشد ژنتیکی و یا **ontogenetic niche** نامیده می شود که یکجا با ژن های والدین در وراثت ژن ها انتقال می یابند. با یک بیان فشرده تر محیط های زیستی در برگیرنده تصویری ست که بر حسب آن دوگانگی های طبیعت – پرورش و پرورش- طبیعت و یا به عبارت دیگر سرشت پرورش یابنده را از قاعده منقلب می سازد.

به عبارت دیگری سرشت های ما اکتسابی و فراگرفتنی اند تا اینکه ارثی باشند [قسمت اول]. هیچ یک ازین حالت های که گفته آمد نباید چنین تلقی گردد که گویا رفتار های حیوانی بطور مساوی شکل پذیر و متورق اند. برعکس رفتار ها از یک تسلسل زنجیره ای از پذیرش بلند اشکال انعطاف پذیری تا بسیار سخت و سفت مقاومت کننده برخوردارند. آنچه را که ما از لابلای مشاهدات و پژوهش های تازه دانشمندان فرا گرفتیم ؛ ترجیحا ما را وامیدارد تا توجه خود را بیشتر بر شناخت ادراکی کانتیکست انکشافی و شرایطی که حسب آن رفتار های موجودات زنده کم و بیش انعطاف پذیر می باشند معطوف نماییم. وبار دیگر زمانی که ما طرز رفتار مغلق و شگفت انگیزی مانند مهاجرت پرندگان در زمستان و یا رفتار های گله واری گوسفندان و غیره را مشاهده می نمائیم؛ باید سعی کنیم تا چنین رفتار ها را صرفاً غریزه ای ، سیمدوانی شده ، ژنتیکی و یا ذاتی و سرشتی ندانیم. با چنین روش انعطاف پذیر علمی؛ ما بینش خود را برای فاکتور های بیشمار باز نگه میداریم که مجسم می سازند ما کیستیم و چیستیم و چرا چنین رفتار هایی را انجام می دهیم.



2/137::aid-dev6/3.0.co;2-1(DOI)(PubMed)(Google Scholar)

18-Eilam D. Postnatal development of body architecture and gait in several rodent species. J Exp

Biol.1997;200:1339-1350.doi:10.1242/jeb200.9.1339 .(DOI)(PubMed) Google Scholar

19-West MJ.King AP.Settling Nature and Nurture into an OntogenicNiche.DevelopmentalPsychobiology.1987;20:549-562.doi:10.1002/dev.420200508(DOI)(PubMed) Google Scholar

20-Hall WG,Arnold HM, Myers KP. The Acquisition of an appetite.PsychologicalScience.2000;11:101-105.doi:10.1111/1467-9280.00223.(DOI)(PubMed)Google Scholar

21-Bateson P, Gluckman P. Plasticity, Robustness, Development and Evolution. Cambridge University Press; Cambridge: 2011. Google Scholar

22-Johnston TD. The Persistence of Dichotomies in the Study of Behavioral Development. Developmental Review. 1987; 7:149-

برای خوانش قسمت های اول، دوم ، سوم ، چهارم و پنجم ؛ به شماره های 12 ، 13 ، 14 ، 15 و 16 جریده مسیر مراجعه نماید .

9-Hailman JP.How an instinct is learned. Scientific American.1969; 221:98-106.Google Scholar

10-OyamaS.GriffitsPE,GrayRD.CyclesofContingency:DevelopmentalSystemsandEvolution.MIT press; Cambridge: 2003. Google Scholars

11-Gottlieb G. Synthesizing Nature-Nurture:Prenatal Roots of Instinctive Behavior.Lawrence Erlbaum; Mahwah, NJ : 1997.Google Scholar

12-Johnston TD,Edwards L.Genes,interactions, and the developmentofbehavior.Psychol Rev.2002;109:26-34.doi: 10.1037/0033-295x.109.1.26.(DOI)(PubMed)GoogleScholar

13-BulhuisJJ,HoneyRC.Imprinting,learninganddevelopment: from behavior to brain and back. Trends Neurosci. 1998;21:306-311.doi:10.1016/s0166-2236(98)01258-2.(DOI)(PubMed) Google Scholar

14-Johnson MH,Senju A, Tomalski P.The two-process theory of face processing:modifications based on two decades of data from infants and adults.Neurosci Biobehav Rev.2015;50:169-179.doi:10.1016/j.neubiorev.2014.10.009 .(DOI)(PubMed) Google Scholar

15-Ronca AE,Fritzs B, Bruce LL,Alberts JR. Orbital spaceflight during pregnancy shapes the function of the mammalianvestibularsystem.BehavNeurosci.2008;122:224-232.doi:10.1037/0735-7044.122.1.224.(DOI)(PMC free article)(PubMed) Google Scholar

16-Blumberg M.Freaks of Nature: What Anomalies Tell Us About Development and Evolution.Oxford University Press ; New York: 2009. Google Scholar

17-Eilam D,Shefer G. The developmental order of bipedal locomotion in the jerboa(Jaculus orientalis):pivoting, creeping,quadrupedalism,andbipedalism.DevPsychobiol .1997;31:137-142.doi:10.1002/(sici)1098-2302(199709)31:



3

محاصره کاخ سفید و کاخ کنگره آمریکا در روز ۵ نوامبر
را می خوانید.)

ترسناک است؟ قطعاً ! چه باید کرد؟ باید آماده دفاع همه جانبه از نیروهای کمونیست انقلابی و چپ و ترقی خواه در آمریکا شد که برای سقوط رژیم فاشیستی ترامپ، خطر کرده و سینه سپر کرده اند. مردم ایران که دهشت های استقرار یک رژیم فاشیستی دین مدار در ایران را تجربه کرده اند، باید بدانند که اینان قهرمانانی هستند که در مقابل مجهزترین دستگاه سرکوب امپریالیستی، نه با ترس که با شجاعت ایستاده اند و با فریاد بلند همه را به نبرد فرا می خوانند تا برای آینده ای بنیاداً متفاوت بجنگند. ایرانیانی که در آمریکا زندگی می کنند و ذره ای حس آزادی خواهی دارند، باید به مبارزات «رفیوز فاشیسم» و حرکت عمومی مقاومت در مقابل فاشیسم و استقرار حکومت نظامی در شهرهای مختلف آمریکا بپیوندند - به ویژه، مبارزه ای که ۵ نوامبر آغازگاه آن است. نباید بگذاریم صداهایی که اعلام کرده اند **«به خاطر بشریت، حاضر نیستیم به یک آمریکای فاشیست تن دهیم»** از طریق حکومت نظامی و سرکوب خاموش شوند.

فراخوان تاریخی **«رفیوز فاشیسم»** تحت عنوان **«زمان سقوط رژیم فاشیستی ترامپ رسیده است»** می نویسد: اکنون، **«تنها امید بشریت این است که در این کشور مردم شریف به صورت میلیونی قیام کنند...»** و در ادامه از مردم می خواهد که روز ۵ نوامبر (روزی که در سال گذشته، ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد) کاخ سفید و ساختمان کنگره آمریکا را محاصره کنند.

اهمیت ساقط کردن رژیم فاشیستی ترامپ برای رهایی بشریت

رژیم فاشیستی ترامپ در ایالات متحده آمریکا تا حد زیادی حاکمیت خود را تحکیم کرده و در حال استقرار ارتش در شهرهای مهم آمریکا و اعمال حکومت نظامی است. یکماه پیش، دو فرمان امنیتی از سوی ترامپ امضاء شد که اهمیت تاریخی و آماج آن توسط استفان میلر، مقام ارشد رژیم ترامپ این طور اعلام شد: «این نخستین بار در تاریخ آمریکاست که تلاشی همهجانبه از سوی دولت برای نابودی تروریسم چپگرا صورت می گیرد.»

فرمان اول، در ۲۲ سپتامبر (اوایل مهر ۱۴۰۴) با عنوان «آنتی-فا (ضد فاشیسم) یک سازمان تروریستی داخلی محسوب می شود» صادر شد. سه روز پس از آن ترامپ «یادداشت امنیتی ملی» را با موضوع «مقابله با تروریسم و خشونت سیاسی سازمان یافته» امضاء کرد.

این دو سند چارچوبی فراهم کرده اند برای حمله گسترده به مخالفان رژیم ترامپ و لگدمال کردن متمم اول قانون اساسی آمریکا که تضمین کننده آزادی بیان و حق اعتراض است. حتی مخالفان لیبرال این رژیم زیر حمله اند. اما به ویژه گروه های ضد فاشیست آماج این دو سند می باشند - از جمله «رفیوز فاشیسم» که سابقه ای ۹ ساله در مقاومت غیر خشونت آمیز در برابر فاشیسم داشته است. (در همین شماره آتش، فراخوان رفیوز فاشیسم برای



را بنا به خواست و هوس یک مستبد دیوانه و فرومایه انجام می دهد.» (تمام بیانیه را در همین شماره آتش بخوانید)

به قدرت رسیدن این فاشیسم امری خلق الساعه یا تصادفی نبود. باب آواکیان، نظریه پرداز کمونیسم نوین و رهبر انقلاب در آمریکا، در طول ۳۰ سال گذشته، حرکت نقشه مند فاشیست های مسیحی برای گرفتن زمام قدرت در آمریکا را تحلیل کرده است. او می نویسد: «اگر این تحلیل که در مورد واقعیت فاشیسم هشدار می داد، بارها نادیده گرفته نمی شد یا با مقاومت لجوجانه ... روبرو نمی شد، ... به احتمال زیاد امروز با موقعیت وحشتناکی که اکنون مجبور به مقابله با آن هستیم، روبرو نبودیم. ... هرچند نباید «در گذشته» زندگی کرد اما قطعاً باید از آن بیاموزیم.» (پیام انقلاب شماره ۱۴۱؛ تمام پیام را در همین شماره بخوانید)

اکثریت قریب به اتفاق کسانی که از انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری ناخشنود بودند، هرگز تصور نمی کردند و نمی خواستند ببینند که رژیم ترامپ گام به گام حکومت دهشت خود را مستقر می کند. ترامپ در ژانویه ۲۰۲۵ وارد کاخ سفید شد و فوراً با انتصاب سه قاضی محافظه کار به دیوان عالی قضایی، راه را برای لغو آزادی سقط جنین باز کرد. سپس، بیش از ۲۰۰ قاضی محافظه کار را در شهرهای مختلف منصوب کرد با این هدف که تفسیر فاشیستی از قوانین اساسی آمریکا را برای سال های آینده

بیانیه از مردم می خواهد که صرفاً به یک بار محاصره اکتفا نکنند، بلکه بارها و بارها به خیابان بازگردند، از اطاعت سرباز بزنند، به انواع مبارزات دست بزنند تا این که رژیم ترامپ سقوط کند. این بیانیه اعلام می کند که: **«رژیم فاشیستی ترامپ در حال از بین بردن حاکمیت قانون است.»** روند دادرسی عادلانه را به سخره می گیرد؛ به طور غیرقانونی ارتش را در خاک ایالات متحده مستقر می کند. مهاجران و سایر افراد رنگین پوست را در اردوگاه ها و زندان های جمعی ناپدید می کند و به طور تهاجمی نژاد پرستی سفید و نسل کش را احیا می کند. نه تنها دستاوردهای دهه ۱۹۶۰، بلکه حتی دستاوردهای جنگ داخلی و دوران بازسازی را نیز به عقب می راند. زنان را از طریق وحشیگری و خفقان مادری اجباری به بردگی می کشد. وجود مردم ال.جی.بی.تی.کیو را از روی زمین محو می کند. حقوق دموکراتیک را پایمال می کند. قوانین بین المللی را نقض می کند. سیاستمداران و قضات را تهدید و به آنها حمله می کند. راه را برای ترور بی حد و حصر علیه مردم هموار می کند. فروپاشی محیط زیست را تسریع می کند. دسترسی به علم و دارو را مورد حمله قرار می دهد که به قیمت جان میلیون ها نفر تمام می شود. منابع و گنجینه دانش بشری را نابود می کند. حقیقت را نابود کرده و منطق و خرد را به سخره می گیرد؛ آفرینش هنری را مطیع قدرت کرده و مجبور به پیروی از ستمگری فاشیستی می کند. هر آنچه که شایسته، اخلاقی و خوب است را آماج حمله اش قرار می دهد. همه این ها



نورافکن به همه خانه هاست. بهانه دیگر برای پیاده کردن گارد ملی، سرکوب مبارزات مردم در مقابل سیاست های ضد مهاجرت است. شهر پورتلند یکی از شهرهایی است که به علت مقابله با سیاست های ضد مهاجرت، «مجرم» خوانده شده است.

این سلسله اقدامات، حس اضطراب را در میان قشرهای بیشتری از مردم بیدار کرد. کم کم، نیروهای «رفیوز فاشیسم» و کمونیست های انقلابی که با نیروی کم فراخوان می دادند: «به خاطر بشریت تن به یک آمریکای فاشیست ندهید» از «تنهایی» در آمدند و حرکت های اعتراضی ضد رژیم فاشیستی، اوج گرفتند. بسیاری از افراد معروف مانند هنرپیشه های هالیوود خطر کرده و شیپور هشدار زدند. اکثر این ها نسبت به ماهیت ستمگرانه و جنایتکارانه آمریکای قبل از ترامپ، توهم دارند. اما، خواهان گسترش اعتراضات علیه این رژیم هستند و حاضر نیستند خود را محدود به سیاست حزب دموکرات کنند که خط مشی مقابله با ترامپ «از طریق صندوق رای» را می دهد. در این میان بسیاری از دانشجویان، اساتید دانشگاه، نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران وارد کارزار نقد رژیم ترامپ و مبارزه علیه آن شدند. در دانشگاه ها شبکه های دانشجویی در دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی اسرائیل تظاهرات کردند و با شعار «مقاومت کنید» ترامپ را تهدیدی برای آزادی بیان و حقوق بشر دانستند. زنان در سراسر آمریکا، خاصا زنان مهاجر و رنگین پوست، علیه محدود کردن حق سقط جنین، تبعیض شغلی و نابرابری جنسیتی

تضمین کند، موانع «قانونی» در مقابل سیاست های ضد مهاجرتی و لگدمال کردن حقوق ابتدایی آزادی بیان را بردارد و اقدامات و سیاست های مربوط به مقابله با نابودی محیط زیست را ملغی کند. ترامپ فورا کمک های مالی به سازمان جهانی بهداشت که کمک به مناطق محروم دنیا بود را قطع کرد. دولت فدرال را موظف کرد که فقط جنسیت «زن» و «مرد» را به رسمیت بشناسد و بودجه فدرال برای خدمات تایید هویت جنسیتی را حذف کند. به موازات این اقدامات در داخل، در خارج از آمریکا نیز ادامه و تشدید نسل کشی مردم فلسطین در غزه توسط اسرائیل را تقویت کرد و سرکوب دانشگاه ها و دانشجویانی را که علیه این نسل کشی دست به اعتراض زده بودند آغاز کرد.

رژیم ترامپ برای عملی کردن سیاست اخراج مهاجرین، به پلیس امنیت «اداره مهاجرت و گمرکات» (موسوم به آیس) اختیارات ویژه داد. این نیروهای امنیتی با نقاب و لباس شخصی و ماشین های بدون نام و نشان، در شهرهای عمده آمریکا به شکار مهاجرین می پردازند. تابستان گذشته ترامپ، گارد ملی (بخشی از ارتش آمریکا) را وارد واشنگتن کرد و وظایف پلیس محلی را تحت کنترل دولت درآورد. بهانه ترامپ وجود «وضعیت اضطراری جرم و جنایت» در این شهر بود. این کار، آغاز پلیسی کردن شهرهای مختلف آمریکا بود. شهرهای دیگری مانند شیکاگو و پورتلند آماج بعدی اقدامات پلیسی رژیم ترامپ بودند. شکل دیگر از پلیسی کردن فضا، رژه شبانه نیروهای مسلح پلیس در شهرها و انداختن



وزارت دفاع آمریکا را به وزارت جنگ تغییر نام داد. هدف از این تغییر نام تمرکز بر قدرت نظامی و آمادگی برای جنگ است. این رئیس جمهور فاشیست معتقد است که نام «وزارت جنگ» پیام قوی تری به داخل و خارج میفرستد و نشان می دهد که آمریکا دارای اراده پیروزی در جنگ ها است. ترامپ سخت در تلاش است تا ارتش آمریکا را به لحاظ دکتترین و پرسنل چنان تغییر دهد که تبدیل به ابزار بی چون و چرای تحکیم رژیم فاشیستی در داخل و پیشبرد سیاست های جهانی اش کند. بسیاری می گویند این امر ناممکن است زیرا افسران به «قانون اساسی» آمریکا سوگند می خورند. اما نزدیک به سی سال است که فاشیست های مسیحی در ارکان ارتش آمریکا نفوذ کرده اند. این مسئله بسیار تضاد مند است.

ارتش آمریکا همواره نهادهای در خدمت نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا و سلطه گری و غارت آن در جهان بوده است. اما، این گام به سمت فاشیستی شدن آن را برای بشریت به مراتب خطرناکتر می کند. هنوز معلوم نیست که این سیاست، چه فرآیندهای احتمالی را به راه خواهد انداخت. پیشاپیش عده ای از ژنرال های بازنشسته، خواهان «نافرمانی» ارتشیان شده اند. آنان استدلال می کنند که اصل مرکزی در ارتش ایالات متحده، سوگند خوردن به قانون اساسی است و نه به یک فرد یا حتی به یک حزب. اما ترامپ و هگست می خواهند که

اعتراضات وسیعی به راه انداختند. در مخالفت با ترامپ بخش های زیادی از مهاجرین لاتین تبار، مسلمانان و آسیایی تبارها و بخش مهمی از ایرانیان مقیم آمریکا نیز در کنار این گروه ها قرار گرفتند و در تجمعات و تظاهرات و حتی کمپین های انتخاباتی مخالف ترامپ شرکت کردند. هر چند که بخشی از ایرانیان با گرایشات سلطنت طلبی از ترامپ حمایت کردند. در مجموع، جامعه آمریکا میان پیروان رژیم فاشیستی ترامپ و مخالفین آن قطبی شده است. به تعبیر باب آواکیان: «اکنون دو کشور ایالات متحده آمریکا وجود دارد.»

درک این حقیقت مهم است که ترامپ مترادف با کل فاشیست ها نیست. فاشیست ها در قدرت هستند و در حال بازسازی ساختار دولت هستند. به طور جدی، جهت گیری استراتژیک برای فاشیستی کردن آمریکا دارند و به طور نقشه مند بر روی آن کار می کنند.

ارتش به عنوان ابزار تحکیم رژیم فاشیستی

ارتش آمریکا بخش تعیین کننده ای از ساختار دولت است. ترامپ و وزیر دفاع فاشیست او به نام «پیت هگست»، شروع به بازسازی ارتش کردند تا آن را به طور کامل تبدیل به یک نهاد فاشیستی عریان با ارزش های برتری طلبی سفید، مردسالار و بنیادگرای مسیحی، میهن پرستی امپریالیستی، ضد سیاهان، ضد لاتین تباران و ضد علم کنند. در این راستا، یک ماه پیش (سپتامبر ۲۰۲۵)



یونیفرم به تن ندارند. وقتی یونیفرم داشته باشند، می توانید آنان را از بین ببرید. این وظیفه بخش بزرگی از کسانی که امروز در این جلسه هستند خواهد بود.» (نشریه رولوشن، ۶ اکتبر: ترامپ و هگست به هشتصد ژنرال می گویند که باید با دشمن «درونی» بجنگند)

در ۲۶ سپتامبر، هگست مدال افتخار سربازان آمریکایی که در سال ۱۸۹۰ بومیان آمریکایی را در «زبانوی زخمی» کشتار کرده بودند، احیاء کرد. این مدال افتخار در زمان وزیر دفاع پیشین آمریکا (لوید آستین) ملغا شده بود. هگست گفت این قتل عام نبود بلکه یک نبرد بود. پیش از این، در ۲۰ سپتامبر، وزارت دفاع آمریکا (معروف به پنتاگون) که اکنون «وزارت جنگ» نامگذاری شده است، محدودیت‌های عمده جدیدی برای رسانه‌ها وضع کرد و به رسانه‌ها اعلام کرد که هرگونه اطلاع‌رسانی آنها در مورد «وزارت جنگ» باید توسط این وزارت خانه تایید شود.

مبارزه علیه رژیم ترامپ و سرنگونی آن خدمت بزرگی به بشریت است و راه را برای انقلاب باز می کند

در جامعه آمریکا دو خط برای مبارزه با ترامپ موجود است. از یک طرف حزب دموکرات آمریکا است که تلاش دارد در چهارچوب انتخابات مردم را سازماندهی کند. حزب دموکرات در دهه گذشته خود عامل مهمی در نرمالیزه کردن فاشیسم در آمریکا بود. باید توجه داشت فاشیسم ترامپ از درون سیستم سرمایه داری-امپریالیستی بیرون آمده، همانطور که همین سیستم،

افسران و سربازان به ترامپ و رژیم فاشیستی او سوگند وفاداری بخورند.

تضاد دیگر و مهمتر این است که بیش از ۴۰ درصد از نیروی این ارتش را سیاهان و لاتین تباران تشکیل می دهند. در حالی که دکترین بازسازی فاشیستی ارتش، شامل ارزش‌های برده داری ضد سیاهان و ضد لاتین تباران است. دکترین دیگر این بازسازی آن است که ارتش آمریکا حتی ظواهر توجه به قوانین جنگ را نیز باید از بین ببرد و آشکارا به عنوان یک ارتش متجاوز و قانون شکن حرکت کند.

در ۲۵ سپتامبر، پیت هگست حدود ۸۰۰ نفر از ژنرال و افسران ارتش آمریکا را به یک جلسه فراخواند تا روز ۳۰ سپتامبر در پایگاه تفنگداران دریایی در ایالت ویرجینیای آمریکا حاضر شوند. این گردهمایی شبیه گردهمایی ژنرال‌های آلمانی در ژوئیه ۱۹۳۵ در برلین بود که در آن از ژنرال‌ها خواسته شد تا سوگند قبلی‌شان به قانون اساسی جمهوری وایمار را باطل کنند و سوگند خوردن باید به شخص «رهبر» یعنی هیتلر باشد. اکثر ژنرال‌ها برای حفظ موقعیت خود چنین کردند. (به نقل از رولوشن، مقاله «بازسازی نیروهای مسلح به مثابه چکش سرکوب فاشیستی»، ۲۹ سپتامبر)

یکی از پیام‌های مهم این جلسه، در رابطه با «داخل» آمریکا بود. هگست اعلام کرد که «دشمن از درون به ما اعلام جنگ کرده است» و «آمریکا از درون به اشغال درآمده است. این جنگ سخت تر است چون اشغالگران



راندن رژیم ترامپ با این روش، نه تنها ممکن است بلکه در واقع «تنها امکان واقعی» است: «تنها امید بشریت این است که در این کشور مردم شرافتمند در مقیاس میلیونی قیام کنند تا فراخوان «رفیوز فاشیسم» تبدیل به یک واقعیت قدرتمند شود.»

رژیم ترامپ، خاورمیانه و جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی و رهبر آن سال هاست که در رویای شکل گیری یک «نظام چند قطبی» جهانی به سر می برند؛ نظامی که در آن قدرت های امپریالیستی چون آمریکا، چین و روسیه به طور هم زمان، دنیا را اداره کنند. این چشم انداز، بارها از سوی رهبران چین و روسیه نیز در قالب نهادهای بین المللی نظیر «سازمان همکاری شانگهای» و ائتلاف «بریکس» مطرح شده است. اما، چنین تحولاتی از منظر امپریالیسم آمریکا -به ویژه رژیم ترامپ، مطلقاً غیرقابل پذیرش است. رقابت میان همه قدرت های امپریالیستی در جریان است، اما آمریکا تمرکز خود را بر مهار چین قرار داده و سایر کشورها (مانند امپریالیسم روسیه و قدرت های امپریالیستی اروپا) را ناگزیر به انتخاب میان صف آراییی در کنار یا در برابر آمریکا کرده است. رژیم ترامپ با شعار «بازگرداندن شکوه گذشته به آمریکا»، در واقع به دنبال احیای قدرت امپریالیسم آمریکا به عنوان سرکرده سیستم سرمایه داری-امپریالیسم جهانی است. بخشی از این راهبرد، تثبیت هژمونی آمریکا بر مناطق ژئوپلیتیکی

فاشیسم هیتلری را تولید کرد. فاشیسم، دیکتاتوری عریان طبقه حاکمه بورژوازی است، که تمام نرم های گذشته سوسیال دموکراسی در غرب را زیر پا گذاشته و می گوید برای خروج از بحران راه حل دارد. در مقابل رویکرد حزب دموکرات، جنبش رفیوز فاشیسم رویکرد متفاوتی دارد. کمونیست های انقلابی در آمریکا، از مبارزه «رفیوز فاشیسم» حمایت می کنند و بر این باورند که مقاومت علیه فاشیسم می بایست بر مبنای انقلاب صورت گیرد. آواکیان در پیام ۱۳۲ تأکید می کند: «آنچه «رفیوز فاشیسم» خواستار آن است، صرفاً یک اعتراض دیگر نیست ... خواستار یک بسیج و همگرایی بی سابقه و تاریخی میلیون ها نفر در واشنگتن دی سی است - مصمم به ایجاد یک «زلزله سیاسی عظیم از پایین» که منجر به یک بحران سیاسی عمیق شود، به گونه ای که موجودیت کاملاً ناموجه رژیم فاشیستی ترامپ را به طور واضح تری برجسته کند و باعث تحریک و انگیزه تغییرات و صاف بندی های اساسی در سراسر جامعه، از جمله در نهادهای غالب شود، به گونه ای که این رژیم دیگر نتواند عملکرد داشته باشد و نتواند در قدرت باقی بماند. به واقع، متحد کردن و بسیج نیروی میلیون ها نفری که مصمم به بیرون راندن واقعی این رژیم فاشیستی هستند، با مشکلات دلهره آور و موانع قدرتمندی روبرو خواهد شد. اما اگر به این رژیم اجازه ماندن در قدرت داده شود، پیامدهای وحشتناکی خواهد داشت، بسیار فراتر از وحشت آفرینی های کنونی.» آواکیان تأکید می کند که، بیرون



هستیم که سرنگونی جمهوری اسلامی را عاجل تر از همیشه می کند تا بتوانیم بر خاکستر جمهوری اسلامی، «جمهوری سوسیالیستی نوین» را مستقر کنیم. تنها از این طریق مردم صاحب بر سرنوشت خود شده و قادر و توانمند و متحد خواهند شد تا هم زخم های ستم و استثمار گذشته را بشویند و آنها را التیام بخشند و هم با دهشت هایی که رقابت های امپریالیسم آمریکا و رقبای روسی و چینی اش، در خاورمیانه و ایران تولید خواهد کرد، روبرو شده و ایران را برای همیشه از پیکر سیستم سرمایه داری- امپریالیسم که اکنون تبدیل به تهدید وجودی برای نوع بشر و کره زمین شده است، جدا کنند



برگرفته شده از نشریه «آتش» شماره 168

کلیدی جهان، از جمله خاورمیانه است. موقعیت فلاکت زده جمهوری اسلامی را در این چارچوب باید فهمید. هیاهوهای ضد آمریکایی جمهوری اسلامی، در واقع چانه زنی ای است با امپریالیسم آمریکا برای دست یافتن به جایگاهی در سلسله مراتب دولتهای مرتجع خاورمیانه که همگی خدمتگزاران سیستم سرمایه داری-امپریالیسم هستند. آگاهی به این واقعیت و تعلیم یافتن مردم نسبت به ماهیت امپریالیسم آمریکا، به مردمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی روزشماری می کنند، دید تیزی از «دوست و دشمن» داده و جهشی در شکل گیری یک جبهه با ثبات برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایجاد خواهد کرد. مردم باید عمیقاً درک کنند که ایستادگی علیه نسل کشی اسرائیل در غزه، بخش مهمی از تدارک سیاسی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. مردم باید درک کنند که خیزش جهانی علیه نسل کشی در غزه، در واقع فریاد مردم جهان است که می گویند، ما چنین دنیایی را نمی خواهیم که در گوشه و کنار آن صدها میلیون انسان نه فقط با فقر کشنده و ویرانی محیط زیست که با کشتار جمعی و حکومت های فاشیستی دینمدار مسیحی و یهودی و اسلامی و هندو ... و جنگ سالاران بی رحم مواجهند.

از هم اکنون نمی توان روندهای آینده را پیش بینی کرد. اما یک چیز را با قطعیت می توان گفت. این که هدف رژیم ترامپ استقرار آمریکای قدرتمند در خاورمیانه است و این امر از طریق مسالمت آمیز رخ نخواهد داد بلکه با خشونت انجام خواهد شد. ما با آینده ای دهشتناک روبرو

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ اماتنداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد.



4

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم»

رهبر» در کنفرانس سرتاسری

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۲)

زنده یاد «قیوم رهبر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۲۷ اکتبر ۲۰۲۵

مقدمه آغاز جلسه:

رفقای عزیز! روز هشتم جلسه کنفرانس خود را افتتاح می کنیم. چنانچه رفقاء می دانند ما دیروز قبل از ظهر اولین مرحله کنفرانس خود را، با گرفتن استنتاجات، ارائه فیصله ها و تصویب شان به پایان رساندیم. قبل از این که ما این مرحله اول را ختم شده اعلام بکنیم، به خاطر آماده گی برای مرحله دوم کنفرانس که اجندایش در روز اول مورد تصویب قرار گرفته بود، باید به یک سلسله بحث های مقدماتی می نشستیم تا بتوانیم جلساتی را که دارای گستردگی و ژرفای بیش از مرحله اول است، به صورت درست تری و با صرف نیروی کمتری به پایان برسانیم. لیکن در خلال این مباحثات و صحبت های مقدماتی - برای کار این مرحله - ما به تمایل

و احياناً اظهار نظر های عده ای از رفقای شرکت کننده در این جلسه، که مسائل مقدماتی را طرح می ریختند، برخورداریم که از دور شدن شان از چوکات ساما و طرح های معینی، که به هر صورت جدائی را با خودش دارد، برخورداریم. صحبت ها در قلمرو های متعددی به صورت های بسیار صریح و مختصر در حرکت درآمد تا ما بتوانیم در یک وقت کمی در تمام ساحه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی استنتاج بکنیم؛ و در واقع خطوط عام طرز تفکرات خود را ارائه بدهیم و پهلوی هم بگذاریم، که چقدر می تواند به هم نزدیک باشد و یا از هم دور باشد. چه راه هانی، برای این که پل بزنیم بین این اختلافات، وجود دارد؟

متأسفانه، با وجود این که ما دیشب تا دیر وقت مصروف این کار بودیم، به این چیز توفیق نیافتیم. بناءً ما از سیر عادی جلسه که عبارت از ارائه گزارشات سیاسی مفصل، توسط من و توسط دیگر رفقای مرکزیت و مسئولین حوزه ها و بخش ها بود، از آن صرف نظر کردیم و گفتیم: به عنوان یک مسأله فوری باید این مسأله را حق تقدم بدهیم تا ما بتوانیم بعد از فیصله روی این قضیه مهم، که اساساً تعهد انقلابی را تسجیل می کند، بعد ما برویم روی مسائل تفصیلی و چونی و چگونگی کار های خود؛ و این کاملاً منطقی بود. بناءً بعد از شور و مشورت زیادی که کردیم، بالاخره همراه رفیق آرام - که گوینده این نظر بود - به این نتیجه رسیدیم که اینها در آغاز جلسه امروز به صورت مفصل نظریات، سیاست ها و طرح های خود را در ساحات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ارائه بدهند و اختلافات خود را با مجموع رفقای که در این کنفرانس اشتراک دارند - احياناً در خود سازمان ساما هستند - اینها بگویند؛ اول حق از این هاست تا در ارائه افکارشان در میان این جمع بتواند به صورت کامل تمثیل شود؛ و از جانب دیگر هم رفقای شرکت کننده در کنفرانس



اول این که، من نماینده یک جریان فکری در اینجا نیستم که با رفیق "ارام" و "سحر" به عنوان نماینده یک جریان بحث بکنم، بلکه به عنوان یک طرح سازمانی اعلام موضع می کنم؛ و بناءً نتیجتاً استنتاجات من استنتاجات فردی است. هر رفیق سازمانی هم در این کنفرانس و هم خارج از کنفرانس حق دارد که در مورد این مسائل مطروحه، چه از جانب ما و چه از جانب رفقاء "ارام" و "سحر"، اعلام موضع بکند. علت این مسأله اینست که وقتی که در تاریخ سازمان ما از جریانات فکری صحبت می شود، بر خلاف ادعای رفیق "سحر" که به عنوان بنیانگذار یکی از جریانات فکری بود، من در بنیانگذاری این جریانات - در داخل سازمان - هیچ نقشی نداشتم. فقط حیثیت ادامه دهنده دارم. بناءً آن راه را که مجید بنیان گذاشته، ما دنبالش روان هستیم، ما ادامه اش می دهیم و ادامه دهنده یک راه هستیم، نه نماینده یک جریان فکری که به وجود بیاوریم.

مسأله دوم، کنفرانس ما به مسائل سیاسی و عملی اختصاص داده شده بود؛ طرح پیشبینی شده در این مورد، تا دیروز حتی تا این لحظه کنفرانس، بدین شکل بود. تمام هم و غم ما متمرکز شده بود روی مسائل سیاسی و عملی سازمان. برای طرح مسائل ایدئولوژیک - سیاسی در سازمان، ما کنگره را محل مناسب این قضایا تشخیص دادیم. بناءً در موردش وقت صرف نکرده بودیم. بدین صورت، استنتاجات ما و مسائلی که بحث می کنیم، ممکن است تا حدودی فاقد عنصر شکلی باشد؛ اگرچه با یک هماهنگی درونی و ارگانیسم در میان مسائل می توانیم تهیه سیستم کنیم. در طرح مسائل دو شیوه (تحلیلی وسیع و وسیع تحلیلی) وضع خواهد کردیم؛ بدین معنی گاهی از مشخص به طرف مجرد می رویم، گاهی از مجرد به طرف مشخص حرکت می کنیم. رفقاء این دو شیوه را در بحث من مشاهده خواهند کرد. از اول متوجه این باشید، آگاهانه این دو شیوه انتخاب شده است. نکته آخری را که به عنوان مقدمه ذکر می کنم، عبارت است

ببینند که ناتوانی ما باعث این نشود که ما از عده ای رفقاء دور شویم.

رفقای که در اینجا شرکت می کنند، اینها جست و جو بکنند که چگونه می توانیم پل میان دو طرف بحث یا چند طرف بحث به میان بیاوریم تا بتوانیم وحدت سازمان را اعلام بکنیم. با درنظرداشت این که ما این کنفرانس را از روز اول تحت شعار "کنفرانس وحدت" افتتاح کردیم و از اول هم گفتیم که رفقای که تحت این شعار می روند، باید به کنه این مسائل و به محتوای این مسائل بفهمند و احترام بگذارند؛ و به همین خاطر هم بود که - با شک و تردید - من از بعضی رفقاء پرسان کردم که: آیا این ها با طرح این شعار کنفرانس که "کنفرانس وحدت" است، اساساً موافقت دارند یا ندارند؟ رفقاء در آن وقت موافقت خود را نسبت به آن اظهار کردند. من هم به عنوان این که کادرهای سامانی یقیناً چیزی را که می گویند، پایش ایستاده می شوند؛ و با این احساس تا کنون آمدم. ولی حال که قضایا به این حدود رسیده، می گذاریم که مسائل از ورای پرده ها بیرون بیفتد و همگی دیده شوند که چگونه فکر می کنند، چه راهی دارند و راه چاره و علاج چیست؟ به این صورت من رشته صحبت را می سپارم به رفیق آرام.

قسمت اول:

مقدمه:

جلسه بعد از ظهر خود را آغاز می کنیم. این جلسه ادامه جلسه قبل از ظهر است که در آن بحث هانی توسط رفیق "آرام" و "سحر" مطرح شد و من، در ارتباط به این مسائل، بسیار تذکرات دارم؛ ولی قبل از شروع بحث و باز کردن بحث، باید نقطه نظرات پولیمیک را به رفقاء برسانم تا رفقاء از قبل برای مسائل آمادگی ذهنی داشته باشند.



در مورد بحث، من برخلاف رفقاء که بحث خود را از قضایای مشخص سازمان آغاز کردند و بعد رفتند پای مسائل تنوریک و مجردی، نه تنها در قلمرو افغانستان، بلکه در قلمرو بشری، مسائل را مطرح کردند. من بحث را از جانب دیگرش آغاز می کنم: از عمومیات، از مسائل عمومی بشری - که در اینجا مطرح شده - آغاز می کنم و در اخیر می رسم به مسائل سازمانی خود ما؛ و به این صورت فکر می کنم که ما بهتر می توانیم مسائل سازمان خود ما را درک کنیم و بهتر بتوانیم ریشه یابی کنیم و در عین حال هم برای علاجش بهتر بتوانیم عمل کنیم.

ظهور و تکامل مارکسیسم:

مسئله اولی که رفقاء بالایش تماس گرفتند، در واقع طرح بسیار ناقص و خامی از مارکسیسم و تکامل مارکسیسم در اینجا ارائه دادند که ما تمام نقاط نظری را که بر روی این طرز تفکر استوار است، در درازای تاریخ، خواهیم دید و پدران این اندیشه ها را هم بیرون خواهیم کشید؛ که این اندیشه ها را که گفته و چگونه تکامل کرده و در جامعه افغانستان ما چگونه رسیده، تا "تازه اندیشان" ما بدانند که در کجا کاوش می کنند.

مارکسیسم به عنوان یک تفکر علمی، جهان بینی علمی و متود علمی یعنی جهان بینی ماتریالیستی و متود و اسلوب دیالکتیکی، در اواسط قرن نژده تاجگذاری شد. ولیکن این اندیشه، چنانچه بانیان این اندیشه و پژوهشگرانی در این اندیشه همواره تأکید می کنند، از زمانی که انسان تاریخ مکتوب خود را می سازد، با این افکار رو به رو بوده و خامه های این فکر را در دوران های متعدد تاریخ با خود حمل کرده است. ما اکنون از جوامع ماقبل تاریخ و جوامع

از این مسأله که طرح این مسائل در کنفرانس در واقع برخلاف گفته رفیق آرام، که ثمرات یک مبارزه چند ساله را به بار می آورد، من دو نتیجه متضاد را می بینم: یک نتیجه عینی و یک نتیجه ذهنی. ذهن ما خواستار وحدت بوده و در تمام جا هائی که می توانستیم این ذهن خود را مسلط بسازیم و امتداد بدهیم، در آنجا ما حتی بسیار ناشیانه امر دادیم که: مبارزات ایدئولوژیک را بس کنید، مبارزه ایدئولوژیک را به راه نیندازید؛ و از چندین جهت هم ما مورد انتقاد شدید بودیم که چرا این چنین کار را می کنیم. ما خواستار وحدت بودیم، خواستار این بودیم و هستیم که رفقای سازمان در داخل این تشکیلات بر روی ضوابط و معیار های کاملاً روشن، وطن سیاسی خود را پیدا بکنند. ولی در عین حال طرح این مسائل نتیجه یک وضع عینی هم هست و چیزی را که رفقاء تأکید می کردند - از عینیت قوانین اجتماعی - قوانین اجتماعی برخلاف اراده ما وجود دارد، عمل می کند و مستقل از اراده ما تکامل پیدا میکند. بناءً مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی در داخل سازمان ما، بنا بر تکامل عینی خود، اکنون به آن مرحله نی رسیده که باید نسبت به اساسی ترین و پایه نی ترین قضایای انقلاب افغانستان و یا در تشخیص خود در مورد اساسی ترین مسأله وجود و هستی ما باید اظهار نظر بکند. یعنی این که: ما کی هستیم، چه هستیم، چه می خواهیم، چگونه حرکت می کنیم، با کی هستیم؟ بناءً اگر از یک جانب این قضیه بد است، از جانب دیگر هم یقیناً، بنا بر آن اصل فلسفی که ما عقیده مند هستیم (اصل دوی در یک)، این نتیجه خوب را هم با خود حمل می کند. امیدوار هستیم که ما بتوانیم نتایج بد این را به همکاری همه رفقاء و به خصوص رفیق "آرام" و رفیق "سحر" آنچنان مهار کنیم که نقاط مثبت این مسأله بیشتر شود و نقاط منفی اش تا حد اقل تنزل پیدا بکند.



گرفتن از سه منبع، به سه جزء اندیشه خود می رسد، به بنیانگذاری یک فلسفه نو و یک سیستم نو و این که این فلسفه و این دانش باید مبارزات طبقه ستمکش جامعه اروپائی یعنی پرولتاریا را رهبری بکند. به این صورت است که همزمان با این پژوهش علمی، اشتراک در انقلاب ۱۸۴۸، رفتن به فرانسه و دامن زدن انقلابات اجتماعی در آنجا، رفتن به انگلستان، بنیانگذاری کنگره اول انترناسیونال اول و مبارزات معروفش با لاسالی ها و بالاخره با باکونین و امثالهم، که دو مظهر راست روی و چپ روی از زمان پیدایش مارکسیسم بود. ولیکن مارکسیسم، که در متن یک مبارزه عملی؛ در متن مبارزات شجاعانه پرولتاریای جوان اروپا نضج گرفته بود، باید راه بسیار پریپیچ و خمی را طی می کرد.

تازه در اواخر زندگی مارکس و انگلس بود که جامعه اروپائی از مرحله رقابت آزاد خود به مرحله امپریالیسم گام می گذارد، خوش خوشک گام می گذارد. در همان وقت است که تز های انحرافی اولترا امپریالیسم و این مسأله که دیگر مارکسیسمی که مارکس گفته بود (افکار مارکس که بیست سال پیش سی سال پیش گفته بود) حالا دیگر کهنه شده، باید "تازه اندیشانی" به وجود بیایند تا این تفکر را صیقل بزنند و جلا بدهند؛ و انگلس در آستانه مرگ خود باید با این تز های انحرافی و "نواوری" در تاریخ مبارزات کمونیستی به نام رویزیونیسم (تجدید نظر طلبی)، که واژه دیگر یا نیمرخ دیگری از "نواوری" است، مقابله بکند.

ولی وقتی ما وارد قرن بیست می شویم و در ۱۸۹۵ انگلس هم بدرود حیات می گوید، مسائل بغرنج انقلاب به خصوص پدیده امپریالیسم و تحولات درونی ای که در مکانیسم سرمایه داری به وجود آمده: از طرز عملکردش، از مؤسسات و نهاد های متعددی که به وجود آمده و از مناسباتی که میان این نهاد ها وجود دارد، تعدادی از روشنفکران و حتی رهبران پرولتاریا را گیج می کند؛ و در

اول تاریخی که چگونه افکار سوسیالیستی ابتدائی در آنجا شکل گرفت و تکامل کرد و تحولش به افکار و اندیشه های دیگر، فعلاً صرف نظر می کنیم و نظر خود را به آن جزئی معطوف می داریم که رفقاء بر روی آن مکث کردند، یعنی قرن نزده و قرن بیست.

چنانچه می دانیم در قرن نزده اندیشه های سوسیالیستی گوناگون در اروپا وجود داشت. اندیشه هائی که از افکار "اونن" از افکار "لاسال" و دیگران آب می خورد. یک مرحله سوسیالیست های تخیلی افکار و اندیشه های خود را برای تحقق آن عدالتی که بشر مدرن میخواست پیاده بکند، به میان آوردند و همچنین در پی تحققش رفتند. پدران سوسیالیسم تخیلی روشنگران قرن هفده و هجده اروپا بودند که در واقع پدران فکری انقلاب کبیر فرانسه را می ساختند، به خصوص اصحاب دایرة المعارف. ولی بعداً در زمانی که مارکس و انگلس هنوز جوانائی بودند که تازه از دوران دانشگاهی خود فارغ شده بودند یا در آن دوران بودند، به عنوان هگلی ها مصروف فعالیت فلسفی - سیاسی خود بودند. مبارزات سیاسی در بحبوحه انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان آغاز میشود و مارکس و انگلس هم باید در مقابل انقلابات اواسط قرن ۱۹، چه انقلاب ۱۸۳۰، چه انقلاب ۱۸۴۸ و چه انقلاباتی که بعداً به وقوع می پیوندند، در همین اواسط قرن نزده، باید فعالیت های عملی - سیاسی خود را با دانش تنوریک یکجا کنند.

این فعالیت عملی با تحول در ساحه های ایدئولوژیک - فلسفی نیز همراه است که به گفته خود انگلس: ما وقتی به فویرباخ می رسیم و افکار و نظریاتش را در انتقاد از فلسفه هگل میشنویم، همه ما فوراً فویرباخیست شدیم. اینجا است که گرایش ماتریالیسم در وجود مارکس و انگلس، پایه گذاران سوسیالیسم علمی، جان می گیرد تا آن که مارکس در رد فلسفه فویرباخ و با تز های یازده گانه خود و انتقاد از تز های فویرباخ، رابطه خود را با فویرباخ هم قطع می کند و با



نوآوری های فکری محصور نمی ماند، چون هیچگاهی افکار، سیاست ها، نوآوری ها و کهنه اندیشی ها در ساحة تفکر باقی نمی ماند و حتماً نتایج عملی خود را دارد؛ و این نتیجه عملی مشخصاً در دادن اعتبارات مالی به جنگ غارتگرانه امپریالیستی ۱۹۱۴ خود را به نمایش می گذارد. در آنجا است که ماهیت اصلی کسانی که از تز "اولترا امپریالیسم" دفاع می کردند؛ کسانی که نوآوری می کردند و افکار مارکس و انگلس را زیر انتقاد قرار می دادند، نشان داده شد که پایه منفعتی این گونه افکار در کجاست و چرا از این ایده یا آن ایده، از این فکر یا آن فکر اینها حمایت می کنند؟ به علت این که باید می رفتند و در خدمت اربابان امپریالیست خود قرار می گرفتند. بناءً نه آن چنان که [گفته شد] یک بخشی از مارکسیسم به جانب اقتصادی بیشتر توجه کرده و جانب دیگری به جهت سیاسی، یکی به طرف سوسیال دموکراسی می رود و دیگری به طرف مارکسیسم - لنینیسم یا به طرف لنینیسم. این تفسیر، تفسیر مشوب و خیلی غیرعلمی و ساده لوحانه است که ما از مارکسیسم ارانه بدهیم. ما فقط و فقط افکار را، ایده ها را می بینیم، و لیکن پایه های مادی منفعتی طبقاتی این اندیشه ها را نمی توانیم یا نمی خواهیم ببینیم که چرا و از کجا مارکسیسم از کائوتسکیسم و برنشتینسم جدا می شود و بر روی چه مسائل اساسی ای اینها از هم جدا می شوند (بر روی مسأله امپریالیسم). آیا امپریالیسم وجود دارد، تکامل می کند، یک تکامل انسانی را نشان می دهد یا یک حرکت زورگویانه خلاف روند تاریخ را؟ اینجا است اصل قضیه، اینجا است اصل اختلاف. مارکسیسم - لنینیسم بر این عقیده بوده و است که امپریالیسم تکامل تاریخ بشری را به نمایش نمی گذارد، بلکه امپریالیسم آن حرکت غارتگرانه است که خلاف روند تاریخ است و باید محکوم به نابودی شود. بناءً کسانی که

مقابل این بغرنجی اوضاع و این اوضاع نابسامان تتوریک و سیاسی است که بار دیگر زمزمه "تجدیدنظرطلبی" در مارکسیسم به وجود می آید و از آن وقت است که مسأله "دیکتاتوری پرولتاریا" مورد تهاجم قرار می گیرد. آن تجربه ای را که مارکس در خلال کمون پاریس به دست آورد و در سه گانه معروف خود مطرح کرد، در همان وقت است که از قدرت زنده ماندن و تحول شگرف سرمایه داری در افکار کائوتسکی و برنشتاین به نام تز "اولترا امپریالیسم" صفحات زیادی می یابیم که: این سرمایه داری آن سرمایه داری میرنده ای که مارکس مطرح می کند، نیست؛ بلکه این سرمایه داری دارای آنچنان قدرت خالقه ای است که از مرحله امپریالیسم خود به مرحله مابعد امپریالیسم جهش کرده و اکنون دیگر می تواند برای توده های وسیع بشری نه تنها یک انفجار تولیدی، بلکه یک انفجار مصرفی را هم به وجود بیاورد. این چنین است که تز "اولترا امپریالیسم" در همان وقت توسط برنشتاین پی ریزی می شود. و از همین جا است که فرق میان مارکسیسم (مارکسیسم انقلابی، مارکسیسم وفادار به طبقات ستمکش، مارکسیسمی که اندیشه هایش واقعاً در خط دفاع از منافع مردم ایستاده) و آن مارکسیسمی که فقط با دادن تنوری های "نو" می خواهد راه پرولتاریا و راه انقلابیون را از مسیر اصلی اش، با کلمات فریبده منحرف بسازد، در تضاد و ستیز بیرحمانه قرار می گیرد؛ تا آنجایی که انترناسیونال دوم (انترناسیونال کمونیستی دوم) به نام انترناسیونال "زرد"، به نام انترناسیونال ارتجاعی توصیف می شود، و با آغاز یورش از جلسه دیمرویل بر این انترناسیونال دوم، راه میان انقلابیون واقعی و این گرایش که به تقدیس بورژوازی و تقدیس کاپیتالیسم رفته، جدا می شود. ولی انترناسیونال دوم تنها در ساحة اقتصادی و در ساحة



خورده - بورژوازی ای که وقتی به قدرت می رسد و پرولتاریای مغلوب را می بیند، از هیچ جنایتی صرف نظر نمی کند - نابود شد. و هم در تکامل خود، چهره کریه خود را تا سرحد غارت ملل دیگر به نمایش می گذارد (به شمول افغانستان ما). این یک تاریخ غم انگیزی است.

از این که وقتی بورژوازی ای که "تاریخ می آفریند"، "هنوز ظرفیت دارد" و "هنوز تکامل می کند" و "همه مردم را به صورت مساوی نان می دهد، به صورت مساوی لباس می دهد، به صورت مساوی حقوق می دهد"، چگونه وقتی منافعی از طرف پرولتاریا ضریب بخورد، وقتی از سروری به پائین بیفتد و باز دوباره به قدرت برسد، با چه خشونتی عمل می کند. تحولاتی که در کیوبا، در ویتنام و یا حتی در چین رخ داده، مسائلی است که اکنون از حوصله این کنفرانس ما بیرون است و ما باید به صورت کلی پایه های ساختمان سوسیالیسم را در جهان مورد بحث قرار بدهیم و ببینیم که ساختمان سوسیالیسم یعنی چه؟ و مناسبات میان دموکراسی و میان سوسیالیسم چگونه باید باشد و چگونه بوده، چه نقابصی وجود داشته و اکنون این جوامع به کدام سرحد خود قرار دارند؟ ولیکن آنچه واضح است این است که با شکست ها و افت و خیز هائی که پرولتاریا و انسان زحمتکش و دوزخی در جهان دارد، این پویه حماسی قطع نمی شود. اگر در مرحله ای و در برهه ای از زمان شکست می خورد، یقیناً در برهه دیگر دوباره سر بلند می کند و شیوه های نو، تازه تر، جامع تر و کامل تری را به کار می گیرد. ولیکن پرولتاریا تاریخ خود را آگاهانه می سازد و هیچگاه ساختن تاریخ به معنای نقض تاریخ نیست و هیچ گاهی شکست به مفهوم مرگ ایده نیست. یکی از مسائلی که بعد ها ما در تطبیقات سوسیالیسم خواهیم گفت، یک متود غیر علمی و احیاناً مغرضانه ای است که تطبیقات سوسیالیسم را با ایده های خوب افکار مکاتب دیگر مورد مقایسه قرار می دهند. در حالی که ما باید تطبیقات را با تطبیقات، ایده ها

علیه اش مبارزه می کنند، در اصل در روند پیش رونده تاریخ قرار دارند.

حالا بیاییم در جامعه روسیه. ما از بحث های بسیار عمیقی که در جریان انقلاب ۱۹۱۷ در میان سوسیال دموکراسی روسیه بود، فعلاً به خاطر جلوگیری از اطالت کلام، می آنیم دقیق می شویم روی مسائل رویونیسم و رشد رویونیسم در شوروی. آیا این یک تصادف بود، آیا این فقط به توطئه و کودتای خروشچف مربوط بود، یا این که در اینجا قوانین علمی حکم می کند؟ قوانین علمی، قوانین عینی، بازگوکننده منافع طبقاتی است. لنین می گوید مسأله این که کی برکی پیروز می شود، هنوز در جامعه ما باز است و یک مرحله تاریخی از مبارزه طبقاتی ضرور است تا به این سوال اساسی پاسخ گفته شود. ولیکن از میان مجموع عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی و عوامل تشکیلاتی فعال - از حوصله این کنفرانس ما به دور خواهد بود که ما اسباب و علل بروز رویونیسم را در شوروی به صورت همه جانبه بررسی بکنیم، می گذاریم این را به سمینار های بعدی ای که باید سازمان ما در این مورد خود را روشن بکند - یک مسأله را باید متبازر بسازیم و آن این است که رویونیسم در شوروی فقط در آن هنگامی تبارز می کند و به دست خروشچف و باندش تکامل داده می شود که هزار ها هزار کمونیست شریف و واقعی در جنگ عمومی دوم طعمه آتش فاشیسم می شوند. فقط در غیاب آن عناصر بزرگ و پیش رونده تاریخ است که خروشچف و خروشچفیت ها می توانند بیابند و جای بگیرند و بالاخره به سرمداری برسند. تبارز این نقطه در تاریخ انقلابیون جهان باید بسیار به دقت مورد مطالعه قرار بگیرد تا ما بفهمیم که چگونه شد که خروشچف توانست رویونیسم را در شوروی به وجود بیاورد. مبارزات خونین انقلابیون کمونیست در شوروی از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۵۶ و حتی تا سال ۱۹۶۴ در این کشور وجود داشت، ولی تمام اینها توسط بورژوازی زخم



افکار توده ها پناه می بریم. توده های مردم می گویند کمونیسم ما را این چنین کرده. بناءً ما نمی توانیم بگوییم که ما پیشتاز خلق هستیم و ایدئولوژی ساز خلق هستیم و تاریخ ساز هستیم، بلکه ما به جز کسانی که افکار عقبمانده توده های گمراه و چیز نافهم را می جویم و تفاله های امپریالیستی را مزه مزه میکنیم، کار دیگری نداریم. باید در مورد این حقیقت تلخ، آن چیزی که ما به آن مشغول هستیم، بسیار دقت بکنیم، در غیر آن نشود که ما هم به آنجایی دست دراز بکنیم و به آن آبخوری دست دراز کنیم که میل نداریم.

ادامه دارد

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم

افغانستان (ساما)

میزان ۱۴۰۴ شمسی

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دستانداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد.

را با ایده ها روش ها را با روش ها مورد مقایسه قرار بدهیم تا بفهمیم که کدام یک بهتر و خوبتر می تواند انسان را از این لحظه مجبور و سیاه روزی که در آن زندگی می کند - به گفته انگلس- به طرف ملکوت آزادی ببرد. ما در تطبیقات سوسیالیسم ممکن است بیشتر بتوانیم روی این مسأله تأکید بکنیم.

اما مسأله دیگری که باید از مسأله مارکسیسم جمع بندی بکنیم، برخلاف آنچه رفقا اظهار می کنند که گویا مارکسیسم در اینجا و آنجا شکست خورده، در افغانستان مارکسیسم حمله کرده، در افغانستان مارکسیسم شکست خورده، در افغانستان مارکسیسم قاتل خلق است، در کوبا مارکسیسم شکست خورده. اینجا است مسأله ای که رفقای ما میروند پای اتهام بزرگی که آن اتهام را امپریالیست ها می زنند. دست در دست آن نیروهانی می گذارند که به جز از سیاه روزی و بدبختی چیزی برای جامعه بشری تا اکنون ندارند و دستان شان هم اکنون تا مرفق در خون مردم رنگین است. ما با نیات خیرخواهانه خود نمی توانیم تاریخ بسازیم، بلکه با اعمال و کردار و آنچه می کنیم، ما تاریخ می سازیم. این نه مارکسیسم است که در افغانستان قتل عام می کند، بلکه سوسیال امپریالیسم روس است. این چیزی است که سازمان ما گفته و ما بالایش عقیده داریم. این نه سوسیالیسم است که در کیوبا سر مردم ظلم می کند، بلکه این وابستگی است، این انحراف از سوسیالیسم است. این روسیه کمونیستی یا سوسیالیستی نیست که بر افغانستان و جهان تجاوز می کند، بلکه این انحراف از مارکسیسم و از کمونیسم است که در نتیجه خود به امپریالیسم می رسد.

ما وقتی قضایا را به این گونه خلط کنیم و بگوییم که مارکسیسم در جامعه ما کشتار می کند و به امحای دسته جمعی مردم دست می زند، در بهترین حالتش ما به دامن



5

اسطوره معصومیت: فانتزی فرهنگی و زن در افغانستان

- طبیعی سازی سلطه از طریق تولید ایدئولوژی هژمونیک

اما دو پرسش بنیادین در برابر این دستگاه اسطوره ساز :

1. زنان افغانستان به عنوان سوژه های این گفتمان، چه مواجهه ای با این اسطوره دارند؟

2. چه راهبردی می تواند به گسست از این منظومه اسطوره ای بینجامد؟

پاسخ به این پرسش ها ضمن اینکه درک ما را از ساختار قدرت در افغانستان عمق می بخشد، چراغ راهی است به سوی بازتعریف زن به مثابه سوژه ای مستقل، صاحب حق، انتخاب، اراده و کرامت انسانی.



بقلم : رازق رحیمی

اسطوره معصومیت زن در افغانستان، نمونه بارز یک «فانتزی فرهنگی» در معنای لاکانی-ژیژکی آن است. سناریوی خیالی ای که جامعه به یاری آن، تناقض های بنیادین ساختار اجتماعی خود را پوشش داده و تحمل پذیر می سازد.

این فانتزی از سه پایه به هم تنیده سربرآورده است:

یک- سنت قبیله ای که زن را «سرمایه نمادین» قبیله می داند و وجودش را در گرو حفظ این موقعیت تعریف می کند.

دو- ساختار مردسالار که هرگونه عاملیت، میل و انتخاب را از زن سلب نموده و او را به ابژه ای برای کنترل جمعی تبدیل کرده است.

و سه، تفسیرهای گزینشی از متون دینی که با تقدس بخشی به این نظم، و تداوم آن پوششی مشروع فراهم آورده است.

کارویژه های این فانتزی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- کنترل سیستماتیک بدن و میل زن به بهانه حفظ نظم قبیله ای

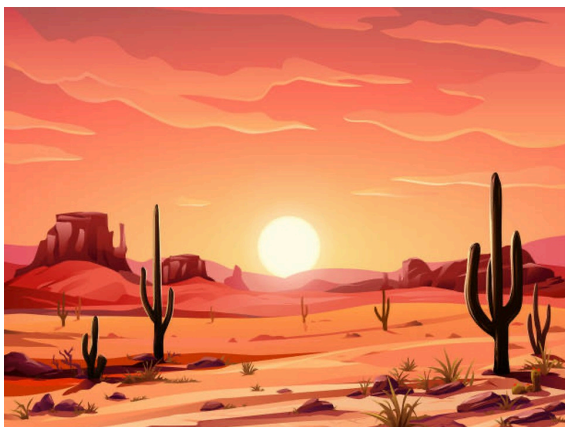
- توجیه خشونت ساختاری تحت عنوان دفاع از «شرافت، ننگ و ناموس»



6

سکوتی که جنایت را تکرار می کند :

در تاریخ هیچ جنایتی بدون دو امضا ثبت نشده است:
یکی امضای جانی،
دیگری امضای مردمانی که سکوت کردند.
امروز اگر ما خاموش بمانیم، فردا فرزندان ما خواهند پرسید:
«وقتی ظلم جاری بود، صدای شما کجا بود؟»
و ما چه خواهیم گفت؟
که ترسیدیم؟
که عادت داشتیم؟
که سکوت آسان تر بود؟
سکوت جامعه، افغانستان را بارها و بارها به دست جنایت سپرده است.



و تنها یک فریاد می تواند این چرخه را بشکند؛
فریادی که از درد، از آگاهی و از مسئولیت برخیزد.
تا سکوت نشکند،
«جانیان همیشه باز می گردند.»
«شمس»

در سرزمینی که تاریخش با استخوان های شکسته و فریادهای خاموش شده نوشته شده است، خطرناک ترین صدا، صدای تفنگ نیست، صدای سکوت است.
سکوتی که نه از آرامش، بل از ترس و عادت و بی حسی زاده می شود؛ سکوتی که در کوچه های کابل، در سنگ فرش های هرات، در بادهای بدخشان، آرام و مرگبار می چرخد و جنایت را دوباره از دل تاریکی بیرون می کشد.
جامعه ای که لب فرو می بندد، در حقیقت دروازه را برای بازگشت جانیان باز می کند. سکوت مردم افغانستان همان سکوتی ست که در گذر دهه ها، بارها فرصت داد خون ریزان با نام دین، قوم، سیاست و جهاد، دوباره بر گرده همین مردم سوار شوند. گویی هر بار که دهان ها بسته شد، دستان شیاطین بازتر شد.
سکوت جامعه، شبیه فرش سرخی ست که پیش پای جانیان گسترده می شود؛ جانیانی که می دانند تا مردم خاموش اند، هیچ چیز مانع شان نمی شود، نه اخلاق نه قانون، نه خدا.
امروز افغانستان دوباره در همان چرخه تلخ تاریخ گرفتار است؛ چرخه ای که در آن جنایتکاران با ریش های بلند و دل های کوتاه، با حکم تازیانه، زن را زندانی می کنند، مکتب را می بندند و نور را می کشند. اما این بار دشمن تنها آنان نیستند؛ دشمن بزرگتر همان سکوتی ست که چون پتوی سرد بر وجدان جمعی افتاده است.
جامعه ای که سکوت کند، بی آنکه متوجه شود، شریک جرم می شود؛ شریک در تباهی آینده کودکانش، شریک در سوزاندن کتاب ها، شریک در رسمیت دادن به ظلم.



7

روش استدلال ضعیف، حقایق را وارونه

جلوه می دهد

برخی ها با استفاده از روش استدلال ضعیف و با تعمیم شتابزده ای این نوع روایات و استدلال، حقایق را وارونه جلوه می دهند و با این کار افکار عامه را به نفع گروه های خاص مهندسی کنند. مثلا در چند سال اخیر ما شاهد این نوع استدلال های سطحی و غیر علمی را جهت مشروعیت بخشیدن حاکمیت رژیم طالبان از یوتیوبر ها گرفته تا سیاحین خارجی و داخلی و لابی گران آنان هستیم که از امنیت و آرامش و ثبات صحبت می کنند. این نوع استدلال ها در حقیقت عمق واقعیت را نشان نمی دهند؛ بلکه یک تعمیم شتابزده ای از یک مشاهده سطحی اند که با تعمق و تحقیق بیشتر یک آگاهی کاذب بیش نیستند.



در جوامع غیر دموکراتیک و بسته که شمشیر که «داموکلس» (۱) بالای سر مردم آویزان باشد و آزادی بیان و حق انتقاد از مردم سلب شده باشد، نمی توان از آنها انتظار داشت که به یک خبرنگار و یا یوتیوبر

واقعیت ها را بگویند. برای درک اوضاع واقعی باید اول شرایط مساعد ساخت. در کشوری که حق تحصیل و آموزش زنان و حق انتقاد و آزادی بیان جرم شمرده شوند، در چنین شرایط صحبت کردن از امنیت و ثبات معنی ندارد. چشم پوشی از ابتدای ترین حقوق انسانی و صحبت از امنیت و ثبات بیانگر تناقض و بی معنا بودن این ادعا ها است.



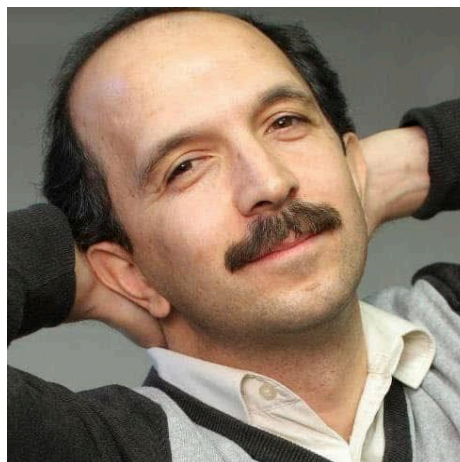
(۱) به اساس تشریح ویکیپدیا اصطلاح شمشیر داموکلس اشاره شخصیتی است در یک حکایتی اخلاقی متعلق به فرهنگ یونان باستان که اغلب به ماجرای «شمشیر داموکلس» اشاره دارد و کنایه ای است از خطر قریب الوقوع و همیشه حاضر برای کسانی که در موقعیت های قدرت با آن روبرو هستند. در ادبیات سیاسی «شمشیر داموکلس» از این داستان اساطیری گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارت است از یک خطر حاد، یک تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و واکنشی را دچار مخاطره می کند.

بقلم : Noor Ahmad Jana



8

پیروزی مسجد



آلفرد هیچکاک گفته بود:

« هرگاه تعداد کلیسا زیاد شود، سقوط آن جامعه در دام کشیش‌ها زیاد است.»

دو هفته پیش از سقوط کابل، برای دیدار کوتاه فامیل آنجا بودم. گذری به منطقه "استالف" در شمال کابل رفتیم. روستای خوش آب و هوا، با مردمان زراعت پیشه، باغدار، سفال‌گر و چرم‌دوز.

آنچه برایم جالب بود، در هر چند صد متر یک مسجد و بلندگو بود که پانزده سال پیش دراستالف ندیده بودم. جمعیت استالف بیش از ۳۰ هزار نفر است.

از یکی بزرگان منطقه که خانه شان رفتیم پرسیدم استالف چه تعداد مکتب دولتی، چه تعداد مسجد و کلینیک برای مردم دارد؟

گفت، استالف شکر خدا ۱۱۵ مسجد اهل سنت و شیعه، تعداد ۸ مکتب و ۱ کلینیک دولتی دارد!

حالا بماند که یک کلینیک دولتی برای جمعیت ۳۰ هزار نفری چه دشواری دارد و مریض‌ها را به قره باغ یا به کابل می‌برند. اما این همه مسجددریک روستا، نشانه‌ای از حاکمیت سنت و مذهب بر زندگی جامعه است. نشانه‌ای از فریب کاری حاکمیت بیست ساله کرزی و غنی در امر خدمات اجتماعی و گسترش آموزش یا معارف رسمی به روستا‌ها است. نشانه‌ای از زمین خوردن ما قشر متوسط و باسواد فرهنگی، دانشگاهی یا آزادی طلب در برابر دستگاه سنتی مسجد است.

اگر بپذیریم که تغییر و رنسانس از شهر به روستا می‌رود و همیشه شهرها مظهر تغییرات بزرگ مدنی بوده‌اند، در افغانستان و ایران این اتفاق نیفتاد. بر تعداد مساجد و زیارتگاه‌ها افزوده شد و برخی شهرها فقط در همان کمون بسیارکوچک آزادی خودشان دلخوش کردند.

وقتی تعداد مکتب رسمی و تعداد کتابخانه عمومی اندک باشد یا اصلاً نباشد، مسجد به راحتی جای آنرا پر می‌کند. مسجد از دید اسلام سیاسی به مثابه حکومت دینی بر مردم عمل کرده و می‌کند. مسجد از زاییدن تا مرگ، از روابط فردی اجتماعی تا تفتیش اخلاق، از ایجاد ممنوعیت‌ها تا تکفیر آدمها، از ترویج مرد سالاری تا تقلیل زن به ماشین زادو ولد، و از امور قضایی تا اقتصاد دهقان و دوکاندار را در دست دارد. در عین حال مسجد در بخش عمده از جهان اسلام، مرکز تبلیغ جهاد و تولید رادیکالیسم اسلامی بوده است. مسجد در مناطق طالب نشین، مرکز آموزش انتحاری و کشتار هم بود و حالا مساجد پاکستان، پیروزی مساجد افغانستان را جشن می‌گیرند.

وقتی رگه‌های روشنگری فقط در کمون‌های کوچک چند شهر باشد و دایره آن بزرگ و بزرگتر نشود، بطور طبیعی دامنه نفوذ دستگاه دینی مسجد بیشتر می‌شود.

در این همه سال، امکان گفتگو و مناظره دانشگاه با مسجد یا افراد فرهنگی و ملادررسانه‌ها و خود آن مراکز بوجود نیامد تا تحلیل و درک ایجاد کند. وجود مسجد و



با این همه، باید راههای بهتر و عملی‌تری برای مبارزه یافت. باید تجربه جریان‌های روشنگری تاریخ دنیا را مطالعه و آنرا بومی ساخت. هر زمین خوردنی، تجربه‌ای برای شناخت خود است. برای شناخت چهره‌های پوپولیست و دروغین.

نزدیک به ۳۰۰ سال طول کشید تا رنسانس موفق شد. تا کلیسا از دخالت در امور زندگی فردی و اجتماعی مردم، از امر و نهی، و از قدرت بلامنازع حذف شد. آنچه مسلم است اینکه "آزادی" همیشه از زیر گیوتین و از طریق پایداری در برابر ارتجاع بدست آمده است.

نویسنده: حسین دانش

به مناسبت شب یلدا یا به اصطلاح مردم شب چله

تحفه از جانب محترم حمید جوینده

یلداست شبی که فرق شب می شکند
ظلمت ز رخت، شور و طرب می شکند
شب تا به سحر به ساز، آواز بخوان
صد عقده ز دل، نوای لب می شکند
از سیب و انار و میوه‌های یلدایی
تا صبح بخور، بنوش و کن شیدایی
بشکسته شود شبی و آید سحری
رقصیده بخوان، سروده فردایی



معبد، یک نیاز معمول آن جامعه و یک حق آزاد است اما مسجد زمانی خطرناک میشود که مانند ملا انصاری ها، اندیشه طالب را پرورش دهند، تهدید به قتل کنند و دولت ساکت باشد. مسجد زمانی خطرناک می شود که برای جنگ نیابتی در سوریه سرباز جذب کند. زمانی خطرناک می شود که دستگاه سنتی مسجد در افغانستان، پاکستان، ایران و.... بر اندیشه و زندگی خصوصی و لباس مردم فضولی کند یا نقش حکومت و محکمه را به دوش بگیرد یا حتی ملا در تنظیم قانون زندگی و مدنی مردم نقش بازی کند.

هیچکاک در ادامه حرفش گفته بود :

«بجای کلیسا، مکتب و دانشگاه و کتابخانه بسازید و بجای کلیسا درخت بکارید».

در این بیست سال، یک کتابخانه عامه، سینما یا تالار موسیقی کوچک نه تنها در روستا های بزرگ بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ هم ساخته نشد. و مهمتر ازین‌ها، اقتصاد، نان و امکانات روستا هیچگاه جدی گرفته نشد.

واقعیت اینست که مبارزه ما با سنت و با دستگاه ایدئولوژیک مسجد به عنوان مرکز ترویج شریعت و ضد آزادی فردی و اجتماعی، زمین گیر شد. مسجد نه تنها به عنوان یک مکان مشخص در بیرون، بلکه در هر خانه‌ای یک مسجد و ملا وجود داشته و دارد. پدر یا کاکای نویسنده، فعال اجتماعی، خبرنگار و روزنامه نگار، فیلمساز یا وزیر و مدیر، ملا بوده.

گویا خیلی از ماها در میان ملاها دنیا آمدیم یا همسایه ملا داشتیم. حتی اداره دولتی ما نقش مسجد را ایفا و نذر مذهبی برپا کرد. رهبران قومی و سنتی هر قوم و قبیله، مولوی و ملا بودند و اندیشه مسجد را ترویج کردند. بسیاری از با سوادهای هر قوم و قبیله، دنباله رو همان رهبران سنتی ملا شدند. با چنین وضعی، پیروزی مسجد حتمی بود.

۱۱۵ مسجد کوچک و بزرگ در استالف یک نمونه است. آمار مسجد در بیشتر مناطق افغانستان شبیه استالف است.

سقوط ما ارتباط به میزان حاکمیت افکار ایدئولوژیک و مذهبی در جامعه هم داشته و دارد یا اقلاً یکی از چند دلیل عمده است.



9



«نینواز» هنرمند متعهدی که به اسارت

نه گفت و ایستاده جان داد

نویسنده: همرمزم

فضل احمد ذکریا (نینواز) زاده سال ۱۳۱۲ در منطقه یکهتوت کابل، در فامیل ثروتمند محمدزایی چشم به جهان گشود. پدرش منحیت وزیر معارف و خارجه ایفای وظیفه کرده از جمله سیاستمداران و نویسندگان حکومت شاهی بود که به نام فیض محمد کابلی شعر هم می‌سرایید. قدرت و زندگی تجملی خانواده نه تنها نینواز را به سویش نکشاند، بلکه تفاوت‌های اجتماعی‌ای را که با تمام وجود لمس کرده بود، زندگی‌اش را دگرگون ساخت و او را به شخصیت فروتن و مردم دوست تبدیل نمود که تا پای جان در این راه رفت.

نینواز با استعداد سرشار نخستین آموخته‌های هنری را خودش در دوران کودکی فراگرفت و در نوجوانی با وجود مخالفت‌های خانواده به شاگردی استاد هاشم زانو زد، هنر موسیقی و طبله را به صورت مکتبی آموخت. او که هنوز شاگرد لیسه استقلال بود در کنار دروس مکتبش مسنولانه به موسیقی گوش می‌دهد و شعر می‌خواند و در همین دوران گروپ موسیقی لیسه‌اش را سروسامان بخشید و در چهلمین سالروز استرداد استقلال افغانستان که آن زمان باشکوه برگزار می‌شد، تصنیف «قوم افغان افتخار آسیا / عسکر سنگین وقار آسیا» را تهیه و کمپوز کرد که مورد توجه همه قرار گرفت.

عشق فراوان و تعهد از فضل احمد ذکریا هنرمند و آهنگساز بزرگی به نام «نینواز» بار آورد که سال‌های سال با جان‌فشانی برای موسیقی کار کرد و باعث شد تا این هنر در افغانستان از حصار دربار با رنگ و بویی تازه به کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های شهر و روستای وطن راه یابد.

نینواز بعد از فراغت از صنف دوازدهم به فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل راه یافت و مدرک تحصیلی خود را در همین رشته به دست آورد. وی با انتصاب به پست‌های بلند دولتی در داخل و خارج کشور مشغول کار گردید، ماموریت‌ها و وظایفی که هرگز نتوانستند مانع پیشرفت او در زمینه موسیقی گردند. زیرا با درک دقیق از هنر، بی‌باکانه به مصاف اجتماع



رامش، ژيلا، رخشانه و... بدون شک مديون آهنگ‌های دلنشينی بود که توسط نينواز تهيه می‌گردیدند. استاد آرمان که آهنگ‌هایی از نينواز را نیز اجرا کرده است می‌گوید: «آهنگ‌های نينواز همگی بکر بود.»

خليل الله خليلی یکی از شاعران سرشناس درباری که سرانجام به پای خوکان خائن تنظیمی افتاد، هنگامی که استعداد خلاق نينواز را در هنر موسیقی و شعرشناسی دید، با ارادت شعری را به او تقدیم کرد:

«آنچنان کردی ز سوز و ساز خود محشر بپا

کز نیستان دلم شد عالم دیگر بپا

نغمه تو، ناله تو، سوز تو، آواز تو

هر یکی در رگ رگ من کرد صد آذر بپا

سوختم از ناتوانی مشت خاکستر شدم

کیست جز تو تا کند آتش ز خاکستر بپا»

گوشه‌هایی از خصال و نقش هنری زنده یاد نينواز اینجا و آنجا انتشار یافته ولی هیچکدام به بعد دیگر شخصیت او مبارز راه آزادی‌بودنش است، نپرداخته‌اند.

نينواز با نفرت و درک دقیق از حکام فاسد زمانه‌اش زیر بار هیچ رژیمي نفرت و هنرش را به دربار نظام‌های ضد مردمی عرضه نکرد و تابع زر و زور روزگار نشد، او از همان آغاز کودتای ننگین هفتم ثور مخالفتش را به طور علنی اظهار داشت و با بیانات تند رژیم «خلق» را مزدور و آدم‌خوار می‌دانست چنانچه گفته می‌شود توطئه مرگ احمد ظاهر را با تمام دسیسه‌سازی‌هایش در محضر مردم با قاطعیت افشا کرد

متعصب و اشراف‌زادگان متکبر رفت و موفقیت‌هایی را نصیب موسیقی افغانی ساخت.

ظاهر هویدای فقید در مورد این سوال که «در میان آن همه دشواری‌ها چه کسی بیشترین نقش را در تشویق و راهنمایی شما در تداوم راهی که انتخاب کرده بودید، داشت؟» این گونه پاسخ داد:

«شهید فضل‌احمد ذکریا "نينواز" از همان نخستین جشن‌ها و روزهای معلم کار ما را رهبری و رهنمایی می‌کرد. نينواز که انسان و هنرمند فرزانه و آزاده‌یی بود، خودش نیز با پدرش از بابت اشتغال به کار هنری جنجال داشت. یعنی این که آقا ذکریا با نام و مقامی که داشت نمی‌خواست فرزندش - مثلاً - آکاردئون به گردن داشته باشد و یا - مثلاً - برای ساربان آهنگ بسازد. ولی او در "شهری ننداری" که نزدیک خندق مندوی بود، با سید مقدس نگاه - که هم سید بود، هم واقعاً مقدس و نگاه بسیار نافذی نیز داشت - فردوس برین جایش باد- در قسمت موزیکال نمایشنامه‌ها همکاری می‌کرد و خود در درامه‌ها آکاردئون می‌نواخت."

نينواز که به رسالت خود آگاه بود نخستین بار با آهنگ «من نينوازم» ساخته خودش به رادیو کابل راه یافت. او اولاً با شخصیت متواضع برخورد دوستانه مورد احترام تمامی همکاران و هم‌قطارانش قرار گرفت و ثانیاً با چیره‌دستی در آهنگ‌سازی، تصنیف ترانه‌ها و نواختن آلات و دانش موسیقی داشت، مورد توجه هنرمندان واقع شد. شهرت و محبوبیت تعداد هنرمندانی چون ساربان، احمد ظاهر، مهوش، اولمیر، میرمن پروین، احمد ولی، هنگامه، حسیب دلنواز، سلما، اکبر



ظاهر عنوان هنرمند بی‌بدیل و عصیانگر ساخت. حتا بدخواهان موسیقی افغانستان هم قادر به انکار هنرنمایی احمد ظاهر و اثر انگشتان نوازشگر استادش نیستند. (مراجعه شود به «احمدظاهر همپای زمانه خواند و بی‌بدیل ماند»). آهنگ «خورشید من کجایی / سرد است خانه‌ی من» از شاعر سیاسی و نامور ایران، ابوالقاسم لاهوتی و ده‌ها شعر ممنوعه، به آهنگ مبدل گردید که توسط ساریان و احمد ظاهر به صحنه کشیده شد اصلا رنگ و بویی عشق‌بازانه و مبتذل که امروز مروج شده‌است نداشته و مالا مال از مضمون میهن‌دوستی و مردم‌خواهی اند که از نعمت نبوغ نینواز به نوا آمده اند اما متأسفانه در جامعه بسته و غرق در تاریکی ما اکثرا منحيث آهنگ‌های صرفا عاشقانه و غیرسیاسی معرفی شده‌اند.

نینواز با اشعار شاعران کلاسیک و معاصر از «مولانا» تا «حافظ» و از «فرخی» و «لاهوری» تا «فروغ» و «سایه» و «شفا» و غیره به خوبی آشناست و این هرگز تصادفی نیست که بیش از ۱۵ قطعه شعر با درونمایه قوی ولی ظاهر ساده را فقط از دیوان لاهوتی برای احمد ظاهر و ساریان کمپوز می‌کند که از ارزش و محتوای غنی سرشار اند و با چنین دیدی به سراغ آثار مدرن سایر شاعران مطرح زمان می‌شتابد تا به کام جامعه بهترین‌ها را بریزد نه زهری را که دیگران به نام هنر بر زخم سینه‌های مان ناخواسته طی چهار دهه اخیر تزریق کرده اند. به قول

چیزی که باعث نشانی‌شدنش نزد دشمن خونخوار شد. نینواز می‌توانست بخاطر زنده‌ماندن از برابر حوادث خونین ساده بگذرد، دست جنایت‌کاران را بوسه زند و به ثناگوی رژیم خون‌آشام کودتایی مبدل شود و مانند مسحور جمال، فرهاد دریا، امیرجان صبوری، فرید رستگار و ده‌ها هنرمند دریاری از کنار خون‌های ریخته مردم خاموشانه به «غرب» پرواز کند. ولی نینواز با افتخار مرگ را بر تسلیم‌شدن در کنار یارانش پذیرفت.

نینواز با وجود مشکلات آن زمان هنرمندان را در دامن خود پرورش داد. وی بیش از ششصد آهنگ کمپوز و بهترین اشعار را به آوازخوانان فراوانی پیشکش کرد که سبب شهرت شان گردید ولی هیچگاه دست طمع به سوی کسی دراز نکرد و مغرور شهرتش نشد، زیرا وی هنر موسیقی را که در آن زمان راه جدا از مردم را می‌پیمود یکی از روزنه‌های موثر آگاهی‌دهی برای آلام طاقت‌فرسا اجتماع محروم می‌دانست از همین رو ارتقای هنر موسیقی برای نینواز عمدگی کسب می‌کرد و با یاری هنرمندانی چون استاد برشنا، ترانه‌ساز، هویدا، زلاند، سرمست، ساریان، احمد ظاهر و... نوازندگان پرشور موسیقی افغانستان را به سطح کشورهای منطقه ارتقا بخشید. تبادل افکار و بلندرفتن ظرفیت‌های هنری زمانی بیشتر تسریع شد که نینواز رسماً در وزارت اطلاعات و کلتور (۱۳۵۳) استخدام گردید.

باید اضافه نمود که آموزش‌ها و زحمات شبانه‌روزی زنده‌یاد نینواز در قالب آهنگ‌های مرغوب از احمد



فراموشی جنایت تنها حذف یک خاطره نیست؛
قطع زنجیره معنا میان رنج، مسئولیت و عدالت
است.

وقتی جنایت فراموش می‌شود، قربانی برای بار
دوم کشته می‌شود: یکبار در واقعیت، و بار
دیگر در حافظه جمعی.

فراموشی، عاملان را از پاسخگویی می‌رهاند،
خشونت را «عادی» میکند و آن را از استثنا
به امکان تکرار بدل می‌سازد.

جامعه‌ای که حافظه زخم‌هایش را از دست بدهد،
نه گذشته را می‌فهمد و نه آینده را می‌تواند ایمن
بسازد؛ چون بی‌حافظه، اخلاق فرو میریزد و
جنایت، بی نام و بی هزینه، ادامه می‌یابد.
«دوستداران چپ»

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

حبیب‌الله ذکریا «اگر ما خطوط عمده‌ی هنری نینواز را
مشخص سازیم این که او عشق به وطن داشت.»

به همین رقم خواندن‌های حماسی مانند ترانه‌ای برای
«میربچه خان»، یکی از قهرمانان جنگ دوم افغان و
انگلیس، سرود و سروده‌های بی‌شمار دیگر که
همخوانی با روحیه ضدبیگانه و رزمجویانه‌ی مردم
داشت. شماری از دوبیتی‌های محلی و فولکلوریک را
که سرشار از حس آزادی‌خواهی و رنج بی‌پایان مردم
است و تا آن هنگام متأسفانه در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها
سینه به سینه در حال گم‌شدن ره می‌پیمودند با
دستکاری نینواز و سایر یارانش جمع آوری شد، با
موسیقی درآمیخت و رونق تازه گرفت و ثبت آرشیف
گردید. و یا آهنگ‌هایی از همین دست با وضعیت زندگی
روستائشینان همانند «بیا برویم قالین ببافیم سوی
آقچه» و... را به جامعه‌ی محکوم و محروم افغانستان
با صفا و صمیمیت تمام تقدیم کرد که حائز اهمیت اند.

حبیب‌الله ذکریا برادر شهید نینواز به درستی شهادت این
قهرمان جانباخته خلق را سیاسی می‌داند و می‌افزاید:
«وقتی که کودتای ۷ ثور شد همگان می‌دانستند و
می‌شناختند نینواز را، افکارش را، اعتقاداتش را و
عشقش را.»

فزیکی اسارت دن اتگ و
فکرینگ تینگ اسارتی یمان راق
دیر
(استعمار فکری بدتر از استعمار
فیزیکی است)



10

فهم درست از سیاست هویت و یا به بیان ساده سیاست قومی، مذهبی و سمتی و لسانی...

چرا این چنین شد؟ چون سیاست قومی در حقیقت به معنای فراموشی موقعیت طبقاتی و حشر شدن برای زورمندان قومی و مذهبی است که منافع شان با منافع قوم شان یکسان نیست و اینجا واقعیت انکار ناپذیر موجودیت طبقات در بین اقوام گوناگون نادیده گرفته شده که یک عینیت و تعیین کننده در مبارزات برای رسیدن به رفاه است.

ما همه شاهد بودیم و هستیم همه سران قومی و مذهبی از همه اقوام و مذاهب در افغانستان از آغاز جهاد تا اکنون به سرمایه و چوکی رسیدند ولی توده‌ها از هر قوم که بودند خصوصاً در افغانستان از زمان ایجاد این کشور پشتونها قدرت بدست شان بوده ولی توده‌ای پشتون فرقی با سایر زحمتکشان نداشته و در برخی ولایات زندگی توده‌ای پشتون بدتر از دیگر زحمتکشان بوده و است. مساله مهم که در سیاست قومی در آن توجه صورت نمی‌گیرد فاصله طبقاتی به اصطلاح بین «خودی» ها است که در پایان روز با استفاده از احساسات قومی نفع همه قربانی‌ها را در جیب خود می‌زنند و بدترین ستم را بالای قوم خودشان روا می‌دارند. کارگر، معلم و دهقان اقوام مختلف توسط زورمندان اقوام دیگر استثمار و مورد ستم و شکنجه و زندان قرار نمی‌گیرند بلکه همان زورمندان و اشراف قومی خودشان زندگی شانرا تیره و تار ساخته اند. مساله مهم دیگر سیاست قومی و مذهبی کاملاً در

یک مساله مهم برای نسل امروزی جهت رسیدن به یک جامعه نسبتاً آزاد، مرفه و دموکراتیک فهم درست سیاست هویت و یا به بیان ساده سیاست قومی، مذهبی و سمتی و لسانی است. درین شکی نیست که ستم ملی در افغانستان بوده و هست و مبارزه برای رفع آن نیز یک امر مسلم و انسانی است. ولی اینجا شیوه مبارزه برای رفع آن بسیار مهم و تعیین کننده در دراز مدت است.

تجربه برای همه ما آموزاند قربانی‌های که مردم افغانستان از آدرس‌گروها و جریان‌های قومی، مذهبی و سمتی متقبل شدند، ثمرش را فقط نخبگان و اشراف اقوام مختلف بدست آوردند. نمایندگان قومی و مبلغین شان با بسیار مهارت و با ساده سازی تضادها و مفاهیم پیچیده می‌توانند اذهان توده‌ها را اغوا نمایند و آنان را پرپشت شعارهای خود بکشند. این مساله تنها منحصر به افغانستان نیست بلکه در تمام دنیا به اشکال گوناگون سیاستمداران محافظه کار، ناسیونالیست و شوونیست از احساسات قومی، مذهبی و ناسیونالیستی و با بیگانه هراسی برای منافع یک عده قلیل به اصطلاح نخبه و اشراف جامعه استفاده می‌نمایند.



تحوالات بنیادی کار کنند، نه برای چانه‌زنی با طالبان، رقابت بر سر چوکی مشاورت یا معاونیت در امارت اسلامی. همین‌ها هم به شما نمی‌رسد.

این خود فرصت است. طالبان و متحدان بالقوه‌شان قادر به ایجاد دولت پایدار نخواهند شد و گادی قدرت‌شان به گل خواهد نشست. آن وقت فرصت شماست. اگر تا آن وقت سازمان و حزب و تشکیلات ساخته باشید، خطاها و دستاوردهای گذشته خود را جمع‌بندی کرده باشید، و در نتیجه شایستگی رهبری جامعه را بدست آورده باشید، افغانستان به مسیر آبادی خواهد افتاد.

محور اصلی آن حرکت خجسته آینده جوانان داخل کشور خواهند بود. خارج‌نشینان و ما فراری‌ها اگر بتوانیم حمایت‌شان کنیم و مزاحم‌شان نشویم وظیفه خود را به انجام رسانده‌ایم. برای پیران و جوانانی که کشور را ترک کرده‌اند، فرصت رهبری میسر نخواهد شد، مگر آن‌که یک حرکت جعلی و استخباراتی تازه‌ای راه افتد که انرژی خود را از درون مردم نه بلکه از دالر و اسلحه خارجی‌ان بگیرد.

یونس نگاه

اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و ملی
ایرکینلیک تامینلشی اوچون اولوس نینگ ملی
بیرلیکی بیرله کوره شیشی ضرور دیر
بسج نبرد آزادبخش ملی بسج نبرد توده
هاست، تا عدالت اجتماعی را تحکیم بخشد

تضاد با ارزش‌های دموکراتیک و به ویژه حقوق زنان در جامعه است. در نگاه مذهبی و قومی زن به ملکیت مردان تقلیل می‌یابد و تبعات مهلک آن را امروز همه شاهد آن هستیم.

به اساس تجربه و مشاهدات برای نسل‌نوا لازم است که رویکرد نو و انسانی و دموکراتیک را در پیش گیرند که با همبستگی طبقاتی و فکری با طبقات و اقشار مختلف در کشور برای دسترسی به حقوق سیاسی و اجتماعی مبارزه کنند. اگرچه در شرایط کنونی این کار دشوار به نظر می‌رسد ولی بدون اقدام به چنین رویکرد تودها به آزادی و رفاه دست نخواهند یافت و تکرار اشتباهات گذشته آنها را از دام فقر، تحجر و بی‌حقوقی و استثمار رها نخواهد کرد.

بقلم : نوراحمد «جانا»

11

باید از نو و از صفر شروع کنند

تمام گروه‌های غیرمحافظة‌کار، غیر جهادی و غیرقومی باید این را بدانند که به پای تپه سیاست رانده شده‌اند و باید از نو و از صفر شروع کنند. این را اگر ندانید، وقتتان به خیال‌پلو و آرزوهای هوایی صرف می‌شود و کارتان به فرداها به تعویق می‌افتد.

نیروهای دموکراسی‌خواه، لیبرال، مترقی و سکولار افغانستان به آخر صف رانده شده‌اند. اصلاً از صف رانده شده‌اند. از این‌رو لازم است که برای تغییر میدان بازی، و



12

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

وکړي. داسې ښکاري چې اوس دوی هم وارخطا دي او د تیرو ۷۰ کلونو د منافقت، و خشت او د ظلم د تیرو گناهونو روحي عذاب داسې خپلي دي چې اوس لاره ترې ورکه ده. دا داسې دی لکه چې کوم افغان حکومت له سیاسي حزبونو وغواړي چې پخپلو بیاناتو کې ووايي چې؛ جلال آباد یا هرات یا بل ولایت د افغانستان برخه ده. دغه ته د یو ناجایزه هیواد د شرم ذوال وایي چې اوس خپله هم په شک لویډلی دی چې زه څوک یم. تیرو منافقتونو د ذلت دی کچې ته را ټیټ کړي دي چې د دفاع وزیر یو څه ووايي، مگر بیا نظامیان وایي هغه د پاکستان په استازیتوب نه غږیږي، هغه دده شخصي نظریات دي. یعنی د دفاع وزیر هسې چټیاټ وایي. گناه دوی باید پوه شي چې په زور کلي نه کیږي!!!

پکستان د ذلت او ذوال داسې حالت ته
رسیدلی دی چې هلته حزبونو ته وایي چې
پخپلو بیاناتو کې ووايي چې پختونخوا د
پکستان برخه ده.

دغه سور سری دا څو لسیزې په افغانانو پسې غاږي، له ځانه تاریخونه جوړوي او افغانانو ته سپکې سپورې وایي. مگر نن مې تصادفاً دده یوه ویډیو ولیدله چې په هغه کې وایي چې:

"مونږ گلبدین، رباني، مسعود، ملا عمر، ملاهیبت او نور ټول جخادیان هم دلته په پاکستان کې پخپلو لاسونو ورزل. دوی ټول زمونږ څخه منندوی او مونږ ته وفادار

د نوامبر په ۲۴ نیټه: د ۱۲ بجې شا وخوا د خوست ولایت د گربزو ولسوالۍ په مغلکې سیمه کې د پاکستاني پوځ له لوري د یو ملکي کور بمبار شوی دی. په پېښه کې د کور مشر ولایت خان زوی قاضي میر د کورنۍ لس غړي، چې ۹ ماشومان (۵ هلکان او ۴ انجونې) او یوه ښځه پکې شامله ده، شه/یدان شوي دي.

د برید له امله د کور ودانۍ په بشپړه توګه نړېدلې ده او سیمه ییزو خلکو د قربانیانو د را ایستلو په هڅو کې ګډون کړی دی.



د نړۍ په تاریخ کې داسې څه ندي تیر شوي چې یو دولت د له خپلو سیاسي حزبونو څخه داسې غوښتنه



او سپکاوی هیر نکړي. شل ورځې کيږي چې واړه، زاړه، ښځې، نر او ماشومان يې په میدان اچولي دي او دروازې يې هم پرمخ بندې کړي دي. پداسې حال کې چې ددوی په شتمني يې هم د پاکستان په هره صوبه کې چور ګډ کړی دی. په رڼا ورځ د پولیسو لخوا غلا روانه ده، مګر نه حکومت يې پدې هکله کوم اقدام کوي او نه ددوی په رسنيو کې يې خبر خپريږي. بس افغان دوی ته یو بې څښتنه مال ښکاري، نور څه نه



Afghan citizens wait with their belongings to cross into Afghanistan in Chaman on October 31, 2023. — Reuters

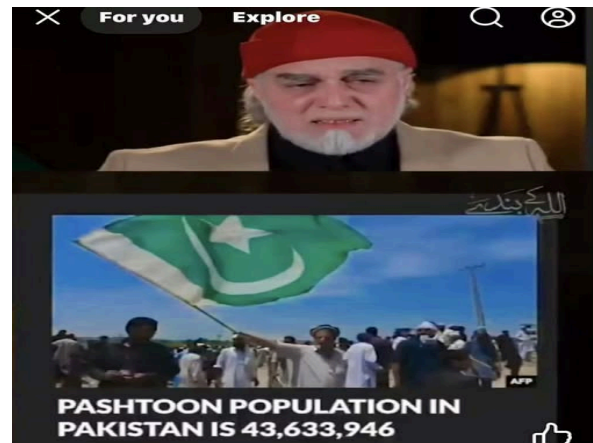
چه جېونانه و ځاننانه است نوحه جغد آسای آنان
که به امواج خروشان قهر مردم و سمت گیری
درست نهائی آن باور ندارند و راه رستگاری و
نجات را نه با مردم بلکه با یک دشمن علیه
دشمن دیگر سراغ مینمایند و یا از بیم دو دشمن
گوشه گیری و انزوای بی درد سر را در پیش
میگیرند.

رفیق مجید کلکانی

دي. مګر ها خوا ناپوه افغانان بې خايه د لوی افغانستان او د پښتونستان چيغې وهي. دی افغانانو ته چلینج ورکوم چې بې خايه د پښتونستان چيغې مه وهي، ورشئ د پاکستان له پښتنو څخه پوښتنه وکړئ چې آیا څو کسان غواړي د افغانستان په شريعت او د شرعي نظام په غیر انساني بنديزونو کې ژوند کول غواړي؟".

تاسې دده پوښتنې ته څه ځواب لرئ؟

ایا په لرو پښتنو کې به څو داسې کسان پیدا شي چې ووايي مونږ دا روان ژوند پرېږدو او غواړو د افغانانو سره د منځنيو پېړیو په شريعت کې ژوند وکړو، چې د خپلو پېړیو، ښځو، نجونو اختیار مو د ناپوه ملایانو په لاس کې وي. او په ډیر شوق غواړو د تحجر د زماني د منکراتو وزارت د دیني محتسبینو د پوښتنو لاندې ژوند وکړو؟؟



نېوهیږم چې دوی څرنگه نه شرمیږي چې د دوی د حکومتي او پوځي چارواکو لخوا افغانانو ته د مسلمان او همسایه ورور خطاب کیږي. آیا ورور د ورور سره همداسې سلوک باید وکړي؟ او بیا کیلي هم کوي چې ولې افغانان دومره زمونږ په خلاف دي. دوی باید دا یاد ولري چې نه یوازې دا اوسنی نسل بلکه د افغان ملت راتلونکي نسلونه به هم ددې منافق او نارحمه پوځ ظلم



خرید نیازمندی‌هایشان با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شوند.

این روزها در کابل کمتر باشندهای را می‌توان یافت که با صحنه‌هایی از ازدحام و راه‌بندی، ناشی از دست‌فروشان که بساطشان را روی جاده‌ها پهن می‌کنند، روبه‌رو نشده باشد. باشندگان کابل درباره این موضوع دیدگاه‌های متفاوتی دارند و طالبان را در ایجاد این وضعیت برای دست‌فروشان و رهگذران در بازار مقصر می‌دانند.

اسما، یکی از باشندگان کوتاه‌سنگی شهر کابل، از ازدحام بیش از حد در بازار شکایت دارد. او می‌گوید که افزایش دست‌فروشان سبب مسدود شدن پیاده‌روها و تشدید ازدحام ترافیکی در شهر شده است. به گفته او، افزایش بیکاری از یک‌سو و بازگشت مهاجران از کشورهای همسایه از سوی دیگر، سبب شده است تا شمار دست‌فروشان در شهرها و بازارها بیش‌تر شود.

این باشندگان کابل می‌افزاید: «دست‌فروش‌ها در شهر کابل واقعاً زیاد شده‌اند و این یک مشکل جدی برای مردم است. خود دست‌فروش‌ها هم ناچارند کار کنند. به نظر من اگر به این مشکل به شکل اساسی رسیدگی صورت گیرد، هم راه‌ها بند نمی‌شود و مردم هم به‌موقع به کارهایشان می‌رسند.»

میثم ابراهیمی، یکی دیگر از باشندگان کابل، می‌گوید که بساط دست‌فروشان، افزون بر تشدید ازدحام ترافیکی، سبب افزایش «کیسه‌بری» در شهر کابل نیز شده است.

آقای ابراهیمی در این باره می‌گوید: «وقتی دست‌فروشان بساطشان را روی جاده پهن می‌کنند، تجمعی به‌وجود می‌آید و همین تجمع فرصتی برای کیسه‌بران فراهم می‌کند تا جیب‌بری و دزدی تلفن انجام دهند. در مدت اخیر طالبان مالیات را بیش‌تر کردند و همین باعث شد که دست‌فروشان دوباره به سر جاده‌ها برگردند و ازدحام ترافیکی افزایش یابد. از طالبان

از مسدود شدن پیاده‌رو تا افزایش دزدی؛ کابل زیر

فشار بساط دست‌فروشان

6 قوس 1404 - Nov 27, 2025



شماری از باشندگان شهر کابل از ازدحام دست‌فروشان بر روی جاده‌ها و پیاده‌روها شکایت دارند. آنان می‌گویند که پهن کردن بساط این دست‌فروشان، زمینه را برای دزدان تلفن همراه و کیسه‌بران فراهم کرده است. به گفته آنان، تنها یک لحظه غفلت در این ازدحام می‌تواند خسارت سنگینی برای آنان بر جا بگذارد. آنان می‌افزایند که در این اواخر بساط دست‌فروشی در شهر افزایش یافته و بسیاری از دست‌فروشان اموال خود را بر روی جاده‌ها پهن می‌کنند.

این باشندگان کابل از طالبان می‌خواهند که مالیه مکان‌های مشخص‌شده برای فعالیت دست‌فروشان را کاهش دهند تا آنان بتوانند فعالیت خود را در آنجا ادامه دهند و موجب بی‌نظمی در جاده‌ها نشوند. به باور این باشندگان، کم‌عرض بودن برخی جاده‌ها از یک‌سو و ازدحام دست‌فروشان از سوی دیگر، سبب افزایش ازدحام ترافیکی در نقاط مختلف شهر کابل شده است. آنان می‌افزایند که به‌دلیل ازدحام بیش از حد و بسته‌شدن پیاده‌روها، رفت‌وآمد به شهر و بازار برای



دانشجوی سال سوم کمپیوترساینس هستم و از ولایت لوگر برای درس آمده‌ام، در این منطقه اتاق کرایه گرفته‌ام. پدرم توان همکاری ندارد. مردم از روی دل خوش به دستفروشی نمی‌آیند.

علی، یکی دیگر از دستفروشان، می‌گوید که از طریق دستفروشی نفقه خانواده‌اش را تامین می‌کند و ناگزیر است بساطش را روی سرک پهن کند. او می‌افزاید که چندین بار با هزینه‌ای میان ۴ تا ۵ هزار افغانی برای خود کراچی خریده است، اما هر بار کراچی‌اش از سوی شهرداری طالبان ضبط شده است.

این باشنده کابل می‌گوید: «من از مجبوریت اموالم را روی جاده می‌مانم. دو سه بار کراچی مرا ناحیه برده است. وقتی ناحیه ببرد، دوباره برای ما پس نمی‌دهد. حالا مجبوریم روی سرک بساط کنیم که چیزی بفروشیم. هر بار ۴ تا ۵ هزار افغانی برای خرید کراچی مصرف کردیم، اما حالا دیگر توان خریدش را ندارم.» صمیم نیز می‌گوید که شهرداری طالبان آنان را ناگزیر کرده است بساطشان را روی جاده پهن کنند، زیرا کراچی‌هایشان را ضبط می‌کند. او می‌افزاید که اگر دستفروشی نکنند، چگونه می‌توانند نفقه خانواده‌هایشان را تامین کنند.

این باشنده کابل می‌گوید: «اگر طالبان کراچی را ببرند، دیگر هر قدر واسطه‌گری کنیم هم پس نمی‌دهند. کراچی‌های همه این دستفروشان، یا همان غرفه‌های سیارشان، توسط ناحیه برده شده و دلیل این کارشان هم مشخص نیست.»

این در حالی است که به تازه‌گی برنامه جهانی غذا هشدار داده گرسنه‌گی در افغانستان با سرعت چشمگیری در حال افزایش است و این کشور را به یکی از شدیدترین بحران‌های گرسنه‌گی در جهان تبدیل کرده است.

این سازمان تاکید کرده که با رسیدن زمستان، گرسنه‌گی و سوءتغذیه در افغانستان عمیق‌تر خواهد شد. در گزارش آمده است که افغانستان اکنون از نظر سوء تغذیه حاد کودکان، در رتبه چهارم جهان قرار دارد.

می‌خواهیم که به این معضل اجتماعی رسیده‌گی کنند و مالیات مکان‌هایی را که قبلاً برای دستفروشان تعیین شده بود کاهش دهند تا آنان دوباره به همان مکان‌های مشخص شده برگردند.

سلیمان، باشنده کابل، مدیریت ترافیک و شهرداری طالبان را در ایجاد این وضعیت مقصر می‌داند. او می‌گوید که یکی از دلایل اصلی این ازدحام و بی‌نظمی، نبود حمایت از کسب‌وکارهای کوچک و وضع مالیات سنگین بر آنان است.

این باشنده کابل می‌افزاید: «طالبان از دستفروشان حمایت نمی‌کنند و اگر هم حمایتی انجام شده، برای دستفروشان بسیار سنگین تمام شده است، چون آنان مجبور شده‌اند بهای گزافی به طالبان بپردازند. دستفروشان اموالشان را به بهای ارزان‌تر از بازارها عرضه می‌کنند و مردم برای خرید به‌سوی آنان هجوم می‌آورند که یک تجمع کلان شکل می‌گیرد و این تجمع باعث ازدحام بیش‌تر ترافیکی نیز می‌شود. در نقاط مختلف شهر، هر لحظه ممکن است این دستفروشان بخشی از مسیر را مزدحم کنند چون مکان مشخص ندارند.»

در همین حال، شماری از دستفروشان در ساحه کوتاه‌سنگی و اطراف آن می‌گویند که به‌دلیل گردآوری شدن کراچی‌هایشان از سوی شهرداری طالبان ناگزیر شده‌اند بساطشان را روی جاده پهن کنند. بسیاری از این دستفروشان که یا دانشجو هستند و یا تازه فارغ‌التحصیل شده‌اند، می‌گویند که نبود فرصت‌های شغلی سبب شده است تا به کارهای روزمزدی و دستفروشی روی بیاورند.

صبغت، یکی از دستفروشان در کوتاه‌سنگی، می‌گوید که برای پرداخت هزینه‌های تحصیلی‌اش ناچار به دستفروشی شده است. او که دانشجوی سال سوم کمپیوترساینس است، چنین می‌گوید: «من برای تامین هزینه‌های تحصیلی‌ام به سرک می‌آیم. در وقت صبح، ترافیک و شهرداری خیلی ما را اذیت می‌کنند. چندین بار کراچی بسیاری از همکاران و دوستان ما را برده‌اند. وقتی ناحیه آن‌ها را ببرد، دیگر پس نمی‌دهد. من



خیرخانه در شهر کابل بازداشت کرده و به مکان نامعلومی انتقال داده‌اند. منابع به روزنامه ۸ صبح گفته‌اند که هر چهار تن از باشندگان ولسوالی شتل ولایت پنجشیر هستند. از این افراد با نام‌های «جلیل، حشمت، عبدالعزیز و سخیداد» یاد شده است.

این گروه همچنان پنج نظامی پیشین را که از ایران بازگشته بودند، در مسیر کابل-پنجشیر از مریوطات ولایت پروان بازداشت کرده است. منابع شام جمعه، ۳۰ عقرب، به روزنامه ۸ صبح تایید کرده بودند که این پنج نظامی پیشین پیش از رسیدن به ساحه چاریکار بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده‌اند و تا کنون هیچ اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نیست. به گفته منابع، این نظامیان پیشین از باشندگان روستای رویدره ولسوالی شتل هستند. براساس معلومات منابع، «شیرین‌ملا فرزند محجن، گلبدین فرزند محجن، علیم فرزند عبدالله‌میر، جان‌محمد فرزند نفیس‌محمد و سلیمان فرزند فتح‌محمد» به‌تازگی از ایران رد مرز شده بودند و قصد بازگشت به پنجشیر را داشتند.

یافته‌های گزارش نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان طالبان نظامیان پیشین را در بازداشتگاه‌های شخصی خود نیز نگهداری و شکنجه می‌کنند. منابع روز جمعه، ۳۰ عقرب، به روزنامه ۸ صبح گفته‌اند که یک نظامی پیشین در بازداشتگاه شخصی مدیر مبارزه با تروریسم طالبان در این ولایت زندانی است. به گفته منابع، این فرد نورمحمد نام دارد و از سربازان حوزه دوم امنیتی فرماندهی امنیه پیشین سرپل بوده است. به گفته منابع، نورمحمد هر روز از سوی این مقام محلی طالبان شکنجه می‌شود و هیچ‌گونه دسترسی به خانواده‌اش ندارد. منابع می‌افزایند که هنوز روشن نیست این نظامی پیشین تا چه زمانی در بازداشتگاه شخصی و غیرقانونی این مقام طالبان نگهداری خواهد شد. منابع

انتقام‌گیری طالبان؛ بازداشت ۴۲ تن از جمله ۱۲ نظامی پیشین در دو ماه گذشته

طالبان در بیش از دو ماه گذشته دست‌کم ۴۲ تن از شهروندان کشور، از جمله ۱۲ نظامی پیشین، را به اتهام‌های مختلف بازداشت کرده‌اند. یافته‌های گزارش نشان می‌دهد که برخی از این افراد پس از مدتی از بند طالبان رها شده‌اند، اما از سرنوشت بیش‌ترشان هیچ اطلاعی در دست نیست. این آمار براساس گزارش‌های منتشر شده روزنامه ۸ صبح گردآوری شده و احتمال می‌رود تعداد واقعی بازداشت‌ها بیش‌تر باشد، زیرا دسترسی به اطلاعات محدود است و شهروندان به‌دلیل ترس از انتقام طالبان از ارایه جزییات خودداری می‌کنند. یافته‌های گزارش نشان می‌دهد که غیرنظامیان به اتهام انتقاد از عمل‌کرد طالبان، انتشار پست‌های انتقادی و عدم تمکین به دستورات این گروه بازداشت شده‌اند. همچنین سرکوب آزادی بیان و رسانه‌ها موجب شده بسیاری از بازداشت‌ها و قتل‌های فراقانونی طالبان مخفی باقی بماند.

طالبان در دو ماه گذشته ۱۲ نظامی پیشین را در ولایت‌های پروان، کابل و پنجشیر بازداشت کرده‌اند. اکثریت این نظامیان از باشندگان ولایت پنجشیر بوده‌اند. افزون بر این، چندین تن از فعالان شبکه‌های اجتماعی نیز به اتهام‌های گوناگون بازداشت شده‌اند و از سرنوشت برخی از آنان در دو ماه گذشته هیچ اطلاعی در دست نیست. یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد که برخی از نظامیان پیشین در بازداشتگاه‌های شخصی فرماندهان طالبان نگهداری می‌شوند.

طالبان در ادامه روند بازداشت نیروهای امنیتی پیشین، چهار نظامی سابق را هفته گذشته از منطقه کوتل



همچنین از او اعتراف اجباری گرفته و آن را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرده‌اند.

همچنین منابع در ولایت بلخ گفته‌اند که استخبارات طالبان سید سکندر حسینی، شاعر و فعال فرهنگی، را بامداد روز یکشنبه، ۱ قوس، هنگام رفتن به محل کارش بازداشت کرده‌اند. به گفته منابع، این شاعر به‌دلیل فعالیت‌های فرهنگی و ادبی بازداشت شده و تاکنون هیچ خبری از وضعیت یا محل نگهداری او در دست نیست.

منابع محلی در ولایت بدخشان گفته‌اند که حجت‌الله حامد احمدی، باشنده قریه چشمه‌بیدر دره جوزگون، شهر فیض‌آباد، به‌دلیل پست‌های انتقادی در صفحه فیسبوک بازداشت شده بود، اما جزییاتی درباره رهایی او تا کنون منتشر نشده است.

این گروه همچنین در هرات یک دختر را به‌دلیل تدریس ریاضی و چند مضمون دیگر در یکی از موسسات آموزشی بازداشت و به زندان منتقل کرده‌اند. به گفته منابع، او چند روز در حوزه نگهداری شده و با وجود تلاش‌های ناموفق خانواده‌اش، به زندان فرستاده شده است.

طالبان برخی از غیرنظامیان را به‌دلیل عدم تحویل زمین‌های شخصی‌شان نیز بازداشت کرده‌اند. منابع می‌گویند که برخی از باشنده‌گان فاریاب، از جمله غلام‌سخی نوید، وکیل پیشین شورای ولایتی این ولایت، به‌دلیل اختلافات بر سر مالکیت زمین توسط طالبان بازداشت شده‌اند. منابع روز جمعه، ۱۱ میزان، به روزنامه ۸ صبح گفته‌اند که طالبان مدعی هستند زمینی که در اختیار اوست، زمین دولتی بوده و باید تحویل داده شود. نوید پیش‌تر نیز به همین دلیل بازداشت و پس از یک هفته شکنجه آزاد شده بود.

تصریح می‌کنند که بزرگان محل بارها با مراجعه به نهادهای طالبان خواستار رهایی او یا معرفی‌اش به نهادهای عدلی و قضایی این گروه شده‌اند، اما این مقام محلی طالبان حاضر به رهایی او یا معرفی وی به نهادهای زیر کنترل طالبان نشده است.

به ادامه بازداشت نظامیان پیشین، محمد الله کوهستانی، یکی از نیروهای امنیتی سابق، از چهار ماه به این‌سو توسط طالبان بازداشت شده و تاکنون هیچ اطلاعی از وضعیت او در دست نیست. منابع محلی روز شنبه، ۱۰ عقرب، به روزنامه ۸ صبح گفته‌اند که محمد الله کوهستانی از باشنده‌گان ولسوالی حصه دوم کوهستان ولایت کاپیسا بوده است.

همچنان برخی از نظامیان پیشین در این مدت در نتیجه شکنجه طالبان در زندان‌های این گروه یا پس از رهایی جان باخته‌اند. یافته‌های گزارش نشان می‌دهد که زمری سیدخیلی، فرمانده محلی پیشین در ولسوالی سیدخیل ولایت پروان که در سال ۱۴۰۱ توسط طالبان بازداشت شده بود، به‌دلیل شکنجه‌های شدید دوران زندان جان باخته است. منابع محلی روز شنبه، ۱۰ عقرب، به روزنامه ۸ صبح گفته‌اند که سیدخیلی پس از بازداشت توسط ملا عبدالحق، ولسوال فعلی طالبان در سیدخیل، حدود یک ماه را در زندان طالبان سپری کرده بود و بر اثر شکنجه‌ها فلج شده بود.

بازداشت غیرنظامیان به اتهام رفتار خلاف باور طالبان

طالبان به ادامه بازداشت غیرنظامیان به‌دلیل انتقاد از عملکرد این گروه، یک فعال مشهور تیک‌تاک به نام «کاکا ملک» که ۷۰ سال سن دارد را بازداشت کرده‌اند. وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان اعلام کرده که این مرد مسن را به اتهام مخالفت با «رازهای اسلامی» به دادگاه این گروه معرفی کرده و عملکرد او را «جرم بزرگ» توصیف کرده‌اند.



تن از نظامیان پیشین کشته شده‌اند که تنها ۱۸ مورد آن مربوط به هفت ماه نخست امسال است.

بنا به اطلاعات موجود، دستکم پنج خبرنگار در زندان‌های طالبان حبس می‌کشند و افغانستان از نظر سانسور و سرکوب بدترین کشور برای خبرنگاران در جهان است.

سازمان گزارشگران بدون مرز اخیراً در گزارش سالانه خود گفت که روزنامه‌نگاری در افغانستان تحت کنترل طالبان، با سانسور بی‌امان خفه شده است. به گفته این سازمان، از زمان بازگشت طالبان به قدرت، بیش از ۱۶۵ فعال رسانه‌ای بازداشت شده‌اند.

تنها ۲۵ نفر آنها در سال ۲۰۲۵ بازداشت شده‌اند.

نی در تبعید، یک سازمان مدافع رسانه‌ها با اشاره به این گزارش گفت که هیچ کشوری به اندازه افغانستان برای خبرنگاران خطرناک نیست. به گفته این سازمان، افغانستان به بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران در جهان تبدیل شده است.



د نجونو تعلیم او په عزت سره د بنځو کار کول منع دي، اوس نو بنځي څه وکړي؟ یا به گدایي کوي یا به د فجشا قرباني کیږي او یا به پداسي مشقت سره یوه

همچنین طالبان ۲۵ تن دیگر از باشندگان فاریاب را به دلیل مقاومت در برابر تصرف زمین‌هایشان توسط والی این ولایت بازداشت کرده بودند. منابع روز شنبه، ۲۶ میزان، گفته‌اند که عبدالاحمد فضلی، والی فاریاب، به بهانه ساخت بند آبگردان در روستای خواجه‌غار، ولسوالی گریزوان، زمین‌های مردم تاجیک‌تبار را تصرف کرده و اجازه کشت زراعت در آن‌ها را نمی‌دهد. به گفته منابع، دستکم ۲۵ تن به دلیل مقاومت بازداشت شده و ۲۳ تن پس از مدتی رها کردند و از سرنوشت دو تن دیگر آنان اطلاعی دقیق در دست نیست.



این بازداشت‌ها در حالی صورت می‌گیرد که طالبان پیش از این به صورت گسترده نظامیان پیشین و غیرنظامیان را تیرباران کرده‌اند. در تازه‌ترین مورد، این گروه علی‌خان را در شهرک علی‌آباد شهر مزارشریف در مقابل خانه‌اش تیرباران کرده‌اند. به گفته منابع، طالبان این جوان را روز پنجشنبه، ۶ قوس، به قتل رسانده‌اند. علی‌خان، باشندۀ اصلی ولایت دایکندی، اخیراً همراه خانواده‌اش پس از سال‌ها مهاجرت از ایران اخراج شده بود.

نظامیان پیشین در حالی بازداشت می‌شوند که یافته‌های یک تحقیق مشترک روزنامه ۸ صبح با چند رسانه دیگر نشان می‌دهد که از سال ۲۰۲۳ تا نیمه سال ۲۰۲۵، دستکم ۱۱۰



این منبع می‌گوید در این ولایت شبکه‌های قدرتمند محلی و مرکزی قاچاق مواد مخدر فعال هستند. در ارگو مرکز قاچاق‌بران مواد مخدر است و مولوی مسلم یکی از قاچاق‌بران نامدار بدخشان است که به همه مسئولین امنیتی باج می‌دهد.

او می‌گوید یک گرام مواد مخدر نه ضایع می‌شود و نه آتش زده می‌شود. دلیل توقف و ضبط در برخی مواقع، زدوبندها میان مسئولین امنیتی ولسوالی‌ها یا مرکز با قاچاق‌بران است و قاچاق‌بری که سهم و امتیاز کمتر قایل شود، یک «پچق» اش می‌کنند تا هم تبلیغات دولتی و دستاورد حساب شود و هم قاچاق‌بران دیگر مقدار سهم‌دهی و باج‌دهی را افزایش دهند.



هوش و گوش مسئولین دزدی، معامله‌ها و زدبوندهای پولی با قاچاق‌بران است. شفیق‌الله حفیظی که قبلاً آمر مبارزه با مواد مخدر قوماندانی امنیه بدخشان بود، از قریه رغند ولسوالی ارگو، صرفاً در یک مورد هفتاد لک افغانی از یک قاچاق‌بر معروف ارگویی باج گرفته است. حفیظی سر دالر بازی می‌کند و به خاطر نگهداری چوکی اش به بسیاری مقامات رهبری طالبان رشوه‌های پولی و جنسی می‌دهد. این منبع می‌گوید یک ذره علف را می‌سوزانند و تصویر می‌گیرند که مواد مخدر را آتش زدیم، در حالی که یک مثقال مواد مخدر نه آتش زده می‌شود و نه دیگر به مقصدش به صورت امن و مصون می‌رسد. او می‌گوید چنان باندها و گروه‌های قاچاق‌گر در بدخشان فعال هستند که شاید در هیچ جای دیگر چنین نباشد و مردم کمتر از فساد و سو استفاده‌ها خبر می‌شوند. حتی رهبران رده‌اول طالبان، از ملا برادر و اطرافیانش تا قاری فصیح‌الدین و دیگران، از قاچاق مواد مخدر و مسیرهای انتقالی سود می‌برند.

میری دودی پیداکوی. دا د درد تصویر دی، نور سری
خه ووايي!؟



شهرداری طالبان در کابل، ساختمان «سینما آریانا»، یکی از قدیمی‌ترین سالن‌های سینما - تئاتر در افغانستان را تخریب کرده است.

به گفته‌ی منابع، قرار است به‌جای این سینما، یک مارکت تجاری ساخته شود.

در ویدیوهایی که در شبکه‌های اجتماعی نشر شده نیز دیده می‌شود که طالبان ساختمان سینما آریانا را تخریب کرده‌اند و آواربرداری آن جریان دارد. یک منبع امروز (چهارشنبه، 26 قوس) گفت که از دو روز به این طرف آواربرداری این ساختمان جریان دارد.



یک منبع آگاه که از تحولات بدخشان آگاهی دارد و در بدخشان زندگی می‌کند، می‌گوید در این اواخر قوماندانی امنیه بدخشان از ضبط محموله‌های مواد مخدر و حریق آن خبر داده، اما واقعیت چیز دیگری است.



13

شیخ و دختر

گفت پس آن دین و ایمانی که دزدش تار پوست

انقدر سست است که محتاجی به بلوای تو نیست



شاعر: شاهکار بینش پڑوه

برای آمریکا نقض حقوق ملل و حقوق بشر در عصر
حاضر به راحتی سر کشیدن یک گیلان آب است.
دولتی که برای حقوق ملل و حقوق بشر ارزشی قائل
نیست و آن را آشکارا و بیشرمانه نقض می کند، قابل
اعتماد نخواهد بود. فقط ساده لوحان و نوکران بیگانه
هستند که تصور می کنند امپریالیست ها و
صهیونیست ها واعظان آزادی و دموکراسی و حقوق
بشرند!



شیخ در راهش زن گیسو رها را دید و گفت

شرم کن ای زن چرا پوشیده موهای تو نیست

گفت زن ای شیخ چشمت را بپوشان موی من

میشود پنهان خودش وقتی تماشای تو نیست

گفت شهری را به دامن گناه انداختی

از نگاه خلق پنهان موی پیدای تو نیست

گفت شیخا حافظ چشمان خود باشی بس است

چون گناه چشم های دیگران پای تو نیست

گفت فردا نیز لابد لخت و عریان میشوی

وقتی از موی رها امروز پروای تو نیست

گفت از من سفره بیچاره گان عریان تر است

پس چرا آنجا خبر از چشم بینای تو نیست

گفت تار موی تو دزدیده دین خلق را

در امان ایمان شان از چنگ اغوای تو نیست



ورکړي چې ولاړ شي يا گدايگري وکړي، يا پلار ته کبار
ټول کړي او يا هم کوم بل د مشقت کارونه وکړي.



په سپینه ږیره به کراچی په لاس د سرک پر سر ناست
وي او وايي چې نن می هېڅ کار ندی کړی. مگر چې
کله پوښتنه ترې وشي چې کاکا څو اولادونه لري، نو
بيا وايي چې د خدای مال دی اته می لوني دي او دوه
می زامن دي، تر ټولو مشر يې 14 کلن دی. دا بدبخته
او نارحمه نارینه چې خپل نس لا نشي ساتلی او بيا
بنځي کوي او درجن درجن اولادونه زيروي، دوی نه
يوازې چې د خپلو ماشومانو سره بې حده ظلم کوي،
بلکه د افغانستان غوندې د فقر وهلي ټولني په اوږو
نور بار هم ډيروي. دغسې کسان خپل کمکي ماشومان
له ورکتوبه د خپل شخصي نوکرانو په شان کاروي او د
بيچاره ماشومانو ټول ژوند په بدترین مشقت کې
تیريږي. همدا بې مسئوليت پلرونه دي چې بيا خپلې
لونې چې لا ماشومه وي په پیسو خرڅوي. داسې بې
مسئولیته کسان باید خصیان کرل شي چې بيا ټولني ته
د خان په شان بدبخته انسانان را نه وړي. دا د دولت
وظیفه ده د مختلفو رسنیو له لارې خلک پدې پوه کړي
چې د اولاد زيږول یو لوی مسئولیت دی. دا لویه ګناه
ده چې یو پلار د اولاد په وړاندې د مسئولیت احساس
ونکري او اولاد ته د خپل شخصي ملکیت په سترگو
وګوري.

14

د ماشومانو نړیواله ورځ



چي شکر، وزیر خارجہ هند، کشنه که با نورالدین غریزي، وزیر

کې ماشومان په ډیر کم عمر له کوره بهر ډیرو سختو
کارونو ته مجبوره کیږي، تر څو خپلو فامیلونو ته یوه
مړی ږودی پیدا کړي.



مگر ټول یوازې پدې غږیدل چې دولت یا بهرنی
مؤسسي د باید ددې ماشومانو سره مرسته وکړي. مگر
هیچا د بې مسئولیتو پلرونو په هکله حتی یوه خبره
هم ونکړه، هغه نارینه کوم چې د خپل نس د ساتلو
توان لا نلري، مگر لس ماشومان زيروي. دا یو ستر
بشري جنایت دی چې ماشومان پدې بدبخته ماحول کې
زيروي او بيا خپلو ماشومانو ته بوجی په لاس



ماشومان لري. د ماشوم له زيږيدو لا مخکې د ماشوم د هوسا ژوند لپاره ټول ضروريات او امکانات په نظر کې نيسي. او چې کله ماشوم وزيريږي له هماغه لومړۍ ورځې په ناز او نعمت ژوند کوي او والدين د ماشوم تر بالغ کيدو پورې تر خپلې وسې د هغه ساتنه او روزنه کوي.

مگر په افغانستان چې يو هلک لا بلوغ ته نه وي رسيدلی، هغه ته واده کوي، پداسې حال چې هغه هلک يا نجلی د پلار کيدو يا مور کيدو په معنی لا نپوهيږي. چې بيایي لا کال پوره نه وي له فاميله نيولې تر خپلوانو او حتی کلیوالو پورې ټول پوښتنه کوي چې اولاد لري يا نه او هغه بېچاره ځوانکيان تر فشار لاندې نيسي. بيا نو يو په بل پسې بې مسئوليت، بې پلانه زيږول وي او د بېچاره او بدبخته ماشومانو لېښکري سر ايله ګرځي. چې بيا بالاخره يا په ټولنه کې د جنايکارانو او يا هم اکثراً مدرسو ته لاره وکړي او د ملايانو ښکار وګرځي.

15

پيشکښ به سياست بازان مستبد، جنايتکار،

جاسوس، خائن، فاسد، دزد، بداخلاق و

بی سواد این سرزمین

بقلم : اقبال نوری

پيشکښ به سياست بازان مستبد، جنايتکار، جاسوس، خائن، فاسد، دزد، بداخلاق و بی سواد این سرزمین؛ کسانى که در آزمایشگاه تاريخ، مردم بی دفاع را به نام



کوم چې له بده مرغه په افغانستان کې همدا حال روان دی. چې پلرونه خپلو اولادونو ته د خپل شخصي مال او ملکیت په سترگو ګوري او فکر کوي چې هرڅه یې پخپل اولاد وکړل هغه دده حق دی. پلار فکر کوي چې دوی پخپلو اولادونو حق لري، حال دا چې حقیقت برعکس دی او هغه دا چې دا اولادونه دي چې تر بالغ کيدو پورې پر خپلو پلرونو د حفاظت، د اعاشې، د اباڼې، د تعلیم، د تحصیل او د روزنې حق لري.



پداسې حال کې د ماشومانو لپاره د دولت لخوا مالي او ټولنیز کافي خدمات شته، مګر ډیری فامیلونه یا هیڅ ماشومان نه غواړي، ځکه چې د هغو فامیلونو اقتصادي وضع ښه نه وي، یا هم یوازې یو یا دوه



می‌یابند. اما این تکامل نه خطی و یکدست، بلکه تابع تضادها، نیروهای تولیدی، و روابط قدرت است.

در دوره‌ی کمون اولیه، ساختارهای انتیکی بر بنیاد پیوندهای خونی و روابط خویشاوندی استوار بودند. در این مرحله، واحدهای اجتماعی بنیادینی چون طایفه و قبیله، شکل‌های اصلی سازمان‌یابی انسانی را می‌ساختند. با گذار به مراحل بالاتر این دوره، در پایان نظام دودمانی، اتحاد‌هایی از قبایل پدید آمدند که گاه دارای پیوندهای خونی مستقیم نبودند. از این رو، وابستگی خونی تنها در مراحل از تکامل انتیکی نقش تعیین‌کننده داشت. با ظهور مناسبات طبقاتی در نظام‌های برده‌داری و فئودالی، ساختارهای انتیکی از محدوده‌ی قبیله‌ای فراتر رفتند و شکل‌های گسترده‌تری چون «قوم» را به وجود آوردند؛ که حاصل ترکیب طوایف و قبایل خویشاوند و نا خویشاوند بود.

قوم، در این معنا، از درهم‌تنیدگی طایفه، قبیله و اتحاد قبایل پدید می‌آید که با یکدیگر در سه بُعد اساسی، یعنی سرزمینی، زبانی، فرهنگی و روحی، اشتراک تاریخی دارند. این پیوندها که ریشه در سنت‌ها، حافظه‌ی جمعی و شیوه‌های زیست مشترک دارند، به قوم شکل می‌دهند؛ اما قوم هنوز به آن مرحله از انسجام اقتصادی، وحدت سیاسی و سازمان‌یافتگی اجتماعی نرسیده است که ویژگی‌های ممتاز ملت به‌شمار می‌آید.

گسترش مناسبات سرمایه‌داری و گذار تدریجی از اقتصادهای محلی پراکنده به ساختار منسجم یک بازار ملی، که عمدتاً به‌دست قشر بازرگان و طبقه سرمایه‌دار صورت می‌گیرد، زمینه‌ی ادغام اجتماعی-اقتصادی اقوام و قبایل فراهم می‌شود. در این روند، تقسیم کار محلی جای خود را به تقسیم کار سراسری در مقیاس ملی

قوم، تبار و قبیله قربانی شهوت قدرت کردند و بر خرابه‌های رنج آنان تخت سلطه افراشتند.

از طایفه تا ملت: واکاوی علمی، تاریخی، اجتماعی ریشه‌های تنوع قومی و افق هم‌زیستی عادلانه در افغانستان

مسئله‌ی اشکال تاریخی تجمع مردم و تحلیل علمی روند تکوین و تکامل انتیکی جامعه‌ی انسانی، از جمله آن مسائل بنیادینی است که تنها رویکرد علمی توانسته به‌گونه‌ای منسجم، تاریخی و تحول‌محور آن را توضیح دهد و راه‌حلی واقع‌گرایانه و عملی برای آن ارائه کند. در حالی‌که ایدئولوگ‌های بورژوازی از قرن نوزدهم بدین سو به‌ویژه در قالب نظریه‌های مردم‌نگاری، ناسیونالیسم فرهنگی، و ملت‌سازی مدرن، کوشیده‌اند این مسئله را در سطح ملی و بین‌المللی تبیین کنند، اما از آنجا که این تحلیل‌ها عمدتاً متکی بر عوامل ذهنی، فرهنگی یا اسطوره‌ای‌اند، به سفسطه پردازی، تحریف تاریخی و تقلیل‌گرایی می‌انجامد.

بورژوازی، ملت را نه به‌مثابه محصول تاریخی و فرماسیونی، بلکه به‌مثابه پدیده‌ای فرهنگی و ایستا می‌نگرد و با تکیه بر زبان، مذهب، یا خصایص فرضی «ثابت» ملی، تاریخ را از مسیر واقعی آن جدا می‌کند. در حالی‌که رویکرد علمی مبتنی بر تحلیل ساختاری-تاریخی، فرایند تکامل انتیکی را بخشی تابع از رشد و گذار فرماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی می‌داند. به عبارت روشن، همان‌گونه که تولید، مالکیت و طبقات در طول تاریخ تغییر می‌کنند، اشکال تجمع انتیکی نیز از طایفه و قبیله، به قوم، ملت و در نهایت به مثابه واحد نوین انتیک «بین‌المللی بشری» تکامل



در افغانستان، فرایند ملت‌سازی نه از مسیر طبیعی و بر پایه‌ی ادغام اقتصادی، بلکه از بالا، توسط طبقات حاکم، و با توسل به زور، تبعیض، و تحمیل فرهنگی پی‌گیری شد. تلاش‌های تاریخی برای ایجاد «ملت واحد افغانی» بر بستر تكثر اقوام، زبان‌ها، و فرهنگ‌ها، نه تنها با دموکراسی فرهنگی و عدالت اقتصادی همراه نبود، بلکه به حاشیه‌رانی، بی‌حقوقی، و حتی پاک‌سازی فرهنگی برخی گروه‌های اقلیتی انجامید. زبان، دین، یا پوشش یک گروه خاص به عنوان معیار «هویت ملی» جا زده شد، و هرگونه تمایز به مثابه تهدیدی برای «وحدت ملی» تلقی گشت.

اینجاست که رویکرد تاریخی، علمی، تحلیلی در چارچوب اقتصاد سیاسی تحول‌گرا با تمام وضوح خود را نشان می‌دهد. از منظر این دیدگاه، مقوله‌ی ملت نه امری ابدی و مقدس، بلکه پدیده‌ای فراماسیونی، موقتی و وابسته به مرحله‌ای خاص از تکامل مناسبات تولیدی در بستر سرمایه‌داری است. همچنان‌که برخی اندیشمندان تحول‌گرا تأکید می‌کنند، «ملت، محصول و شکل ناگزیر دوران بورژوازی رشد اجتماعی است». از این‌رو، در تحلیل مسئله‌ی ملی، تقدم با تضاد طبقاتی است، نه تعلق اقلیتی. در هر ملت بورژوا، همواره دو ملت و دو فرهنگ وجود دارد: یکی متعلق به طبقه‌ی حاکم و دیگری متعلق به طبقات تحت‌ستم.

در افغانستان، ساختار قدرت از دیرباز کوشیده است «وحدت ملی» را به ابزاری برای پوشاندن شکاف‌های عمیق اجتماعی بدل کند. سلطه‌ی اقلیتی با ظاهری ملی، دستگاه دولت را در انحصار خود گرفته و با

می‌دهد، و به تدریج، از دل این همجوشی اقتصادی، شکل نوینی از تجمع انسانی به نام «ملت» سر بر می‌کشد؛ جامعه‌ای که وحدت آن بر پایه‌ی چهار عنصر مشترک و پایدار یعنی سرزمین، زبان واحد ملی، فرهنگ و اقتصاد استوار است.

سرمایه‌داری، چنان‌که مارکس و انگلس تصریح کرده‌اند، با فروپاشاندن ساختارهای کهنه و پراکنده‌ی دوران پیشاسرمایه‌داری، نیروهای مولده را به گونه‌ای بی‌سابقه به حرکت درمی‌آورد و مردم را از طریق مناسبات اقتصادی در قالب نوین به یکدیگر مرتبط می‌سازد. این تحول، اگرچه تضادهای طبقاتی را تشدید می‌کند، اما همزمان بستر عینی و تاریخی پیدایش ملت‌ها را نیز فراهم می‌آورد؛ چراکه ملت، بنابر تعریف لنین، محصول و شکل ناگزیر دوران بورژوازی تکامل اجتماعی است.

با این حال، سیر شکل‌گیری ملت‌ها در جهان یک‌دست و هم‌زمان نیست، زیرا رشد سرمایه‌داری در سطح جهانی ناهمگون و نابرابر صورت گرفته است. در مناطق تحت سلطه‌ی استعمار از جمله در آسیا و آفریقا، روند تکوین ملت به شدت دچار اختلال و توقف شده است. در این کشورها، از جمله افغانستان، استیلای خارجی و مناسبات استعماری، مسیر رشد طبیعی نیروهای مولده و همبستگی ملی را مسدود یا معوج کرده است؛ امری که دلیل روشنی بر وابستگی تاریخی شکل‌گیری ملت به سطح توسعه‌ی اقتصادی-اجتماعی و نه به ویژگی‌های قومی صرف است.



تاریخی درهم تنیده گردد و تلاش برای رفع تبعیض قومی و فرهنگی، بخشی از مسیر گسترده‌تر برای دستیابی به جامعه‌ای عادلانه، مشارکتی و مستقل باشد.

در آینده‌ای دور، تنها در پرتو گذار تدریجی جامعه‌ی جهانی به‌سوی نظامی مبتنی بر عدالت اجتماعی و رهایی از نابرابری‌های ساختاری، می‌توان چشم‌اندازی نوین برای زیست جمعی بشری متصور شد؛ نظامی که در آن، مرزهای ملی اهمیت پیشین خود را از دست می‌دهند، ابزارهای ارتباطی جهانی شکل می‌گیرند، و انسان‌ها در قالب جامعه‌ای فراملی و فرا انتیکی به نوعی همزیستی هم‌سرنوشت دست می‌یابند. اما تا فرا رسیدن آن افق تاریخی، تنها مسیر ممکن برای نیروهای فرو دست و جوامع تحت ستم، شکل‌دهی به همبستگی آگاهانه برای مقابله با اشکال سلطه و نابرابری، و تلاش برای بر ساختن نظم عادلانه و مشارکتی است.

از دیدگاه اندیشمندان عدالت‌محور، هدف نهایی یک نظم عادلانه، نه صرفاً رفع گسست‌های ملی و نه تنها نزدیکی میان ملت‌ها، بلکه دستیابی به همزیستی و درهم‌تنیدگی انسانی است؛ همزیستی‌ای که نه بر اساس اجبار یا سلطه، بلکه بر بنیاد برابری، آگاهی و آزادی تحقق می‌یابد.

نوت:

مسنولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهد نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

توسل به سیاست‌های «ملی‌سازی مصنوعی»، برای حذف تفاوت‌ها و تحمیل هویت حاکم استفاده کرده است. این فرایند، نه گامی در جهت همگرایی، بلکه گونه‌ای از سلطه‌ی درون‌مرزی و «استعمار داخلی» است. توده‌های زحمتکش و محروم پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ایماق، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، گوجر، عرب، براهویی، قزلباش، پامیری، قرقیز، سادات، مغول، سیک و غیره، نه از شعارهای رسمی «وحدت ملی»، بلکه از گسترش عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و دسترسی برابر به منابع و فرصت‌ها بهره‌مند خواهند شد.

در همین چارچوب، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها یکی از اصول بنیادین سیاست اجتماعی-عدالتی است؛ با این حال، این حق نیز مطلق نیست، بلکه باید در پرتو منافع کلی جنبش‌های عدالت‌خواهانه و تضادهای ساختاری درون جامعه سنجیده شود. برخی از نظریه‌پردازان تحول‌گرا به‌روشنی تصریح کرده‌اند که «پذیرفتن حق بنیادین ملت‌ها برای تعیین سرنوشت‌شان، به‌هیچ‌وجه به‌معنای تأیید بی‌چون‌وچرای هر ادعای جدایی‌طلبانه یا هویتی نیست». بلکه معیار اساسی آن است که آیا این خواست در چارچوب مبارزه با سلطه‌گری جهانی، نفی ساختارهای نابرابر قدرت، و پیشبرد روند دموکراتیک و عادلانه‌ی تحول اجتماعی قابل تحلیل است یا نه؟

در واقع، تنها راه‌حل واقعی و انسانی مسئله‌ی ملی در افغانستان، نه در بازتولید گفتمان‌های نژادی یا قومی از بالا، بلکه در همگرایی آگاهانه‌ی نیروهای مردمی و زحمتکش‌ان از میان همه‌ی گروه‌های قومی، زبانی و فرهنگی در بطن جامعه‌ی افغانستان، بر محور مطالبات عدالت‌محور و آزادی‌خواهانه نهفته است. آگاهی ملی پایدار، زمانی شکوفا می‌شود که با آگاهی اجتماعی و



ایرکین فضا ده تینچلیک وایش گه ثمر یه رت

16

سلاح سفر یه رت

درد و گداز یوره ک نی سیقر ایل نی قیغوسی
بول کیچه دن اوتیشگه امید گذر یه رت

شعر اوزبیکي : دوکتور گداز

17

جهل

هر نخل که در باغ ثمر داشت بریدیم
از عمق زمین ریشه نمادیم و کشیدیم

از غفلت و تن پروری و خواهش بیجا
داشتیم هر آن چیز به دشمن بسپردیم

استاد به ما درس محبت که بیاموخت
ما گوش ندادیم و دریغا نشنیدیم

ای چرخ! ازین بیش زدست تو چه نالیم؟
شمشاد قدان بودیم و از غصه خمیدیم

دیدیم که صیاد به صید دل ما شد
در دام فتادیم و دیگر زان نه رھیدیم

دنیا به کجا، ما به کجا (تیمور) مسکین
از جهل خرابیم و به جایی نه رسیدیم
شعر از : تیمور

ایلاب بیگیت تلش له طلوع سحر یه رت
باشلب قیام فضیلت ایرکین یشر یه رت

یارقین لیک ایده سینی نوازش تیلی بیله
ایل آره سیده معنوی علم و هنر یه رت

فکرینگ بیله دریچه ی نور آچ ایل ارا
ایسکی توزیم نی سیندیرو ینگ ی اثر یه رت

تولقون نی زلفی ایله نیشی آله بار دیبر
سین انقلاب دره و کوه و کمر یه رت

کوز توتمه هیچ مرجعیدن تحفه ایرک لیک
یاو کویدیررگه ایل بیله قیزغین شرر یه رت

آلدی ترور و وحشت و تبعیض ملک نی
سیندیر بوکیچه ظلمینی یاغدو سحر یه رت

بیل باغله بیر بولیش له ستم کاخی نی چوبت
بول کیچه دن اوتیشگه سلاح سفر یه رت

ظلم اویه سین بوزر یولینی اوپله یاولره
ایلب کوره ش ظالمه آغیر سقر یه رت

ایله تلاش تیل بیله فرهنگ یشنه سین



18

امپریالیسم، متهم همیشه طلبکار

سخنی که از زبان رئیس‌جمهور ونزویلا نقل شده، تنها یک موضع‌گیری سیاسی نیست؛ بلکه افشای بخشی از سازوکار پنهان نظامی است که دهه‌هاست جهان را به نابرابری، فقر، جنگ و بی‌ثباتی کشانده است. وقتی گفته می‌شود صدها میلیارد دلار از درآمد قاچاق مواد مخدر هر ساله وارد بانک‌های آمریکا و متحدانش می‌شود، این سخن نه اغراق است و نه توطئه‌سازی؛ بلکه اشاره‌ای مستقیم به قلب اقتصاد سیاهی است که بدون حمایت قدرت‌های بزرگ اصلاً امکان بقا ندارد.

واقعیت این است که مواد مخدر، تروریسم و شبکه‌های تبهکار، پدیده‌هایی خودجوش در کشورهای فقیر نیستند. این‌ها محصول یک نظم جهانی‌اند؛ نظمی که در آن تولید و خشونت در پیرامون انجام می‌شود، اما سود، مدیریت و «پول‌شویی» در مرکز نظام سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. اگر بازار مصرف مواد مخدر عمدتاً در کشورهای ثروتمند است، اگر پول آن در بانک‌های بزرگ جهانی جذب می‌شود، و اگر کارتل‌ها بدون پوشش مالی و اطلاعاتی نمی‌توانند دوام بیاورند، پس چگونه می‌توان مسئولیت را تنها به گردن کشورهای ضعیف انداخت؟

امپریالیسم ماهیتی دارد که همیشه خود را پنهان می‌کند و دیگران را متهم می‌سازد. این نظام، خود حامی و تمویل‌کننده باندهای مافیایی، کارتل‌های مواد مخدر و گروه‌های مسلح است، اما وقتی بحران گسترش یافت، با انگشت اتهام به سوی همان قربانیان نشانه می‌رود. این همان منطق «برف بام خود را به بام دیگران انداختن» است: جرم را در پشت صحنه سازمان می‌دهد، سودش را می‌برد، و پیامدهای ویرانگرش را به ملت‌های فقیر تحمیل می‌کند.

مدیریت واقعی مواد مخدر در جهان نه در مزارع فقیرانه، بلکه در اتاق‌های شیشه‌ای بانک‌ها، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای مالی‌ای انجام می‌شود که نامشان هرگز در فهرست متهمان دیده

نمی‌شود. کشاورز فقیر، کشور ضعیف و دولت مستقل متهم می‌شوند، اما نظامی که این تجارت بدون چراغ سبز آن ناممکن است، همیشه «قاضی» باقی می‌ماند.

وقتی اتهام ساخته شد، مرحله بعد آغاز می‌شود: تجاوز با نقاب اخلاق. تحریم‌ها به نام مبارزه با فساد، مداخله نظامی به نام مبارزه با تروریسم، اشغال به نام دموکراسی، و غارت منابع به نام کمک انسانی. در حالی که همان قدرت‌ها، خود بانی فقر، بی‌ثباتی و خشونت هستند که بعداً بهانه مداخله قرار می‌دهند.

امپریالیسم نه با عدالت سر سازگاری دارد و نه با حقیقت. بقای آن در بحران‌سازی، دشمن‌تراشی و وارونه‌نمایی واقعیت است. تا زمانی که این نظام حاضر نشود نقش واقعی خود را در اقتصاد سیاه، قاچاق جهانی، تروریسم نیابتی و ویرانی کشورها بپذیرد، تمام اتهام‌زنی‌ها چیزی جز ابزار سلطه نخواهد بود.

این‌جاست که سخن رهبران مستقل معنا پیدا می‌کند: افشای نظامی که می‌دزدد، متهم می‌کند، و سپس با همان اتهام، تجاوز را «مشروع» جلوه می‌دهد. مبارزه واقعی با مواد مخدر، تروریسم و فساد، از افشای همین ساختار آغاز می‌شود-نه از قربانی‌کردن ملت‌هایی که خود، نخستین آسیب‌دیدگان این نظام‌اند.





19

عقلانیت نیاز مبرم جامعه ما



بپردازیم که آیا انسانیت ما به افغان بودن نبودن ارتباط دارد؟ تعیین تکلیف «افغان بودن» یا «نبودن»، در کجای حل معادلات پیچیده‌ی بحران‌های جاری ما قرار می‌گیرد؟

امروز، تمامی از هم پاشی اجتماعی و افشار قومی از افغان، هزاره، تاجیک و ترک‌تباران در زیر یک زنجیر مشترک از محرومیت ساختاری قرار دارند. این هم‌پوشانی رنج را، در سرازیر شدن اشک از دیدگان دختران تمام ملیت‌ها به دلیل سلب حق آموزش شان، در اخیر سال به وضوح ندیدیم؟ عزت نفس و شان مدنی آحاد جامعه، زیر فشار لایه‌های متراکم ستم فرهنگی، ملی و طبقاتی در معرض تخریب نیست؟

در این مقطع حساس، ما به یک اجماع هدفمند و ائتلاف عمل‌گرایانه نیاز داریم. اما متأسفانه، عوامل برهم‌زننده‌ی نظم اجتماعی و مغرضان، مسیر تمرکز ما را با مهندسی اجتماعی، عامدانه یا ناآگاهانه، به انحراف می‌کشانند تا کانون توجه جامعه را دچار گسست و فرسایش ساخته و آن را بی‌اثر سازند.

در شرایطی که ما برای گذر از ورطه‌ی مهیب بی‌ثباتی به ساخت یک زیرساخت راهبردی (پل) نیاز مبرم داریم، عده‌ای با رویکردی تخریبی، به جای آن در مسیر پیش روی ما دیوارکشی‌های تفرقه‌افکنانه انجام می‌دهند.

شکی نیست که ما با طیفی از مسائل، از جمله چالش‌های هویتی و ملی، مواجه ایم. اما آیا این معضل، موضوع محوری و اولویت اساسی ماست؟ حل مسائل هویتی، پیش از هر چیز، نیازمند استقرار یک دولت ملی مبتنی بر

آیا فوریت و مبرمیت جامعه ما، آن‌گونه که امروز ادعا می‌شود، متمرکز بر اولویت‌بخشی به گفت‌وگو هیت ملی است؟ آیا صحیح است که با تکرار شعارهای دوگانه و قطبی‌ساز «من افغان نیستم» و «من افغان هستم»، به تشدید تنش‌های هویتی و آزار مکرر حوزه‌ی عمومی و رسانه‌ها بپردازیم؟

پیش از هرگونه اتخاذ موضع نسبت به یک سازه‌ی هویتی، بر ما واجب است که به بازبینی و تاکید بر بنیادی



(1978-1955 میلادی) در دوران حکومت ظاهر شاه و داوود خان می‌باشد. ششم جدی مصادف است با چهل و ششمین سالروز هجوم قشون سرخ شوروی سابق به افغانستان. به باور ما و بسیاری افغان ها، ورود نیروهای شوروی به تاریخ ششم جدی سال 1358، در کنار سایر عوامل سرآغاز جنگ های خونین در افغانستان بوده و تاکنون این فاجعه جنایت بار ادامه دارد .



در 06 /جدي/ 1358 ش (27 /دسامبر/ 1979م) به فرمان لئونید برژنف رهبر شوروی، سپاه چهلیم این کشور از طریق مرزهای شمالی وارد افغانستان شد و در دوران میخائیل گورباچف آخرین رهبر شوروی و براساس توافق ژنو (حمل/1367/خورشیدی مطابق آپریل/ 1988 میلادی) عقب‌نشینی نیروهای شوروی در 25 /ثور/ 1367 خورشیدی مطابق (15 /می/ 1988/ میلادی) آغاز و آخرین گروه در 26 /دلو/ 1367 خورشیدی مطابق (15 /فبروری/ 1989 میلادی) از افغانستان خارج شدند.



با ورود نیروهای شوروی به کابل، حفیظ الله امین سفاک رئیس دست نشاندۀ رژیم کودتا ثور، که چندی

شایسته سالاری و حقوق شهروندی است. ما امروز در حال تلاش برای پرواز به اوج مطالبات کلان هستیم، در حالی که فاقد سکوی پرتاب برای صعود به سطح میانه هم نیستیم.

هم‌میهنان گرامی، هوشیاری خود را حفظ کنید؛ نیروهای واگرای پنهان در پی شکار شما و بهره‌برداری از شکاف‌های هویتی هستند.

ضروری است که ما به یک مدیریت مطالبات عقلانی دست یابیم: تشخیص نیازهای حیاتی، تفکیک نیازهای اضطراری از نیازهای فرعی و برنامه‌ریزی برای حل تدریجی آن‌ها. هیچ یک از این چالش‌ها در بستر احساسات آنی و تک‌روی‌های غیر منسجم قابل حل نخواهند بود. هژمونی غاصب کنونی، به هر روشی متوسل می‌شود تا از طریق تولید بحران‌های فرعی، بستر را برای استمرار حکمرانی خود فراهم سازد.

بقلم : حمید جوینده

20

ششم جدی 1358 خورشیدی مطابق (27 دسامبر 1979 میلادی)

به گواهی تاریخ مرقوم افغانستان و منطقه پیش زمینه های اشغال افغانستان قبل از هفت ثور 1357 خورشیدی با توجه به حرص و طمع زمامداران دوران شوروی سابق که از نمونه‌های آن ارسال میلیون‌ها روبل تحت نام کمک های اقتصادی و نظامی بین سال‌های 1334 خورشیدی تا 1357 خورشیدی



1365 به دستور کی جی بی از پست ریاست جمهوری توسط نجیب گاو مشهور به قصاب برکنار شد. ورود میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی به صحنه در حوت **1363** (مارس 1985) و «تفکر جدید» وی در سیاست خارجی و داخلی مهمترین عامل در عزم شوروی به خروج از افغانستان بود.

نجیب در جریان زد و بندهای درون حزب مدت را بصفت سفیر در ایران سپری و بعداً با اختلاس همه بنیه مالی سفارت به مسکو رفت و همراه با قوای شوروی در جدی **1358** (دسامبر سال 1979) به کابل بازگشت و به عنوان رئیس دستگاه استخباراتی (اطلاعاتی) دولت، به نام خدمات امنیت دولتی (خاد) گماشته شد و تا ماه ثور **1364**، در این سمت به تداوم جنایت و کشتار مردم به نظام کودتا ثور خدمت کرد.

نجیب قصاب بعد از غصب و تصرف دبیری حزب از جانب کی جی بی، در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ میلادی)، به عنوان جایگزین ببرک کارمل به مقام ریاست جمهوری افغانستان گماشته شد.

نجیب با تصرف پست ریاست جمهوری چهره بدل نموده، در رسانه ها و مجالس با ایراد بیانه ها عوام فریبانه و پوپولیستی توأم با حدیث و آیت یکباره از یک جانی آدمکش و جنایتکار به یک مومن خدمتکار مردم خود را معرفی می نمود؛ درحالیکه همه مردم از گذشته ننگین این قاتل واقف بودند، حرف های مبتذل این جانی به اندازه پرگاه برایشان ارزش نداشت. او در مدت زمان که در اریکه قدرت بود تا توانست دوسیه ها و سناریوهای ناتمام حزب «نا دموکراتیک ضد خلق» را تکمیل کند و خود با میلیون ها دلار فرار نماید. خوشبختانه موفق به فرار نشد و در نهایت بدست همکاران خودش حلق آویز شد؛ اما میراث شوم بجا ماند که مردم ما در آتش آن تا همین اکنون می سوزند.

نفرین ابدی بر این مادر فروشان

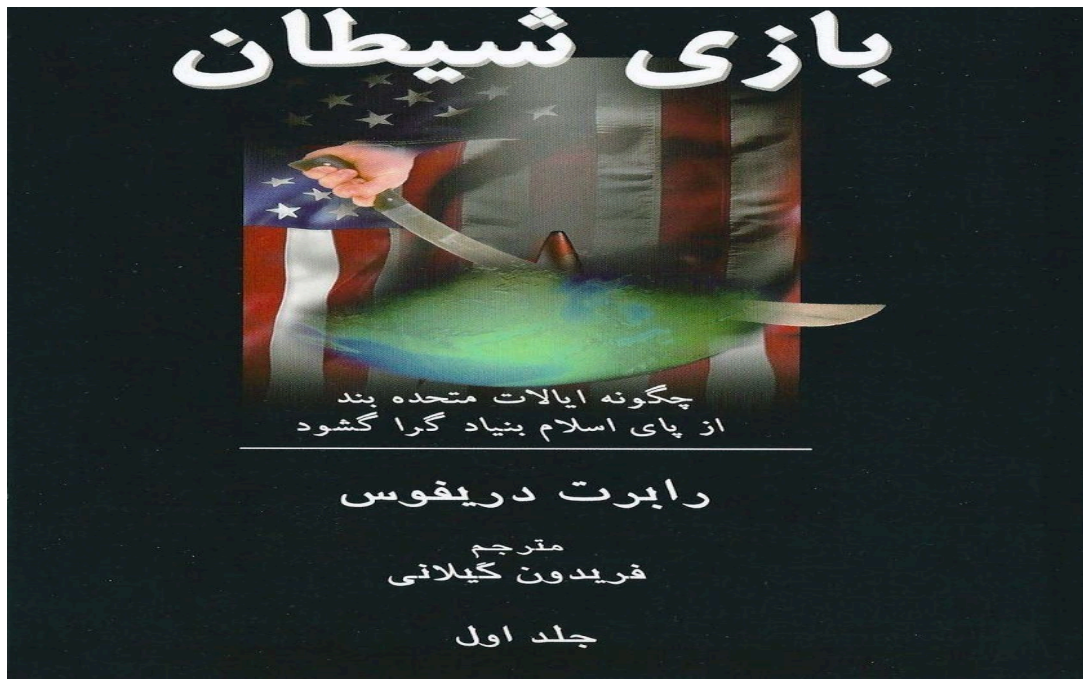
قبل استاد خود "تره کی" را در خواب با گذاشتن بالاش در دهانش خفه نموده و قدرت را تصاحب نموده بود. حالا به حکم همان های که قدرت را تصاحب نموده بود با خوراندن زهر نزد استادش فرستاده و شاه شجاع ثانی ببرک کارمل را در اریکه قدرت نصب نمودند. ببرک طی ایراد یک بیاتیه رسمی و دیگته شده از آن طرف مرز های شمال خود را رئیس جمهور معرفی و قدرت را به دست گرفت. پیامد این تجاوز ننگین شوروی به افغانستان قتل، معلولیت و مهاجرت میلیون ها افغان بود. که تاکنون ادامه دارد.



روز ششم جدی را می توان روزی دانست که ارتش سرخ در افغانستان رسماً وارد عمل شد و در اولین اقدام این نیروها، حفیظ الله امین رئیس جمهوری دست نشانده خودکامه، خود را در قصر دارالامان کشتند. با این اقدام حکومت صد روزه امین که از آن به عنوان شدیدترین دوران اختناق یاد می شود، تغییر شکل داده از شکل انتقام گیری های فردی و آنارشستی به شکل سیستماتیک و هدفمند تحت مدیریت جناح پرچم حزب «نا دموکراتیک خلق» به رهبری شاه شجاع ثانی ببرک کارمل به اوج خود رسیده و در مدت یک دهه تا آنجا که در توانشان بود و دستان کثیف شان می رسید روشنفکران و افراد دیگر اندیشه را کشتن و زیر انبار و تل های خاک نمودند. زوال ببرک شاه شجاع با ورود گورباچف به قدرت آغاز و به تاریخ 30 عقرب



21



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس

مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته



سلطان اسلام

« نبوغ شما آمریکایی ها در این است که هرگز حرکت احمقانه ی صریحی انجام نمی دهید. شما فقط حرکات احمقانه ی پیچیده ای می کنید که ما را به حیرت می اندازد ؛ چندان که امکان دارد ما را احتمالا دچار تردید کند که حلقه ای این وسط مفقود شده است.» - جمال عبدالناصر 1957

دوايت ديويد آيزنهاور، ژنرال خوب و رئيس جمهورى فروتنى بود ، اما در مطالعات اسلامى فقير بود . يکى از نتايج فورى جنگ 1956 کانال سونز ؛ پس از دخالت آيزنهاور در جهت مجبور کردن اسرائيل براى عقب نشينى از صحراى سينا و خنثى کردن توطئه ي انگليسى - فرانسوى عليه جمال عبدالناصر در مصر ، اين بود که فرصتى براى ايالات متحده پيش آمد تا روابطش را با ناصر و ناسيوناليسم عرب بهبود بخشد . به جاى اين اما ، آيزنهاور به وحدت با عربستان سعودى و ساختن استحکاماتى ارتجاعى با بنيادگرايان اسلامى گرايش پيدا کرد و به ارزيايى آنان به عنوان متحدين اصلى خود در جهان عرب پرداخت . پيش از مرگ نا به هنگام جمال عبدالناصر در سال ، 1970 عربستان سعودى به مثابه با روى محافظ نفوذ آمريکا در منطقه ، در خدمت ايالات متحده بود . همانگونه که فرانکلين روزولت پيش از آيزنهاور ادعا کرد که نفت عربستان ستون استراتژيک ايالات متحده است ، آيزنهاور هم بنياد و اساس روابط دوستانه ي ايالات متحده با عربستان را ، اهميت ثروت نفتى آن کشور ارزيايى کرد . اما آيزنهاور ، بنياد اين روابط دوستانه را به گرفتار کردن ايالات متحده در وحدت با نقطه نظر هاى اسلامى کشاند . آيزنهاور جريانى را پايه گذاشت که در دولت هاى کدى ، جانسون و نيكسون هم ، ادامه يافت . سنگ بناى سياست خاورميانه اى دولت هاى ايالات متحده را ، دکترين آيزنهاور گذاشت . در نتيجه ي عمل فرانکلين روزولت ، آيزنهاور اعلام کرد که هدف همکارى هاى اقتصادى امپراتورى آمريکا در خاورميانه ، با حفظ و توسعه ي ثابت نفوذ در منطقه بر آورده مى شود . آيزنهاور گفت: « خلاء

موجود خاورميانه ، پيش از آن که به جنگ روسيه بيفتد ، بايد به وسيله ي ايالات متحده پر شود.(1) رئيس جمهورى در پيامى که در ژانويه 1957 به کنگره فرستاد ، قول داد :« هر کشورى که در خاورميانه مورد تجاوز علقى و کنترل کمونيسم بين المللى قرار ، بگيرد و از ما تقاضاى کمک کند (2) ايالات متحده به آن ملت کمک نظامى و اقتصادى خواهد کرد.» در دفاع از اين دکترين ، آيزنهاور ملک سعود را براى ديدارى رسمى به ايالات متحده دعوت کرد و براى تاکيد بر اهميت عربستان سعودى ، شخصا براى استقبال از او به فرودگاه رفت. ملک سعود هم در کمال مسرت و مباهات، بر دکترين آيزنهاور صحه گذاشت .

براى آيزنهاور بسيار با اهميت و پر معنى بود که عربستان را گنجينه اى بى پايان ارزيايى کند. چرا که يک چهارم نفت جهان ، زير شن هاى عربستان ذخيره شده بود. اما به نظر آيزنهاور ، از عربستان سعودى بايد بيش از يک گنجينه حفاظت و حمايت مى شد . در ارزيايى هاى واشنگتن ، نقش عربستان سعودى به عنوان مرکز اسلام - و اسلامى گراني - مى توانست چون لبه ي تيز شمشيرى عليه اتحاد جماهير شوروى و جنبش هاى ناسيوناليسى ؛ مثل جنبش عبدالناصر ؛ که تکیه گاهشان شوروى بود ، نقش پراهميتى را ايفا کند .

آيزنهاور ، آلن دالس مدير سى آى ا ، و وزير امور خارجه ايالات متحده جان فوستر دالس ، ضمنا نقشه ريخته بودند تا با جنبش وحدت جهاني اسلام (پان اسلاميک) وهابى هاى عربستان هم وحدتى را ايجاد کنند ، و آلن دالس مدير سى آى ا به طور سرى عربستان سعودى را به بازسازى اخوان المسلمين عليه عبدالناصر تهيه مى کرد . رئيس جمهورى مى ترسيد که مبدا اتحاد جماهير شوروى بکوشد مصر تحت سلطه ي جمال عبدالناصر را « تبديل به مرکز جهاني شرارت اسلامى » کند . آيزنهاور ندا داد که :

در آزمودن هر وسيله اى براى ايجاد تحرك در اين جهت ، ما بايد امکانات لازم براى تبديل کردن عربستان سعودى به نقطه ي مقابل عبدالناصر را فراهم آوريم .



بودند . (اسناد و شواهد تاریخی ، گزارش های شرق شناسانی که اغلب خود مامور بوده اند ، و هزاران صفحه از خاطره نویسی های گوناگون ، نشان می دهند که شاهان سلسله قاجاریه و پهلوی ، بخصوص پهلوی دوم به نام محمدرضا و خانواده هایشان نیز ، دچار بیماری مشابهی بودند - م)

اسناد دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند ملک سعود اساسا آدم نادانی بود که فقط درک مه آلودی از دنیای مدرن داشت . سعود به طرز گسترده ای هرزه ، معتاد جنسی ، میخواره و همواره در پی لذت جونی بود که خدمت گزارانش ، هم برایش پاندازی می کردند ، هم الکل فراهم می آوردند تا حداقل در ده عشرتکده ای که برایش آماده کرده بودند ، مدام به عیش و نوش بپردازد .

(همین شرایط را ، بدون کم و کاست ، نه تنها خاندان های قاجار و پهلوی داشتند ، بلکه آخوندهای حاکم بر ایران ، از بزرگ و کوچک ، از انقلاب ضد سلطنتی 1357 در ابعاد وسیعی دارند و حتی پاسداران و محافظان و دور و بری هاشان را هم ، در این سفره ی گسترده ! شریک کرده اند - م)

ملک سعود بیش از صد فرزند (6) از همسران بی شمار و صیغه هایش دارد که در این صورت به طور غیر رسمی پدر کشور خویش است . (و خواننده ی آشنا به تاریخ ایران را ، بی اختیار به یاد ناصرالدین شاه و ماجرای قصر فیروزه می اندازد - م) گذشته از همه ی این ها ، و با چنین پرونده ای ، ملک سعود کوچکتر از آن بود که سازنده ی امپراتوری خاورمیانه باشد ، بخصوص وقتی که آدم به محافظه کاران جهان اسلام نظر داشته باشد .

با این وجود ، ملک سعود به عنوان پادشاه عربستان که قلمرو او مکه و مدینه ؛ دو شهر مقدس اسلامی را در بر می گرفته است ، مدعی متولی گری دو حرم اساسی اسلامی بود . با آغاز جنگ سرد ، نقش عربستان سعودی به مثابه مرکز جهانی اسلام ، در تفکر استراتژیک ایالات متحده ، موقعیت باز هم حساس تری پیدا کرد . اگر چه ممکن است بعضی بگویند این

پادشاه در این مورد تصمیمی منطقی گرفت . حداقلش این است که ملک سعود ضد کمونیست است ، پایگاه و زمینه ی مناسب مذهبی دارد و در میان همه ی ملت های عرب ، دارای جایگاه والایی است. (3)

عقیده ی معیوبی بود.

اولین ایراد نظریه آیزنهاور این بود که فکر میکرد اتحاد جماهیر شوروی در صدد تامین منافع سرشاری در خاورمیانه است . این نظر، شدیداً اغراق آمیز بود . و این تلقی که شوروی ها ممکن است سعی کنند اسلام را در آغوش بگیرند ، به شدت از مرحله پرت بود. واقعیت این بود که مسکو سعی می کرد از کشورهای ضد کمونیستی شمالی ، مثل ترکیه ، ایران و پاکستان ، بجهد . این سیاست، در جست و جوی راه هایی برای تاثیر گذاشتن بر جهان عرب ، و بخصوص پس از 1958 تقویت روابط با جمال عبدالناصر ، به امید پیوند دادن دولت انقلابی با مصر ، به قصد ایجاد اتحاد عرب بود . اما ، نه دولت مصر طرفدار کمونیسم بود ، نه دولت عراق ، و وحدت عراق و مصر هم هرگز تحقق نیافت . (4)

علاوه بر این ، اگرچه این احتمال وجود داشت که اتحاد جماهیر شوروی ، با تاکید بر ناسیونالیسم ، تمایلی به تحقق پان عربیسم داشته باشد ، مسکو می ترسید که کار خیزش اسلام به مرزهایش در آسیای مرکزی بکشد . پس علاقه ای به توسعه و ترویج پان اسلام در خاورمیانه نداشت . با این حال ، هیچ یک از این واقعیات ، آیزنهاور را از دنبال کردن وحدت با ریاض ، باز نداشت.

از این گذشته ، اندیشه ی ایجاد وحدت ایالات متحده و عربستان سعودی بر اساس اسلام ، از توجه به این حقیقت غافل بود که ملک سعود هیچ اعتباری در میان مسلمانان جهان نداشت . جیمز آکینز، دیپلمات کارکنسته ی ایالات متحده که در دهه ی هفتاد (5)، سالها به عنوان سفیر در عربستان سعودی خدمت کرده بود ، می گوید :

ملک سعود آدم ضعیف النفس، کودن و فاسدی بود که چاپلوسان خوش گذران درباری هم محاصره اش کرده



کارشناس سی آی ا در امور اسلام ، در آن زمان « دونالد ویلبر » بود که از ماموران اجرائی برای هموار کردن سازماندهی کودتای 1953 علیه دکتر محمد مصدق در ایران بود. جان ویلبر از ماموران بازنشسته ی سی آی ا که از ستاد سی آی ا بر جریان ، کودتا علیه مصدق نظارت عالی داشت اطلاعات (10) میگوید : ویلبر ، اطلاعات زیادی در مورد اسلام داشت ، اما در خاطراتش به نام «**حادثه های خاورمیانه** » ، با حجب و فروتنی از نقش آن زمان خود در مقوله ی اسلام سخن می گوید :

« یکی از مقوله هائی که من مدام در زمینه اش فعال بودم ، موضوع اسلام و مسلمانان در خاورمیانه بود . برای آن که بهتر از من کسی را پیدا نکرده بودند ، من مامور متخصص در مورد اسلام شدم . در بهار سال 1957 ، من مامور هماهنگی ماموران کمیته کار در مقوله اسلام بودم ، پس از آن نیز مسئول هماهنگی گروه مطالعات اسلام شدم . در صحنه و در ستاد ، پرونده های بسیاری را مرور کردم و مطالب کتبی و اطلاعات بسیاری را در جریان سفرهایم گرد آوردم و رساله های بسیاری نوشتم که از آن جمله بودند « اسلام در ایران » ، « اسلام در پاکستان » ، « اسلام در افغانستان » ، و غیره . علاوه بر خسته کننده بودن جمع آوری و تدوین این مطالب ، نقش اصلی این نوشته ها روشن کردن خط و مشی گروه های کار، با گروه های اسلامی بود.» (11)

ویلبر در این مرور و مطالعه ی اجمالی ، این وظیفه را هم داشت تا دامنه مطالعات و تحقیقاتش را تا قلب جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی نیز گسترش دهد تا بتوانند آنان را علیه اتحاد جماهیر شوروی برانگیزانند . هماهنگی تبلیغات در اواخر دهه ی پنجاه « برای به نمایش درآوردن هدف ها و خواسته

برداشت بدبینانه است ، اما ملک سعود خود را پادشاه اسلامی تصور کرد و این چهره پردازی ، آیزنهاور را کفایت می کرد. آیزنهاور نوشته است :

«**عربستان سعودی مکان های مقدس جهان اسلام را شامل می شود. «شامل می شود. «** و دلیل آورده است که: «**شاه می تواند تبدیل به رهبر روحانی شود. (7)**

به گزارش « ناتان سی تی نو » ، فکر ساختن رهبر اسلام از ملک سعود، استراتژی مشترکی با بریتانیای کبیر بود که اسمش را گذاشته بودند اومگا (OMEGA) . آیزنهاور اصرار می ورزید که : «**کوشش های ما باید در جهت جدا کردن عربستان سعودی از مصر متمرکز شود. (8)**

زمانی که ملک سعود از رهبر مذهبی وهابی ها فتوای حاکمیت اسلامی و ممنوع اعلام کردن کمک گرفتن کشورهای اسلامی از بلوک شوروی را گرفت ، بیش از پیش در جهت اجرای نقشه ی خود به وجد آمدند . کوششی جدی برای وصله پینه کردن « استراتژی اسلام » در اوایل سال 1957 ظهور کرد . ناتان سی تی نو می گوید : «**پیرو نشست ملک سعود و آیزنهاور ، دولت به تقویت اسلام به مثابه بارونی علیه کمونیسم و گسترش نفوذ خود در خاورمیانه ، بیش از پیش ادامه داد. «**

ناتان سی تی نو که محقق روابط ایالات متحده و عربستان در دوره آیزنهاور بود ، می نویسد : «**در اواخر ژانویه 1957 ، شورای امنیت ملی را به فکر انداخت تا « کمیته کار » ی را برای تلفیق جریان های اسلامی که سازمان های اجتماعی ، فرهنگی و گروه های مذهبی ؛ مثل اخوان صوفی در خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر می گرفتند ، ایجاد کند تا بتواند کار سازمان های اطلاعاتی ایالات متحده را برای هدف گیری های تبلیغاتی تسهیل کند. (9)**



کند . سی آی ا هم ، عملیات مخفیانه ای را از سال های 1956 و 1957 آغاز کرد تا دولت سوریه را ساقط کند.(15) در سال 1958 ، یاسین در توطئه ای که سعودی ها برای کشتن جمال عبدالناصر داشتند ، دست داشت .

قرار بود این توطئه در پرواز پرزیدنت ناصر از دمشق صورت پذیرد . وجود این نقشه را ، رئیس اطلاعات ارتش سوریه اعلام و اعتراف کرد که عربستان سعودی به او یک میلیون و نهصد هزار پوند انگلیس برای کمک به اجرای توطئه رشوه پیشنهاد کرده بود . این ، آخرین توطئه مشترک ایالات متحده و عربستان سعودی علیه رهبران ناسیونالیست عرب نبود . در این ماجرا ، جالب تر از همه نقش محمد سرور سبحان بود . سرور برده ی آزاد شده ای بود که در اواخر دهه ی چهل معاون وزارت امور مالی عربستان و مسنول پرداخت پول از طرف سعودی ها به اخوان المسلمین در مصر بود . در دهه ی پنجاه ، محمد سبحان سرور به مقام وزارت مالی و نزدیکترین مشاور ملک سعود رسید . در دهه ی شصت ، محمد سرور سبحان ، در اداره ی اقدامات جهانی عربستان سعودی در جهت توسعه و هماهنگی گروه های بنیادگرای اسلامی ؛ از آفریقا تا اندونزی ، موقعیت بسیار قدرتمندی یافت . معلوم نیست که آیا مذاکرات سرور و دالس بر سر اخوان المسلمین صورت پذیرفته ، یا ؛ اگر چنین بوده ، چه ابعادی داشته است . اما ، آنچه معلوم است ، این است که در وحدت اخوان المسلمین با عربستان سعودی که آن زمان بزرگترین کمک مالی را از عربستان دریافت می کرد ، ایالات متحده در جنگ سرد اخوان المسلمین را در ردیف هم پیمانان خود ثبت کرده بود .

در پاسخ به این پرسش که تصمیم و سیاست آمریکا در حمایت از گروه عربستان سعودی علیه ناصر ، از چه قرار بوده است ، یکی از مقام های عالی رتبه ی سی آی ا که آن زمان مامور خدمت در خاورمیانه بود ، به طور خلاصه جنگ سرد را چنین استدلال می کند که : « چه انتخاب دیگری داشتیم ؟ ملک حسین را ؟ موضوع جنگ سرد بود . جنگ سرد در آن زمان تعیین

های کمونیست ها در مقابل اسلام » (12) هم ، از جمله وظایف این کمیته کاربرد.

آیزنهاور ، کارشناسانی را هم که با سی آی ا نبودند ، ولی در مقوله ی اسلام تخصص داشتند ، وارد بازی کرد ، که از آن جمله می توان شرق شناسان برجسته را که بعضی شان در کنفرانس دانشگاه پرینستون موقعیت شاخصی داشتند ، نام برد . این ، همان همایشی بود که اخوان المسلمین و سعید رمضان نیز در آن شرکت داشتند و به قول سی تی نو ، به خاطر تجربه و درجه ی کارشناسی شان ، شرایط ممتازی هم داشتند :

دولت آیزنهاور ، هزینه و مدیریت کنفرانسی در واشنگتن را به عهده گرفت که در آن تاریخ شناسان معروف خاورمیانه ، که از جمله در میان ایشان « خلیل ای نالچیک » کارشناس تاریخ عثمانی ؛ که بعدها استاد دانشگاه شیکاگو شد نیز ، حضور داشتند . شورای امنیت ملی ، مدام از این گونه کنفرانس ها با شرکت متخصصان برپا می کرد تا بتواند تحلیل های مشخص از شرایط موجود در خاورمیانه را از میان سخنرانی ها و مباحث ، جمع آوری و تدوین کند . نمونه قابل توجهی از این تحقیقات خاورمیانه ای در جریان اوج گیری جنگ سرد ، که به وسیله کارشناسان شورای امنیت ملی (NSC) فراهم آمده ، به صورت مدون در کتابخانه ی آیزنهاور وجود دارد . برنارد لونیس ، براساس این مدارک روشن می کند که چگونه می توانستند از درویش نقشبندی قفقاز ، در داخل شوروی به عنوان ستون پنجم استفاده کنند. «(13)

مشاوران نزدیک به ملک فیصل - یوسف یاسین و محمد سرور سبحان - طرف های مذاکراتی از جانب عربستان سعودی با وزیر امور خارجه جان فاستر دالس بودند.(14) یاسین که اصلا سوریه ای و اهل « لاتاکیا » واقع در سواحل دریای مدیترانه بود ، آب زیر کاه و عیاری بود که رابطه ی تنگاتنگی با اطرافیان شاه داشت و نخستین بار به توصیه سیاستمداران سوریه ای به عربستان رفته بود . او ، علایق اقتصادی ابن سعود را در دمشق نمایندگی می کرد . یاسین ، با استفاده از پول سعودی ها و روابط خود در سوریه ، در نظر داشت حکومت سوریه را واژگون ، یا متزلزل



1971) . برای اطلاعات جدید تر ، به کتاب ناسیونالیسم عرب در قرن بیستم : از پیروزی تا یاس از انتشارات دانشگاه پرینستون در سال 2003 نگاه کنید .

5. Akins .E James ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .

6. هولدن و جونز ، ص. 177 .

7. Citino .J Nathan ، از ناسیونالیسم عرب تا اوپک : یا زندهاوار، ملک سعود ، و ایجاد روابط ایالات متحده و سعودی (انتشارات دانشگاه ایندیانا ، 2002) ، ص. 95 .

8. همان ماخذ .

9. همان ماخذ ، ص. 126 .

10. جان والر ، مصاحبه با مولف ، فوریه 2004 .

11. wilber .N Donald ، ماجراجوییهای خاورمیانه : تهاجم های داخلی و تاخت و تازهای خارجی (پرینستون ، نیوجرسی : داروین ، 1986) ، ص. 195 .

12. همان ماخذ .

13. سی تی نو ، ص. 96 .

14. هولدن و جونز ، ص. 194 .

15. اقدام سی آی ا در اواخر سال های 1950 علیه سوریه ، به صورت وسیعی گزارش شده است . در مصاحبه با عده زیادی از مقام های سابق سی آی ا ، از جمله Close Ray که درگیر این اقدام بودند ، وجود این عملیات مورد تایید قرار گرفته است .

16. افسر عملیاتی بازنشسته سی آی ا ، در مصاحبه با مولف ، ژوئیه

2004

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران «چما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد .

کننده بود . درک ما از ناصر این بود که سوسیالیست ، ضد غرب ، و علیه پیمان بغداد است . ما ، باید تضاد او را پیدا میکردیم . اقدامات سعودی در جهت اسلامیزه کردن منطقه ، به نظر ما بسیار توانمند و موثر می آمد و احتمال موفقیتش را هم می دادیم . ما دنبال همین می گشتیم . ما میخواستیم متحد قدرتمند و با نفوذ و موثری علیه کمونیسم داشته باشیم .»(16)

یکی از نتایج اقدامات آیزنهاور در دهه ی پنجاه برای تبدیل کردن عربستان سعودی به بارونی علیه کمونیسم ، برخاستن خانواده ی بن لادن بود . در جست و جوی راهی برای بالا بردن اعتبار و قدر و منزلت سعودی به مثابه متولیان مکان های مقدس در مکه و مدینه ، دوايت آیزنهاور موافقت کرد تا نیم میلیون دلار برای مطالعات مقدماتی در مورد کشیدن خط آهن برای انتقال زائران به مکه ، هزینه شود . مکه به این دلیل در مرکز توجه بود که مرکز فرهنگ اسلامی ارزیابی می شد . ملک سعود ، شیخ محمد بن لادن را به خدمت گرفت تا ناظر بر بازسازی مسجد بزرگ مکه باشد . در جریان این قرارداد چرب بود که بن لادن ها ثروت بی کران خود را توسعه دادند.

عنوان بعدی

مهاجرت اخوان المسلمین به عربستان

عنوان این فصل را از کتاب بازی ملت ها اثر مایلز کاپلند وام گرفته ام (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر ، 1969) ، ص. 216 .

1. نقل قول از فرد هالیدی ، عربستان بدون شاه (نیویورک : 1975 Vintage Books) ص 66.

2. دیوید هولدن و ریچارد جونز ، خانه سعود (نیویورک : انتشارات هولت ، راینهارت و وینستون ، 1981) ، ص. 193 .

3. Eisenhower Dwight ، سال های کاخ سفید ، جلد یازدهم : تضمین صلح (لندن : Heinemann ، 1965) صفحه های 115 و 116 .

4. Herr .H Malcolm ، جنگ سرد اعراب ، جمال عبدالناصر و رقباى او ، 1970 - 1958 (لندن : انتشارات دانشگاه آکسفورد ،

افغانستان اولوس جبهه سی
Afghanistan people's front



جبهه مردم افغانستان "جما"
د افغانستان ولس جبهه



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"